

کمتر کاریکاتوریستی در ایران است که خود را مدیون او نداند. صداقت، ایستادگی، مهربانی، دستگیری از هنرمندان جوان و بهترین بودن در حرفه اش، باعث شده که نه تنها دوستان بلکه مخالفانش هم در برابر او کرنش کنند. چهره‌ای که جهانیان بهتر از ما می‌شناسند. سید مسعود شجاعی طباطبائی بزرگ‌ترین و جهانی‌ترین کاریکاتورپست جبهه فرهنگی انقلاب است. علی‌رغم سنش، جوان به نظر می‌رسد اما به قول یکی از دوستانش مسعود از درون شکسته شده است. برای تهیه این ویژه‌نامه چند روزی با او محشور بودم. در اولین برخورد طوری رفتار می‌کند که گمان می‌کنی سالیان سال است تو را می‌شناسد. شاید این مهمترین دلیلی باشد که همه از او با احترام یاد می‌کنند. در ادامه حاصل چند جلسه گفت‌وگو با ایشان را می‌خوانید.

■ معرفی

سال چهل و دو در منطقه گمرگ امیریه به دنیا آمدم. پدرم متولد کاشان است ولی اصلاً در کاشان زندگی نکرده است. در واقع در تهران بزرگ شده. تا آن جایی که می‌دانم پدر بزرگم هم در تهران بوده و در منطقه امیریه زندگی می‌کردند. متنها به واسطه شغل شان که ریاست ثبت اسناد رسمی بوده، در شهرها می‌چرخیدند و نظارت داشتند. اسم پدرم عبدالرضا است. هزار و سیصد و پانزده متولد شده‌اند. واقعاً ما را در یک شرایط خیلی خاصی بزرگ کرد. خودش هم در شرایط خاصی زندگی کرد. به واسطه شرایط خیلی زود مجبور شد شروع به کار کند. الان هم بازنشسته دانشگاه توانبخشی می‌باشد. من سال شصت و یک ازدواج کردم. سال شصت و دو پسر محمدعلی به دنیا آمد. شصت و پنج پسر دوم محمدحسین به دنیا آمد. هفتاد و دو هم دخترم به دنیا آمد.

■ تلویزیون‌نداشتیم

ما قبل از انقلاب تلویزیون نداشتیم. هم پدرم و هم مادرم مخالف بودند. پدرم برای این که این خلا را پر کند، یک پرژکتور هشت میلیمتری خرید. دنیای ما این بود که برویم فیلم هشت میلیمتری چارلی چاپلین و لورل هاردی و فیلم‌هایی از این قبیل و کارتون‌های خیلی خوب را بگیریم و با پرژکتور روی دیوار بیندازیم و نگاه کنیم. همسایه‌ها هم خیلی استقبال می‌کردند. حتی در مسجد سجاده یک روحانی داشتیم بنام حاج آقا باقری که روز بیست و دوم بهمن ۵۷ به شهادت رسید. ایشان از کسانی بود که خیلی توصیه می‌کرد که دیگران هم این رویه را داشته باشند.

■ یک فرشته به تمام معنا

مادر من همدانی‌الاصل است. یکی از روستاهای همدان که ترک

سید مسعود شجاعی طباطبائی

متولد ۱۹۶۴ در تهران

فارغ التحصیل کارشناسی نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران

و کارشناسی ارشد گرافیک از دانشگاه تربیت مدرس

سردبیر کیهان کاریکاتور و مدیر خانه کاریکاتور ایران

عضو آسیایی انجمن انیمیشن و کمیک (دکتر جان لنت)

برنامه ریز اولین مسابقه کاریکاتور geekartoon در یونان ۲۰۰۶

عضو آسیایی انجمن انیمیشن و کمیک در کسل هیل، ۱۹۰۲۶ (خودگردان ایالات متحده)

سردبیر بخش آسیا در کتاب کمیک جهانی - پنسیلوانیا ایالات متحده آمریکا

عضو هیئت منصفه در nasredin مسابقه کاریکاتور hodja در ترکیه ۱۹۹۹

عضو هیئت داوران مسابقه کاریکاتور در سن آنتونیو در کوبا ۲۰۰۱

دبیر پنجمین دوسالانه کاریکاتور تهران ۲۰۰۱

عضو هیئت داوران در مسابقه کاریکاتور یکن در چین ۲۰۰۴

عضو هیئت داوران مسابقه کاریکاتور تهران ۲۰۰۴

دبیر هفتمین دوسالانه کاریکاتور تهران ۲۰۰۵

دبیر هشتمین دوسالانه کاریکاتور تهران ۲۰۰۷

عضو هیئت داوران مسابقه کاریکاتور آیدین دوغان ترکیه ۲۰۰۵

عضو هیئت داوران مسابقه کاریکاتور یونان GEEKARTOON-۲۰۰۶

عضو هیئت داوران مسابقه SYRIACARTOON سوریه-۲۰۰۷

عضو هیئت داوران مسابقه FCW-در چین ۲۰۰۷

عضو هیئت داوران چین GUANGXI مسابقه بین المللی کاریکاتور ۲۰۰۷

عضو هیئت داوران چین GUANGXI مسابقه بین المللی کاریکاتور ۲۰۰۸

عضو هیئت داوران یونان تلویزیون ETHNOS کارتون جایزه ۲۰۰۸

عضو هیئت داوران دومین مسابقه بین المللی کارتون MANISA MESIR قبرس ۲۰۰۹

عضو هیئت داوران مسابقه طنز کاریکاتور برزیل ۲۰۰۹

عضو هیئت داوران نمایشگاه بین المللی طنز PIRACICABA برزیل ۲۰۰۹

رئیس AYACC چین - GUIYANG کارتون رویداد تازه یک هنر ۲۰۰۹

■ جوایز:

جایزه دوم نمایشگاه بین المللی کاریکاتور ابرار در ایران ۱۹۹۳

جایزه سوم نمایشگاه بین المللی کاریکاتور در لیتوانی ۱۹۹۳

جایزه موفقیت در مسابقه کاریکاتور آیدین DUGAN در ترکیه ۱۹۹۷

جایزه اول جشنواره مطبوعات در کاریکاتور در ایران ۱۹۹۵

جایزه اول طراحی روی جلد مجله در ایران ۱۹۹۶

جایزه افتخاری CARTOON NET جشنواره FANOFANNY

در ایتالیا ۲۰۰۱

جایزه ویژه صلح، جام بین المللی کاریکاتور در چین ۲۰۰۵

جایزه اول مسابقه کاریکاتور سوریه ۲۰۰۶

مدال نقره از اولین مسابقه بین المللی کاریکاتور المپیک

چین ۲۰۰۷

داور چهل و ششمین دوره مسابقه

بین المللی جایز بزرگ آموریسکیکا

ایتالیا ۲۰۱۴

برنده جایزه بزرگ جشنواره

بین المللی ضد جنگ صربستان

۲۰۱۳

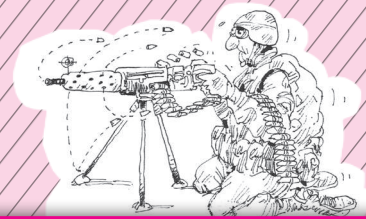
داوری مسابقه بین المللی سوریه

۲۰۱۳

داوری مسابقه دن کیش

آلمان ۲۰۱۴





رونمایی از کاریکاتور انقلاب

چهره جهانی کاریکاتور انقلاب

■ گفت و گوی اختصاصی با سید مسعود شجاعی طباطبایی

مکتب قرآن معلم های قرآن ما دو نفر بودند. هر جا هستند خدا حفظ شان بکند. آقای عباس نوراللهی بود و آقای وزیری. خیلی از بچه ها در مکتب قرآن زیر دست این دو بزرگوار رشد کردند. وقتی که نقاشی هایم را به آقای وزیری نشان دادم. گفت این ها را نکش، نقاشی خوب نیست، گناه است. من هم برای این که گناه مرتکب نشوم، نشستم یک تذهیب روی جلد قرآن کار کردم. یادم هست اولین کسی که من را خیلی تشویق کرد دایی ام بود. لطفعلی یعقوبی. این را دید و گفت، چه کاری کردی. خیلی عالی است. امیدوار شدم. کلاس اول راهنمایی یک معلم نقاشی داشتیم، که خیلی این کاره بود و علاقمند. دید که من علاقمند هستم، خیلی تشویق می کرد. می گفت تو به دانشکده هنرهای زیبا می روی. یعنی تا این حد امید می داد. من نمی دانستم دانشکده هنرهای زیبا چی است. اگر می دانستم به جای ریاضی می رفتم رشته هنر می خواندم. منتها آن موقع یک مقدار هم وضعیها خیلی جالب نبود. از فضای هنری خیلی تعریف نمی کردند. پدر و مادرم هم قطعاً مخالف می کردند. چون روی آموزش ما خیلی حساسیت داشتند.

■ نقاشی حمام

به حمام رفته بودیم وقتی که برمی گشتیم، بابام می دانست من نقاشی بلدم. گفت مسعود می توانی حمام را بکشی. گفتم آره. بعد نشستم همه را کشیدم. کیسه کش، دلاک، دوش و همه را کشیدم. بابام خیلی خوشش آمد. الان هم اگر از پدرم از خاطرات دوران کودکی من بپرسید. حتماً این را می گوید. اولین بار بود که احساس کردم یک چیزهایی بلدم.

■ شجاعی بیرون

یک معلم داشتیم، که ملی گرا بود. البته ابتدای انقلاب بود. منتها خیلی جدی می آمد سر کلاس و راجع به ملی گراها صحبت می کرد. خط و خطوط را می شناختم و می دانستم خط امام چی است و خط فلان چی است. تقریباً این حزب ها را می دانستیم. حتی ما مجاهدین خلق را می شناختم. نسبت به این ها موضع داشتیم. می دانستیم که این ها التقاطی هستند. اطلاعات ما خیلی خوب بود، و این را مدیون کلاس های قرآن مسجد بودیم. کاریکاتور ایشان را آن جا زدم، بعد گفت شجاعی بیرون. من هم که سر دسته شورشی ها بودم. همین که آمدم، بقیه بچه ها هم دنبال من بیرون آمدند. کلاس که هیچی، مدرسه هم تعطیل شد. و همگی با هم رفتیم راهپیمایی.

■ باتوم برقی

همه اش راهپیمایی بودیم. یک بار سر چهارراه ولیعصر جمهوری داشتیم شعار می دادیم و گاردیها هم همین جوری شخم می زدند و به سمت جلو می آمدند. نگو از دو طرف دارند می آیند و ما ندیدیم. من برای اولین بار

زبان هستند. دختر بزرگ خانواده بوده. ایشان چون پدرشان را خیلی زود از دست دادند با مشکلات زیادی مواجه شدند و عملاً اداره خانه را عهده دار بودند. الان دایی من خودش را مدیون مادرم می داند که هر چه دارند از خان باجی دارند. اصطلاحاً خان باجی می گفتند. وقتی مادرم ازدواج کرد و به تهران آمد، یکی از پسر خاله هایم از همدان آمد. ما هنوز به دنیا نیامده بودیم. مادرم او را بزرگ کرد. الان او به مادر من مامان زهرا می گوید. اسم مادر من زهرا است. ما را هم که بزرگ کرده. آدم خیلی نجیب. خیلی آدم خوبی است. یک فرشته به تمام معنا است.

■ واعظ انقلابی

حاج آقا کافی معروف بود که مشروب فروشی ها را می گرفت و به مراکز قرآنی و فروش نوار و محصولات فرهنگی تبدیل می کرد. به قیمت های بالا هم می خرید. حاج آقا کافی خیلی محبوبیت داشت. خیلی ها به خاطر همین قضیه یک دفعه از این رو به آن رو می شدند. ما یک کوچه با خانه حاج آقا کافی فاصله داشتیم. من یک دوره ای همه اش خانه حاج آقا کافی بودم. با پسرش هم کلاس بودم. اتفاقات خیلی جالبی هم می افتاد. خانه حاج آقا کافی خانه بزرگی بود و دوتا در داشت. برای من جالب بود که حیاط خانه یک دفعه پر می شد، یکهو می دیدیم یک کوه گالش ریختند که این ها را به مستمندان می دادند. من یادم هست که ما شب های جمعه به مهدیه می رفتیم. زود می رفتیم که آن جلوها بنشینیم. ولی وسطای برنامه خواب مان می گرفت و می خوابیدیم. این قدر وعطش جالب بود که به بزرگ ترها می گفتیم حتماً بیدارمان کنید تا داستان های حاج آقا را بشنویم. ایشان عاشق امام زمان بود و درست روز تولد امام زمان هم ایشان کشته می شود. بعد به همان مهدیه می آورند که خودش همیشه صحبت می کرد.

■ نیکسون

من یک مدرسه دولتی می رفتم، به اسم اکباتان. بچه هایی که توی پرورشگاه بودند، آن ها را هم به این مدرسه می آوردند و تقسیم می کردند، توی کلاسها. من یکی دوتا عکس دارم که لباس من هم راه راه است. آن ها هم طفلی ها لباس شان راه راه است. مشخص نیست من هم پرورشگاهی هستم یا نیستم. من خیلی شرو شیطان بودم. یادم هست وقتی که نیکسون به ایران آمد، این قدر شیطنت کردم که معلم من را با دانش آموزان برای استقبال نبرد. از تمام مدرسه فقط من توی کلاس ماندم. من را حبس کردند. همه بچه ها جلوی در رفتند و برای نیکسون ابراز احساسات کردند.

■ نقاشی گناه است

نقاشی من تقریباً بد نبود. از همان دوره ابتدایی نقاشی می کشیدم. در

توی عمرم باتوم برقی خوردم. باتوم برقی به پام خورد. فقط پادم هست که دویدم. همین جور که داشتم می دویدم، دیدم این پایم نمی آید. بعد که به خانه آمدم، دیدم روی رانم باد کرده، کبود شده و بالا آمده. اثر باتوم برقی کاریکاتوری بود.

■ عکس امام توماه

من به این قضیه اعتقاد دارم و احساس کردم حضرت امام را در ماه دیدم. یک شب که قرص ماه کامل بود. همه هم باور می کردند. اصلاً باورپذیر بود. چون ما در حوزه تجسمی هستیم. آقای ناصر پلنگی یک تزی برای فوق لیسانسش داشت که تشخیص تصاویر واقعی در شکل های انتزاعی بود. این کاری است که از زمان داوینچی هم رسم بود. داوینچی می آمد و وسط دو صفحه مرکب می ریخت. بعد حرکت می داد. و یک سری لکه های اتفاقی روی کاغذ می افتاد. داوینچی می نشست و از توی اینها تصویر در می آورد. آقای پلنگی هم مدتها این تزا را با دانش جویانش داشت که جهاد دانشگاهی کتاب هم چاپ کرد.

■ کمیته انقلاب

وقتی انقلاب شد من دوم دبیرستان بودم. بلافاصله به کمیته انقلاب اسلامی رفتم. البته به عنوان نیروی مردمی. به پادگان باغشاه سابق رفتم. شروع کردیم از تجهیزاتی که در آن جا بود محافظت کردن. جوری هم بود که اکثراً شبانه روز آن جا بودیم. سن مان کم بود ولی اول انقلاب اصلاً این چیزها نبود. همه ژسه می زدند. حتی به ما می گفتند شلیک نکنید که ترس تان بریزد. خیلی با مزه بود. به ما لباس دادند، کلاه چریکی دادند، نفری یک دانه سرنیزه دادند و گفتند مال خودتان. بذل و بخشش می کردند. انگار ملک پدرشان است.

■ گزینش

آقای چیت چیان مسؤول گزینش امورتربیتی بود. اولین سؤالی که پرسید این بود که آخرین گناه کبیره ای که کردی چی بوده. من هم که در جلسات مکتب قرآن بزرگ شده بودم و از جواب کم نمی آوردم. گفتم تا آن جایی که می دانم اعتراف به گناه خودش گناه است. اصلاً مسیری بحث را عوض کردم. آخر سر بحثهای ما خیلی سنگین شد. گفت فلائی، من به یک شرط قبول می کنم که تو وارد امورتربیتی بشوی. این که ازدواج نکنی. گفتم بابا من هفده سال و نیمم است. مگر می توانم ازدواج کنم. گفت آره. به مادرت بگو بیاید. مادرم رفته بود. عکس یک خانمی را به مادرم داده بود. مادرم آمد و گفت چه کار کنم. به خواستگاری بروم. گفتم من نمی آیم. خودت برو. گفتم عکس من را ببر و نشان بده. طرف وقتی عکس من را دید به شدت غش کرد. من به این که بچه هستم. مثل این که یکی دو سال بزرگتر از من بود. نه دیدمش. نه صحبتی شد. فقط یک خاطره شد. رفتم به گزینش و گفتم بابا من را مسخره کرده اید. شاکی شدم. خلاصه دو سه ماهی از سال باقی مانده بود. من به مدرسه راهنمایی نواب صفوی رفتم و مربی پرورشی شدم.

■ آچار فرانسه مدرسه

کلاس چهار ماه در مدرسه مربی پرورشی بودم. ورزش را هم خیلی جدی پیگیری می کردم. آن زمان کونگ فو کار می کردم. تمام مدرسه را به کونگ فو علاقمند کرده بودم. بچه ها زنگ تفریح می آمدند و کاتا اجرا می کردند. معلم ها مانده بودند که آخرین چه کاری است و چه اتفاقاتی دارد در مدرسه می افتد. بچه ها هم احساس می کردند که ورزشکار و قوی شده اند. آچار فرانسه مدرسه بودم. همه کاری انجام

می دادم. به جای معلم های مختلف سر کلاس می رفتم، در نماز جماعت امام جماعت بودم، مراسم صبحگاه برگزار می کردم، گروه سرود تشکیل دادم و با همین گروه در منطقه رتبه دوم را کسب کردیم. در مدرسه ی ما چهارتا دانش آموز بودند که صوت خیلی خوبی داشتند. یکی از این بچه ها حالت داش مشتی داشت. طور خاصی می ایستاد و سرود می خواند. خیلی صدای حزن انگیزی داشت. موقعی که صبح ها قرآن می خواند، محال بود کسی گریه اش نگیرد. صدایش حزن خیلی عجیبی داشت. از بچه های آن مدرسه دو نفر از بهترین ها به شهادت رسیدند. منافقین آن ها را به شهادت رساندند.

■ تو چرا ریش داری

من با دانش آموزان برنامه می گذاشتم و به کوه می رفتم. یک روز جمعه قرار گذاشته بودم بچه ها را به کوه ببرم. یک کیف هم پر کرده بودم از خرما و پنیر و نان. بچه هایی که خوب بودند را انتخاب کرده بودم. در خیابان یک ماشین پژو آمد پیچید جلوی من. چند نفر پایین پریدند. یک لحظه فکر کردم شاید بچه های کمیته باشند. من را گرفتند و چسباندند به دیوار. اسلحه را پشت سرم گذاشتند و با لگد به پای من زدند. تو چرا ریش داری، چرا پوتین پایت است. گفتم بابا من معلم هستم. کیفم را نگاه کنید. آن موقع کارت شناسایی هم نگرفته بودیم. توی کیف را نگاه کردند و دیدند پراست از خرما و پنیر و نان. گفتم الان بچه ها منتظر هستند که من آن ها را به کوه ببرم. در همین حین یک پیرمردی رد می شد. شروع کرد به بد و بیراه گفتن به این ها. این ها هم شروع کردن به فحش دادن. وقتی فحش دادند متوجه شدم که منافق هستند. بچه های کمیته هیچ موقع نمی آمدند بددهنی بکنند، بعد یک نفر را به دیوار چسباندند و سؤال های عجیب و غریب می پرسیدند. خلاصه من را رها کردند. دیدم رنگ آن پیرمرد مثل گچ شده. رفتم برایش آب قند آوردم.

■ تبلیغات امورتربیتی

با رسیدن تابستان و تعطیلی مدارس به واحد تبلیغات امورتربیتی رفتم و تصاویر شهدا را می کشیدم. (امورتربیتی شهدای خودش را کار می کرد. شهادتی که مربوط به خانواده دانش آموزان و معلم ها بودند) بوم هایش را هم خودمان درست می کردیم. چوبش را نجاری می داد، پارچه هایش را می کشیدیم، رنگ می زدیم و آماده می کردیم. بعد سری کاری نقاشی می کردیم. خانواده شهدا می آمدند می گرفتند و می رفتند

■ سوتی در جبهه

اولین باری که به خط مقدم می روید، سوتی زیاد می دهید. مثلاً صدای سوت هر خمپاره ای که می آمد من می خوابیدم زمین. آدم بعداً متوجه می شود که این سوتی که دارد می رود برای خمپاره های خودی است. این ها را می شود تشخیص داد. من هر صدایی می آمد می خوابیدم زمین و همه می خندیدند. نمی دانستم که باید چه کار بکنم، اما خیز سه ثانیه را خوب بلد بودم.

■ رنگ استتار

من را به پادگان امیدیه اهواز فرستادند. آن جا فرمانده ای بود که همه اتفاقات زیر نظر او بود. شهید هم شد. یک راست پیش ایشان رفتم. خیلی خوش برخورد گفت؛ خوش آمدید. بعد گفت چه کاری بلد هستی. من هم گفتم، هی نقاشی. گفت خوب بیای این جا، دم پنجره ایستاد. گفت به نظر شما زنده های این پادگان چه رنگی باشد خوب است. من فکر کردم نظر کارشناسی می خواهد. گفتم باید رنگ استتار باشد، نخودی، قهوه ای





کاریکاتورها را روی دیوار فرودگاه بکشم، آثار من را جایی منتشر نمی کردند. من به تمام آروزهایم رسیدم. یعنی هم می توانستم نقاشی دیواری بکشم، هم می توانستم کارم را در مطبوعات ارائه بکنم.

■ عکاس جنگ

من با بچه های سازمان امام صادق (ع) سپاه در ارتباط بودم. اعضای این سازمان عکاس بودند. یک ارتباطی هم با روایت فتح داشتند. من با این بچه ها و با بچه های روایت فتح همراه می شدم و با آن ها به منطقه می رفتم. گروه روایت فتح وقتی به منطقه اعزام می شد، یک فیلم بردار، یک راننده و یک صدابردار داشت. همیشه جای خالی یک عکاس بود. ما هم می رفتیم و جای خالی را پر می کردیم. یک مدت هم به واحد فیلم برداری حوزه هنری آمدم که مأمور شدم و از آن طریق به منطقه می رفتم. چندتا عملیات مثل بیت المقدس هفت، عملیات نصر هفت، کربلای پنج، مرصاد، این چندتا عملیات به عنوان عکاس با حوزه هنری بودم.

■ گردان تعاون

در یکی از عملیات ها ما دیر به منطقه رسیدیم. همه واحدهای رزمی رفته بودند. یعنی نیرو گرفته بودند. تنها گردانی که هنوز نیرو می خواست گردان تعاون بود. در گردان تعاون باید بروی و شهدا را عقب بیاوری. آن جا هم مورد تمسخر بچه های رزمنده قرار می گرفتیم. ما را که می دیدند می خندیدند و شوخی می کردند. آستانه تحمل ما هم بالا بود.

■ نقاشی در جبهه

چهره رزمندگان را نقاشی می کردم. دفتر طراحی داشتم. با خودم کلی کاغذ اوزالید نور دیده برده بودم. آن موقع کاغذ گران بود ولی اوزالید نور دیده ارزان بود. روی آن هم خوب می شد کار کرد. من این ها را به آن جا برده بودم و با مداد طراحی می کردم.

■ منطقه آلوده

در عملیات بدر این قدر شیمیایی زده بودند که اصلاً ما را برگرداندند. نتوانستیم به عملیات برویم. ما رفته بودیم آن جا که مثلاً شهدا را برگردانیم. خودمان را برگرداندند و قرنطینه کردند. همه چی داشتیم. لباس ضد شیمیایی داشتیم. ماسک داشتیم. همه چیز داشتیم منتها منطقه این قدر آلوده بود که به این نتیجه رسیدند، خود ما تبدیل به عامل شیمیایی می شویم. سریع ما را به عقب منتقل کردند.

■ مجروحیت

در کربلای پنج چندتا راکت هواپیما کنار جاده شلیک شد. نمی خواهم

و این ها. یک نامه برای تدارکات نوشت که برم رنگ تحویل بگیرم و نرده ها را رنگ کنم. من فکر کردم این یک امر مرسوم است. رفتم و چند روز رنگ می زدم. گرماده شدم. من را بردند بیمارستان صحرایی توی خود پایگاه. دیدم خودش آمد و سرم را ماچ کرد. گفت چرا نگفتی من آرتیست هستم. حالت که خوب شد به یک جای خوب می پرمت. بعد از این که حالم خوب شد به جایی که خلبان ها بودند رفتم. برای خلبان ها خیلی کوچولو و ریز (مثلاً یک متر و نیم در یک متر) نقاشی های فانتری هواپیماهای اف چهارده را می کشیدم. ایشان به من خیلی لطف داشت. گفت یک نامه به شما می دهم. هر موقع خسته شدی و خواستی بری تهران، با هواپیمای دوازده نفره فرانسوی برو. به قول فرانسوی ها اله کوتو. هم رفت و هم برگشت. یک روز من دلم تنگ شده بود. گفتم بروم و برگردم. با هواپیما رفتم، چندتا خلبان هم بودند. یکی از خلبان هایی که کنار من بود، از هم دوره ای های ولیعهد بود و از حماقت های ولیعهد می گفت. از این که چقدر کند ذهن بود، از این که نتوانست دوره خلبانی را طی کند. باز ذهن باباش بهتر بود. هر چه بود می گفتند با هواپیمای جنگنده هم عکس دارد. القصه چند روزی در تهران بودم. بعد که خواستم دوباره برگردم، گفتند نامه این بنده خدا دیگر اعتبار ندارد. گفتم چرا. گفتند شهید شده. همین اتفاق باعث شد که من دوباره به تبلیغات امورتربیتی برگردم.

■ آموزش نقاشی

من تا سال شصت اصلاً فکر نمی کردم نقاش بشوم. چون رشته ریاضی می خواندم و درس هم خیلی خوب بود. بعد از این که از پادگان امیدیه اهواز برگشتم برای اولین بار با کلاس های حوزه هنری آشنا شدم. برای اولین بار رفتم و آموزش نقاشی را دیدم. شروع نقاشی من به شکل جدی از همین حوزه هنری بود همان جا بود که آقای داوود اکبری و آقای پرویز سروری من را دیدند و از من دعوت کردند که به پایگاه تهران بروم.

■ پایگاه تهران

به واسطه دوست بزرگوارم آقای داوود اکبری و آقای پرویز سروری به پایگاه تهران سپاه رفتم. آن جا دیگر من را نگه داشتند و جذب کردند و من رسمی سپاه شدم. در پایگاه تهران تصاویر شهدا و پوستر کار می کردیم، چاپ می شد و در تمام مناطق پخش می شد.

■ پایگاه مقاداد

یک اتفاقی می خواست در پادگان تهران صورت بگیرد که همه ما را به پایگاه های مختلف فرستادند. گفتند انتخاب کنید. من به واسطه ی این که در غرب تهران زندگی می کردم، به پایگاه مقاداد آمدم. این جا همه کار می کردیم. نقاشی تابلو هم کار می کردیم. رنگ روغن در ابعاد بزرگ با موضوع. چون با حوزه هنری هم آشنا شده بودیم، مبانی فکری ام یک مقدار تقویت شده بود، از لحاظ مبانی گرافیکی و تجسمی هم همین طور. از همین زمان ایده نقاشی دیواری در ذهنم ایجاد شد.

■ اطلاعات هفتگی

بعد از این که کاریکاتورها را روی دیوار فرودگاه کشیدم، آقای فتح الله جوادی (سردبیر مجله اطلاعات هفتگی) پیشنهاد دادند که بیایم با اطلاعات هفتگی کار کنم. اطلاعات هفتگی هم آن موقع خیلی تیراژش بالا بود. چاپش هم چاپ بسیار خوبی بود. قطع آن هم بزرگ بود. چون آن موقع به آن معنا اصلاً نشریه هفتگی نداشتیم. خیلی زود به من اعتماد کردند و لطف کردند یک صفحه ای را تحت عنوان دیدگاه دادند. قبل از این که



■ جلسات هفتگی

در حوزه هنری هر هفته بلا استثنا جلسه داشتیم. دائم در حال مطالعه و بررسی بودیم. برای این که هم سطح فکری و هم سطح کاری را ارتقا بدهیم. در واقع همدیگر را دائم در معرض آخرین اتفاقات کارهای خودمان قرار می دادیم. می شود گفت که بچه ها خیلی سریع به تکنیک خاصی می رسیدند. به یک اتفاق خوب می رسیدند. با بحث و بررسی و نظر دادن و هر هفته در همان حوزه هنری یک نمایشگاه هم از آثار ما برپا می شد.

■ سلمان رشدی

تنها چیزی که بین ما خیلی جدی بود، فقط بحث ولایت بود. امام راجع به سلمان رشدی حکمی صادر کرده بودند. ما در کیهان کاریکاتور به مناسبت فرمان امام یک مسابقه بین المللی کاریکاتور با موضوع سلمان رشدی گذاشتیم. این شاید از اولین حرکت هایی بود که به شکل بین المللی پیگیری کردیم و از طریق کیهان کاریکاتور مسابقه اش را گذاشتیم. بسیاری از اتفاقات بزرگ در عرصه کاریکاتور توسط بچه های گروه کاسنی صورت می گرفت.

■ رحلت امام

روزی که خبر رحلت حضرت امام را شنیدیم، اصلاً دیوانه شده بودیم. نمی توانستیم با هم حرف هم بزنیم. همه اش گریه می کردیم. اصلاً حال و حوصله حرف زدن نداشتیم. فکری کردیم که باید چه کار بکنیم. من و آقای کفشچیان مقدم به سالن بستکبال دانشکده رفتیم و شروع کردیم به طراحی. یک پارچه بزرگ برزنتی را بچه ها از قبل آماده کرده بودند دویست متر بود. یعنی ده متر در بیست متر بزرگی این پارچه بود. فکری کنید با چی رنگ می کردیم. با این تی ها. با تی رنگ می کردیم. البته چون طراحی کفشچیان مقدم بهتر از من بود، او طراحی می کرد و من هم کمکش می کردم تا کار کامل بشود. این کار همان زمان در اطراف مرقد امام نصب شد.

■ نمایشگاه های کاریکاتور

در اواخر سال هفتاد نمایشگاه کاریکاتورهای من روی دیوارهای خانه سوره رفت. قبلاً بارها و بارها نمایشگاه کاریکاتورهای گروه کاسنی در خانه سوره و جاهای مختلف ارائه شد. بحث روشنفکری بحث جدی ما بود. در ارتباط با مسائل و معضلات هم کار می کردیم. صحبت های حضرت امام خیلی جدی مورد نظر ما بود که هنر در مدرسه عشق نشان دهنده معضلات کور سیاسی، اجتماعی و حتی نظامی است. خیلی جدی می گفتیم که ما نسبت به این صحبت وظیفه داریم کاری انجام بدهیم که درخور هنر انقلاب و دفاع مقدس باشد.

■ بورس تحصیلی

یک تیم بودیم که همه علاقمند بودیم به فرانسه برویم. چون می دانستیم در هنر حرف اول را فرانسه می زند. در امتحان اعزام سراسری شرکت کردیم. من و کفشچیان مقدم قبول شدیم، به فرانسه رفتیم. منتها من به خاطر یک سری شرایط و بیشتر به خاطر شرایط خانوادگی بیش از نه ماه نتوانستم بمانم. وضعیت تحصیلی ام را به داخل کشور منتقل کردم و به تربیت مدرس رفتم و کارشناسی ارشد را در دانشگاه تربیت مدرس در رشته گرافیک گرفتم. دو سال پیش هم مدرک درجه یک هنری را از طرف ارشاد به من دادند که معادل دکترا است.

■ کیهان کاریکاتور

ماکت مجله را آماده کردیم و پیش آقای زم بردیم. آقای زم هنوز ما را خیلی جدی تحویل نمی گرفت و فکر می کرد که ما نمی توانیم از پس این مجله

بگوییم موج گرفت ولی یک مقدار مشکل ایجاد کرد. باید از قرص استفاده کنم تا این که تسکین پیدا کنم و بتوانم بخوابم. مشکلات این تپیی دارم. الآن به خاطر عوض کردن قرص ها و دوز قرص ها هر چند وقت یک بار باید بروم و یک مدت بستری بشوم. آخرین بار حدود یک سال و نیم پیش بود که چهل روز بستری شدم تا بتوانند دوز قرص هایم را کنترل کنند و خود قرص ها را هم عوض کنند. متأسفانه قابل مدوا هم نیست. به قول دوستان سختی اش صد سال اول است.

■ هویت

من، نیرومند و کفشچیان مقدم که هر دوی این بزرگواران از سرمایه های انقلاب هستند. با توجه به فضای روشنفکری دانشکده هنرهای زیبا شروع کردیم به کاریکاتور کار کردن. اولین بار من و کفشچیان مقدم و نیرومند یک نمایشگاه گذاشتیم. نمایشگاه ما هم در واقع روی پانل های خود دانشکده هنرهای زیبا بود. جایی که در معرض دید دانش جویان قرار می گرفت. نمایشگاه دوم بنام هویت بود. چون احساس می کردیم بچه هایی که به دانشکده می آیند بلافاصله تحت تأثیر فضا قرار می گیرند و از این رو به آن رو می شوند. ما سعی کردیم این را در کاریکاتورهایمان نشان بدهیم. این نمایشگاه در سالن تالار مولوی برگزار شد. نمایشگاه سوم را در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار کردیم. چون هر دو بزرگوار نیرومند و کفشچیان مشهدی بودند. نام این نمایشگاه کورسو بود و در مشهد مورد استقبال مردم و هنرمندان قرار گرفت. آن موقع هر اتفاقی صورت می گرفت، رسانه ها خوب می پرداختند.

■ کاسنی

آقای کفشچیان مقدم یک دوست بسیار خوبی داشت، بنام مجید رزازی، که دانش جوی رشته ادبیات بود. او پیشنهاد اسم گروه را داد. گفت از مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری است که اگر کاسنی تلخ است از بوستان است، اگر عبدالله مجرم است از بوستان است. یک جوری تقصیر آن را هم به گردن بوستان می انداختیم. به هر جهت یک ترکیب خیلی خوبی بود. یعنی همه بچه هایی که یک جورهایی به انقلاب، نظام، جنگ و مسائلی از این دست عرق داشتند، همه گرد هم آمدیم. این اتفاق در جهاد دانشگاهی کامل تر شد. بعد آقای حبیب الله صادقی آمد. ما را دعوت کرد و به حوزه هنری رفتیم. گروه کاسنی در آن جا قوام گرفت. ما خیلی جدی بودیم. جریان روشنفکر اصلاً نمی توانست در مقابل صحبت های ما حرفی بزند. ما اولین موج کاریکاتور بعد از انقلاب را شروع کردیم. با همین گروه کاسنی.

■ مشکلات خانه کاریکاتور

نمی‌دانند که خانه کاریکاتور واقعاً با چه سختی‌ای و با چه بودجه‌ای. کل بودجه امسال ما سی میلیون تومان است. سی میلیون تومان فقط هزینه نمایشگاه‌های ما می‌شود. چیزی نیست. منتها ارتباطات من خیلی خوب است. نمی‌گذاریم احساس بشود که در خانه کاریکاتور کار صورت نمی‌گیرد و منفعل شده. حالا هر کس بیرون است فکر می‌کند ما صدها میلیون تومان بودجه داریم.

■ لنگش کن

مدیر جدید هم که آمده می‌خواهد به هر شکلی از مشارکت همه گروه‌ها استفاده بکند. به من گفت بیا این کار را انجام بده. من گفتم نه. من دیگر خسته شده‌ام. من همیشه آدمم و چوب همه این قضایا را هم خوردم. یک بار بگویند آن طرفی‌ها که این قدر ادعا می‌کنند بیایند و دوسالانه برگزار کنند. می‌توانند از پس این قضیه بربایند. می‌توانند یک مسابقه بزرگ بین المللی را اجرا بکنند. اصلاً بگویند همه شان بیایند جلو. همه آن‌هایی که آن‌وری هستند ببینند می‌توانند از پس همچنین اتفاقی بربایند. کدام سایت را دارند. کدام مرجع را دارند. کدام آرشیو را دارند. کدام اطلاعات را دارند. همین جور پشت گود نشسته‌اند و هی دارند ما را می‌زنند. واقعاً ما در این چند ساله یک جورهایی خیلی اذیت شدید منتها ما نمی‌گوییم. ما بروز نمی‌دهیم.

■ مجله ایران کارتون

مجله ایران کارتون سال ۸۵ منتشر شد. یک مجله‌ای بود که خیلی خوب می‌توانست جای کیهان کاریکاتور را پر بکند منتها مدیرانی که آمدند، گفتند مشکل مالی داریم. ما راضی شدیم حتی به شکل پی‌دی‌اف روی سایت بزنیم. یعنی چاپ هم نشود ولی هنوز مشکل تأمین مسائل مالی‌اش را داریم.

■ سایت ایران کارتون

سایت ایران کارتون جزو معدود سایت‌های تخصصی کارتون و کاریکاتور است که چند سال است در دنیا اول شناخته می‌شود. رنکینگ ما هم به شکلی است که مثلاً بست کارتونز که دارد در رومانی فعالیت می‌کند با فاصله یک میلیونی از ما قرار دارد. ما الان برای سایت ایران کارتون هیچ رقیبی نداریم. ما توانستیم قابلیت‌هایی که در کاریکاتور ایران هست را نمایش بدهیم و حفظ بکنیم.

■ داور جشنواره عمار

من قبلاً سه تا انیمیشن کار کرده بودم. البته با دوربین شانزده میلیمتری. من در حوزه انیمیشن فعال بودم. در واقع مسئول اولین کارگاه انیمیشن در دانشکده هنرهای زیبا من بودم. دوره‌ای که دانش‌جو بودم. آن‌جا توانستیم سه تا فیلم بسازیم. چندتا فیلم دیگر هم با بچه‌های دیگر کار کردم. این علاقمندی بود. در جشنواره عمار پیشنهاد شد که در بخش پویانمایی داوری کنیم. من هم پذیرفتم.

در بیابیم. این طرح هشت نه ماه معطل آقای زم ماند و در این مدت نشریه گا آقا و طنز و کاریکاتور چاپ شد. بعد که موافقت نکردند، ما پیش آقای سلیمی نمین رفتیم. به ایشان گفتیم که ما یک همچین برنامه‌ای داریم. گفت بیایید آقا. ما از خدایمان است. کیهان کاریکاتور شکل گرفت و آقای نیرومند سردبیر و من هم رئیس شورای نویسندگان و طراحان و تمام بچه‌های گروه کاسنی تحریریه کیهان کاریکاتور شدند. اولین شماره فروردین ماه سال هفتاد و یک چاپ شد. کاریکاتور روی جلدش را هم من کار کردم. یک قصابی دارد از گوسفندش خدا حافظی می‌کند و گوسفند دارد دلداریش می‌دهد. کیهان کاریکاتور یک مجله تخصصی در ارتباط با کاریکاتور بود. ما خیلی جدی در عرصه تخصصی ورود پیدا کردیم. برای دنیا خیلی جالب بود که یک نشریه تخصصی با این حجم از اطلاعات خوب و طرح‌های بسیار قوی در ایرانی که این همه بر علیه‌اش تبلیغات یک‌سویه هست، چاپ می‌شود. یعنی مجله دارند، ماهنامه دارند. این خیلی تأثیرگذار بود. آن موقع تنها مجله‌ای که رقیب ما بود در آمریکا بود. به اسم ویتی ورلد. یعنی توانمندی ما در حدی بود که برای خودمان رقیبی در سطح خاورمیانه و آسیا نمی‌دیدیم. رقیب ما از آمریکا و نشریه ویتی ورلد بود.

■ آشنایی من با شهید آوینی

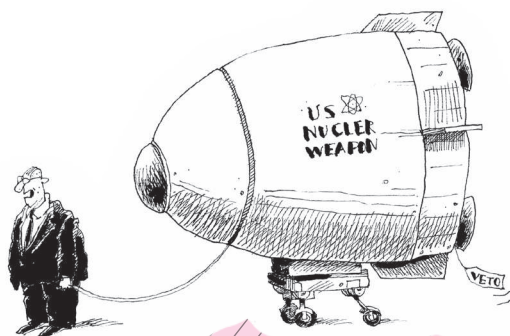
به تلویزیون و همان ساختمانی که شهید آوینی در آن بود رفتیم. اولین آشنایی من با شهید آوینی در این‌جا بود. من دیدم ایشان سر صبح دارند وضو می‌گیرند. معرفی کردند و گفتند ایشان آوینی است. از من خیلی استقبال کردند. بعد از آن فرصت به دست می‌آمد که از نزدیک با ایشان آشنا بشوم. ارتباط ما خیلی صمیمی بود. یعنی من هر موقع به محل کار ایشان زنگ می‌زدم، مستقیم با ایشان تلفنی صحبت می‌کردم یا وقتی به آن‌جا می‌رفتم، مستقیم توی اتاق ایشان می‌رفتم. یک مجله‌ای با عنوان سوره به چاپ می‌رسید. مسئولیت آن با آقای آوینی بود. گرافیک آن آقای وزیریان بود. من هم کاریکاتور کار می‌کردم. نه که به طور مداوم ولی بعضی موقع‌ها کاریکاتورها هم در سوره چاپ می‌شد.

■ کتاب‌های آوینی

شهید آوینی کتاب‌های خیلی خوبی داشت. همه کتاب‌های ایشان خوب است ولی آینه جادویش به درد من به عنوان کسی که کار هنری می‌کند خیلی خورد. سؤالاتی که ایشان در کتابش مطرح کرده بود برای من خیلی جالب بود. هی می‌رفتم و با او بحث می‌کردم. می‌خواستم بفهمم که منظورش چی است. بعضی اوقات پشت تلفن. بنده خدا می‌گفت من که نمی‌توانم پشت تلفن خیلی صحبت بکنم. بلند شو بیا صحبت کنیم.

■ خانه کاریکاتور

آقای مهندس کاظمی که آن موقع (سال هفتاد و چهار) مسئول فرهنگ‌سرای بهمن بود، به حوزه هنری آمد و پیشنهاد دادن یک فضا به گرافیک‌ها را داد. من رو هوا این طرح را قاپیدم. گفتم چرا برای کاریکاتور فضا نمی‌دهید. بعد ما را به شهرداری منطقه سه معرفی کردند. ما به این‌جا آمدیم. یک خانه متروکه بود. خانه کاریکاتور یک فضای متروکه‌ای بود. ما گفتیم این‌جا، جای مناسبی است. بازسازی شد. یک مدتی آقای عوض‌وردی مسئول این‌جا بود. از طرف خود شهرداری یک نفر را گذاشتند. عملاً همه کارهایش را من انجام می‌دادم. وقتی که آقای واعظی اولین رییس سازمان فرهنگی هنری شهرداری شد ایشان من را به عنوان مسئول خانه کاریکاتور منصوب کردند و الان ۱۸ سال است که این‌جا هستم.



چرا دیوارنگاری های سیدمسعود پاک شد؟

یک شبه همه را پاک کردند

■ گفت و گو با سیدمسعود شجاعی

■ دیوار فرودگاه

من خیلی پایین بود. البته کارهای آن موقع را نگاه می‌کنم بدم نمی‌آید. هیچ ماست فروشی که نمی‌گوید ماست من ترش است. اولین مشوق من در زمینه کاریکاتور آقای حسین خسروجردی بود که برخلاف همه که می‌گفتند بریز دور، گفت عجب کارهایی. خیلی خوب است. خیلی عالی است. دستت درد نکند. ادامه بده.

به مسئولین گفتم چقدر خوب می‌شود بیاییم و این اتفاق را روی دیوار اجرا کنیم. دوسه نفر بودیم. آقایان حسین آران، فدوی و سروری هم که مسئول پایگاه بود. گفتند دیوار فرودگاه خوب است. بعد تحقیق و بررسی

شروع کردم بطور جدی کاریکاتور کار کردن. احساس کردم این یک اتفاقی است که می‌تواند تأثیرگذار باشد. نوع رنگ‌ها و نوع برخورد جذاب است. مردم با آن ارتباط برقرار می‌کنند. توش طنز هست. یک شیوه جدید تصویری است که شاید این جذابیت را داشته باشد که اگر روی دیوار هم بیاید مردم خوششان بیاید و علاقمند شوند. در نظرم بود یک سری مفاهیم را در ارتباط با جنگ مطرح کنم. یک بار به ستاد مرکزی رفتم. کاریکاتورهاییم را که نشان دادم، حالا اسم نمی‌آورم چه کسانی بودند ولی همه‌شان بلا استثنا گفتند بریز دور. چون کارشان خیلی قوی بود و طراحان قوی بودند منتها شاید با کاریکاتور آشنا نبودند یا مثلاً سطح کار



می آمدند من هم به هیچ کس هم نه نمی گفتم. هر کس می آمد پای میز مذاکره می نشستیم. برایشان هم خیلی عجیب بود. می گفتند شما همه دنیا را با این کاریکاتورهای تان دشمن خودتان کردید. مثلاً در یک کاریکاتور صدام سرش را از دوتا پرچم پاره شده آمریکا و شوروی بیرون آورده. می گفتند بابا شوروی، آمریکا، فرانسه، انگلیس، اسرائیل، شما دارید همه را دشمن می کنید. می گفتم خب این ها پشت صدام ایستاده اند دیگر. این یک چیز منطقی است. شما باید ببینید و واقعیت ها را ببینید. خیلی ها نمی دانستند. می گفتند فکر می کردیم شوروی پشت سر شما است. یعنی تبلیغات بر علیه ما تا این حد منفی بود ولی این ها را که می دیدند متوجه می شدند که نه، تمام دنیای استکبار و دنیای کفر جلوی انقلاب ایستاده اند.

■ عکس برداری ممنوع

عکس برداری از اطراف فرودگاه ممنوع بود. هر خبرنگاری می آمد و از تصاویر عکس می گرفت، می گرفتند و به جرم این که دارد از دیوارهای فرودگاه عکس می گیرد می بردند. اولین کسی را که گرفتند آقای ذبیحی بود. عکاس اطلاعات هفتگی. آمده بود عکس بگیرد، گرفته بودند سین جیمش کرده بودند که تو چه کاره هستی. گفته بود بابا من عکاس هستم.

■ یک شبه همه را پاک کردند.

درست شبی که روز بعدش طارِق عزیز به ایران آمد، کل دیوارها را رنگ روغن سفید زدند و کاریکاتورها را پاک کردند. کاش مثلاً با رنگ پلاستیک پاک می کردند. یعنی رویش را رنگ می زدند. چون رنگ پلاستیک را می شود برداشت. من با رنگ روغن کار کرده بودم. یک شبه همه را پاک کردند که دل من کباب شد...

■ گل و بلبل

در شهر جنگ زده بوکان یک سری کاریکاتور مثل کاریکاتورهای دیوارهای فرودگاه، البته با کمی تفاوت برای آن ها کشیدیم. مردم هم خیلی خوش شان می آمد و استقبال می کردند. بوکانی ها خیلی مردم خوبی هستند. خیلی دوست داشتنی هستند. متأسفانه این تصاویر هم پاک شده، و به جایش گل و بلبل کشیدند.

■ نقاشی دیواری

یک نقاشی دیواری در اطراف میدان امام حسین کار کردم یک تصویر از یک رزمنده اما به هیچ کس نگفتم. بعد از این کار اولین نقاشی شهید مطهری را من کار کردم (سرخیابان شهید مطهری). میدان امام حسین وارد می شوی، اول مطهری. بعد آمدیم سرخیابان بهشتی. نقاشی شهید بهشتی را کار کردم. اما هر سه تایش را پاک کرده اند.

■ شهید نادری

شهید نادری با من در واحد تبلیغات پایگاه مقداد بود. یک پایش را هم در کردستان از دست داده بود. در عملیات خیبر هم با هم بودیم. بعد این آقای احسان رجبی عکس این صحنه معروف را می گیرد که شهید در ماشین در حال سوختن است که حاجی بخشی برای خاموش کردن پتو می برد. از این شهید یک نقاشی بزرگی روی دیوار مجتمع قضایی قدوسی کشیده بودند. آن را پاک کردند و به جای آن یک سری از این نقاشی های مفهومی گذاشتند. من خیلی شاکی شدم. حسابه مصاحبه کردم اما چه فایده. دیگر پاک کرده بودند. دیگر تأثیری نداشت.

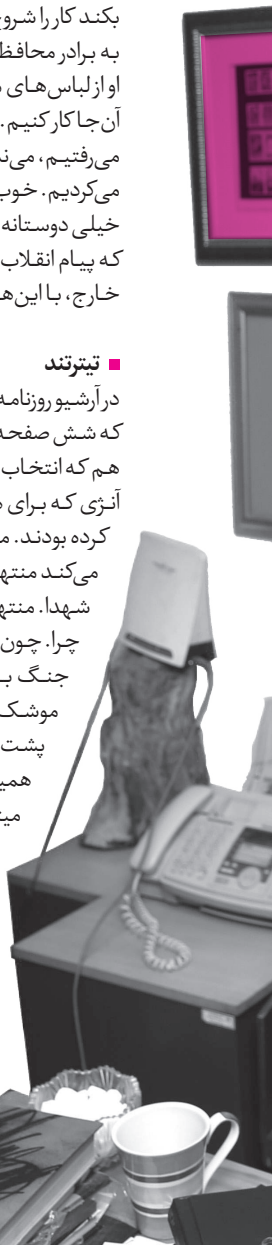
کردیم. در نهایت کاریکاتورها در جایی به تصویر کشیده شد که در واقع هر کسی می خواست از فرودگاه مهرآباد وارد تهران شود، لاجرم مجبور بود این کاریکاتورها را ببیند. بیست و دوتا نقاشی دیواری بود با فاصله یکی در میان کار کردم. اولیش یادم هست، یک کاری بود ضد آمریکا که مجسمه آزادی دارد سقوط می کند و صورتش شبیه اسکلت است، پشتش هم آتش و رژیم صهیونیستی است. کاریکاتور بعدی راجع به صدام بود. بعد راجع به میتران کار کردم. تلاش من این بود که پیام انقلاب را به تصویر بکشم. در واقع یک جور تبلیغات بود علیه ضدتبلیغی که علیه ما می شد، یک جور روشنگری جهت این که قیافه واقعی صدام چی است و چه جایگاهی دارد. چه جوری حمایت می شود. ارتباط ما با آمریکا چی است. ارتباط ما با رژیم صهیونیستی چی است. من با یک نفر دیگر که کمک دستم بود به همراه یکی از بچه های سپاه که گذاشته بودند از ما حفاظت بکنند کار را شروع کردیم. منتها من اصلاً به این حرف ها گوش نمی دادم. به برادر محافظ می گفتم بلند شو بیا رنگ را درست کن. بعد لباس های او از لباس های من رنگی تر بود. ما اول کلی مشکل داشتیم که بتوانیم آن جا کار کنیم. جای سوق الجیشی بود. داربست زده بودیم. روی داربست می رفتیم، می نشستیم. با این سربازها آشنا شده بودیم و سلام علیک می کردیم. خوب بود، می آمدند و می بردند تو پذیرایی می کردند. ارتباط ما خیلی دوستانه بود. به هر جهت آن کاریکاتورها یک زمینه ای را ایجاد کرد که پیام انقلاب دیده شود. هر کسی از هر جایی می آمد. چه ایران و چه خارج، با این ها برخورد می کرد و خیلی هم خوب منعکس شد.

■ تیترتند

در آرشیو روزنامه اطلاعات به طور اتفاقی با مجله فیگارو فرانسه روبرو شدم که شش صفحه رنگی یک گزارشی از کاریکاتورهای من داده بودند. تیتری هم که انتخاب کرده بودند یک تیترتندی بود. تیتترش این بود که میکِل آنژی که برای هزاران مرده کاریکاتور می کشد. شهدای ما را مرده فرض کرده بودند. من را به میکِل آنژی تشبیه کرده بودند که دارد روی دیوار کار می کند منتها کاریکاتور برای کسانی که دیگر در قید حیات نیستند. شهدا. منتها در متنش کاملاً مشخص بود که خیلی عصبی شده اند. چرا. چون من یک کاریکاتور از میتران کشیده بودم. میتران در زمان جنگ به صدام خیلی کمک کرد. غیر از تانک های فرانسوی و موشک های سوپرانادارد و هواپیماهای میراژ، خیلی جدی هم پشت صدام بود. آخر جنگ خیلی جدی پشت صدام بود. من همیشه مترصد یک فرصتی بودم که کاریکاتور را بکشم. از میتران زیاد هم کاریکاتور کشیدم. یک دیوار را مختص میتران کار کردم.

■ به هیچ کس نه نمی گفتم

خبرنگاران خارجی که می آمدند، اولین تصاویری که از ایران می دیدند. برایشان مهم بود که نقاش این تصاویر چه کسی است بنابراین برای مصاحبه زیاد سراغ من



نقش دوسالانه ها در جهانی شدن کاریکاتور ایران آقا مسعود چه خبر از دنیای کاریکاتور

■ گفت و گوی اختصاصی با سید مسعود شجاعی

■ دوسالانه کاریکاتور

ما احساس می کردیم یک همچین اتفاقی را نه قبل از انقلاب داشتیم و نه بعد از انقلاب. این که ما بتوانیم قابلیت های طنز ترسیمی خودمان را اولاً به دنیا نشان بدهیم، بعد هم زمینه ای ایجاد کنیم که کاریکاتوریست های خودمان هم در معرض کاریکاتورهای خارجی قرار بگیرند. فکر می کردیم یک همچین اتفاقی لازم است و یک جشنواره به شکل بین المللی ضروری است. این طرح را با آقای صفی مسؤول موزه هنرهای معاصر در میان گذاشتیم. ایشان اول نمی پذیرفت. می گفت این جشنواره ملی باشد ولی با اصرار ما پذیرفت و ما سال هفتاد و دو به شکل بین المللی فراخوان آن را اطلاع رسانی کردیم و کار انجام شد. آن موقع نه اینترنتی بود. نه فضای مجازی بود ولی ما این قدر در کیهان کاریکاتور اعتماد به نفس کسب کرده بودیم که خیلی راحت

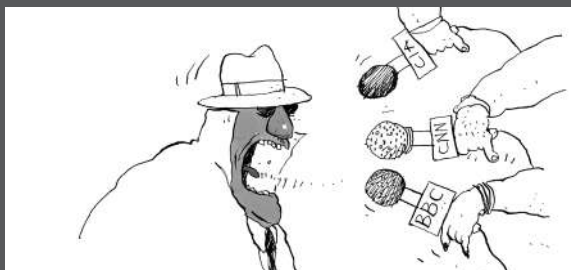
می گفتیم بالای چهل کشور شرکت می کنند. همین شد. چهل و پنج کشور شرکت کردند. در اولین دو سالانه حضور چهار نفر از کاریکاتوریست های برجسته دنیا را شاهد بودیم. موضوع آن کتاب بود. بیشتر مباحث فرهنگی مورد نظر ما بود. کارهای کاریکاتوریست ها اورژینال می آمد. الآن دیگه همه اینترنتی شده. شما تصور کنید یک همچین کاری با این همه دیتیل و جزئیات اورژینالش می آمد. الآن ما یک گنجینه ای از کاریکاتورهای بسیار خوب در موزه هنرهای معاصر داریم که خیلی از صاحبان این آثار در قید حیات نیستند. دوسالانه زیر نظر اداره ارشاد برگزار می شود و من از همان اول دبیر اجرایی بودم ولی از دوره پنجم به بعد دبیر جشنواره شدم. دوسالانه هر دوره ای منظم برگزار شده است. دبیرخانه دائمی دوسالانه ها با تصویب شورای سیاست گذاری از دوره پنجم خانه کاریکاتور شد.

■ فتنه و دوسالانه نهم

جریان روشنفکری در دو سالانه نهم، با استفاده از آن جوی که در فتنه هشتاد و هشت در جامعه ایجاد شده بود و آن فضایی که احساس می کردند حالا می توانند از این آب گل آلود ماهی بگیرند، آمدند شرایط را به گونه ای رقم زدند که تعدادی از کاریکاتوریست ها را برای تحریم هم رای خودشان بکنند. حتی دوستان خیلی خوبمان به واسطه تبلیغاتی که آن ها کرده بودند به سمت آن ها گرایش پیدا کرده بودند. به هر جهت ما هر چه تلاش کردیم که بگوییم این یک مسابقه بین المللی است منتها خب یک جناحی شکست خورده بود و یک جناحی پیروز شده بود. این ها نمی توانستند بپذیرند تقلبی صورت نگرفته. آقای خاتمی انتخاب می شود ما احترام می گذاریم، آقای روحانی می شود ما می گوییم صد درصد. حالا یک دفعه هم شما. حالا کاری نداریم. این ها آمدند یک طوماری امضا کردند که بلافاصله تمام سایت های معاند هم آمدند و از این سوء استفاده کردند. اما ما دوسالانه را خیلی جدی پیش بردیم. آمدند این جا صحبت کردند. گفتند عقب بیاورید. گفتیم برای چه عقب بیاوریم. گفتند خب یک سری دل ها شکسته. گفتیم بیاییم عقلانی صحبت بکنیم. نشستیم صحبت کردیم. من گفتم ما داریم یک جشنواره ای را کار می کنیم. اولاً بحث آن یک بحث ملی و بین المللی است. اگر عقب بیفتد برای ما زیاد جالب و خوشایند

فرشته مرگ

■ گفت‌وگوی اختصاصی با سید مسعود شجاعی



■ آثار

اولین مجموعه آثارم به کمک سیدمهدی شجاعی چاپ شد که روی جلدش را آقای علی وزیربان کار کرد. انتشارات برگ چاپ کرد. متأسفانه خودم الآن آن کتاب را ندارم. سیدمهدی برای این کتاب یک مقدمه‌ای نوشت. نوشت سکوت‌ستانی سرشار از کلام. یک کتاب هم دارم بنام آموزش گام به گام روشنفکری. یک کتاب هم زیر چاپ است و متأسفانه هنوز چاپ نشده بنام آموزش گام به گام مهاجرت است. موضوع آن در مورد کسی است که می‌خواهد به خارج برود و این که باید چه مرحله‌ای را طی کند، بعد که به آن جا می‌رود دچار چه مشکلاتی می‌شود. همه‌اش هم طنز است. آخرین کتابم را سوره مهر با عنوان مجموعه کاریکاتورهای سیدمسعود شجاعی چاپ کرد. منتخب عکس‌هایی هم که در جبهه انداخته‌ام با عنوان قاب‌های ماندگار چاپ شده است.

■ فرشته مرگ

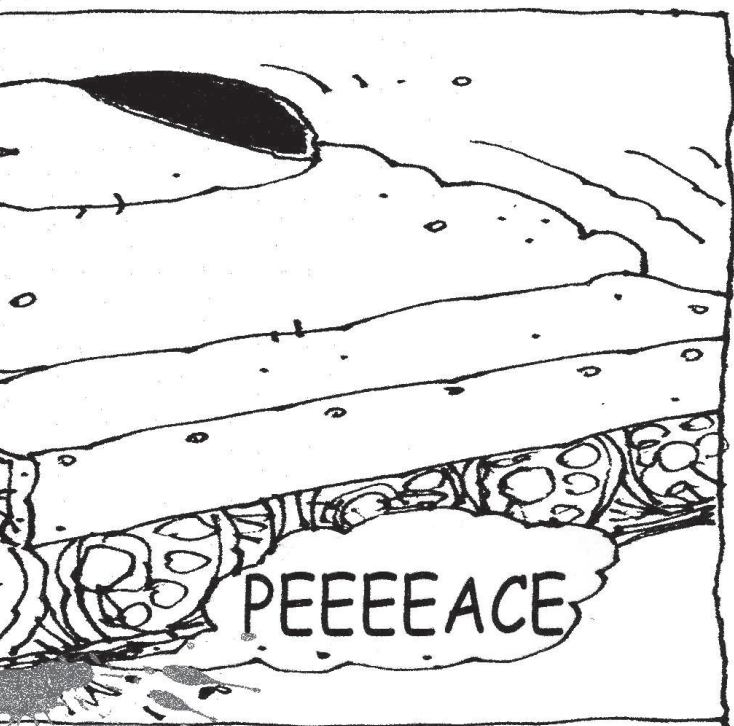
آمریکایی‌ها ایران را تهدید به حمله نظامی کرده بودند و سایت کینگل هم کارهایی را گذاشته بود. من در جواب آن‌ها یک سری کاریکاتور روی سایت ایران کارتون گذاشتم. کتابش را هم چاپ کردم. بعد برای این که این فکر پیش نیاید که این دولتی کار کرده یا تحت حمایت است، از کاغذ بازیافتی در اندازه کوچک دوازده در دوازده سانتی خشتی بایک چیزی حدود صد و بیست تا طرح با هزینه شخصی خودم چاپ کردم. عنوانش هست انلی فور یواس آی. فقط برای سربازان آمریکایی. توصیه به سربازان آمریکایی. من این کتاب را برای سربازان آمریکایی و برای همان سایت کینگل فرستادم. سایت کینگل یک تعدادی از آثار را انتخاب کرد و روی سایت گذاشت منتها موضع‌گیری کردند. زیرش هم نوشتند که این کارهای یک کاریکاتوریست ایرانی است و مواضع ایرانی‌ها را در ارتباط با آمریکا را نشان می‌دهد. قبلاً نگفتند که ما خودمان سر شوخی را باز کردیم. حالا من توصیه کرده بودم که اگر وارد جنگ بشوید، ما قبرهای از پیش آماده داریم که روی یکی نوشته، کامینگ سون. منتظریم و این جور نیست که مثلاً شما تهدید کنید و ما آرام بگیریم. اگر به ایران حمله کنید باید خیلی بها بپردازید. فرشته مرگ منتظران است.



نیست. زمان‌بندی نمایشگاه ما خیلی دقیق است و نمی‌توانیم عقب بیندازیم. حتی یک روز. حتی یک ساعت. خیلی جدی ایستادیم. در آن دوره خیلی تلاش کردیم. فکر می‌کنم حدود نود کشور هم شرکت کردند. چون دو سالانه دیگر ثبات خودش را پیدا کرده بود. اگر ما یک ذره کوتاه می‌آمدیم. مخصوصاً در آن دوره که یک سری تبلیغات یک‌سویه علیه ایران جاری و ساری بود، دچار مشکل می‌شدیم. فکر می‌کردند در ایران یک خبری هست. ایستادیم و مسابقه را برگزار کردیم. متأسفانه این‌ها بعد از آن آمدند و فضای کاریکاتور را یک مقدار تحت تأثیر قرار دادند. ما خیلی تلاش کردیم یک هم‌گرایی و هم‌دلی ایجاد کنیم. تلاش کردیم که این مخالفت‌ها به موافقت یا همدلی تبدیل بشود. متأسفانه یک جریانی آن بالا حاکم است که این‌ها را هدایت می‌کنند. اصلاً به هیچ وجه نمی‌توانند بپذیرند. ما هم نمی‌توانیم آن‌ها را بپذیریم. آب ما توی یک جوب نمی‌رود.

■ آقا مسعود چه خبر از دنیای کاریکاتور

بعد از قضایای انتخابات هشتاد و هشت یک گروه ده بیست نفره از بچه‌هایی هنرمند انقلابی با آقا دیدار کردیم. بعضی از دوستان در مورد این نامرادی‌ها، این که بچه‌ها توی چه شرایط سختی گیر کرده‌اند، این که قضیه فتنه چه فشاری آورده صحبت کردند. من رو کردم به نیرومند و گفتم ما مثلاً این جا آمدیم که آقا را از نگرانی در بیاوریم. این بچه‌ها دارند نگرانش می‌کنند. گفت چه کار بکنیم. گفتم به ما نوبت رسید هر چی اتفاق خوب و خوشایند است بگو. بعد که نوبت به من رسید. من گفتم، دو سالانه کاریکاتور را با وجود مخالفت تمام رسانه‌ها برگزار کردیم. نزدیک به نود کشور شرکت کردند. حتی یک ساعت هم به تأخیر نینداختیم. صورت آقا شاد شد. صورتش باز شد. بعد یک سری توضیحات دیگر خواستند و من دادم. وقتی که ما خواستیم اختتامیه دو سالانه را برگزار بکنیم. دیدیم که تمام شبکه‌های تلویزیونی آمده‌اند. گفتیم ماجرا چی است. یکی از مدیران تلویزیون من را کنار کشید. گفت این نامه را ببین و حال کن. دیدم نامه از طرف بیت رهبری است. گفتند حتماً این قضیه را پیگیری کنید و از بچه‌ها حمایت کنید. آخرین دیداری هم که با حضرت آقا داشتیم. همه صحبت کردند. آخر سر آقا برگشتند و گفتند، آقا مسعود شجاعی چه خبر از دنیای کاریکاتور. آخر وقت بود. گفتم هیچ خبری نیست. همه چیز خوب است. خیلی تعجب کردم که با اسم کوچک من را مورد خطاب قرار دادند. خیلی خوشحال شدم.



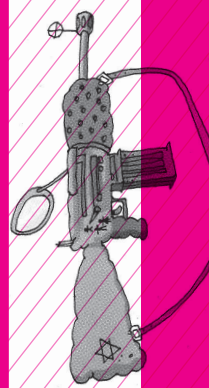
بررسی مسابقه‌ای که هیمنه استکبار را شکست

هولوکاست نامه

■ گفت‌وگو با سید مسعود شجاعی

■ پاشنه آشیل استکبار

بعد از هجمه‌ای که راجع به پیامبر اسلام انجام شد، ما یک جلسه‌ای در صدا و سیما داشتیم. من بودم، آقای طالب زاده بود و یک سری از بچه‌های این تیپی. نشستیم صحبت کردن. در واقع یک اتاق فکر بود. آن جا هر کسی یک چیزی می‌گفت. بیشتر بحث این بود که ما بیابیم بر عکس عمل نکنیم. با مهربانی و فلان. من یکی از کسانی بودم که موافق نبودم. خب مهربانی اتفاق خوبی است. گفتم وقتی جهان کفر می‌آید و به عزیزترین موجود عالم هستی توهین می‌کند، این جا دیگر بحث مهربانی نیست. این جا باید جلوی بایستی. تمام قد هم بایستی. بعد گفتند مثلاً چکار کنیم، گفتم یک مسابقه تحت عنوان هولوکاست برگزار کنیم. آن ها روزه گارودی را تا حد مرگ می‌زنند که چرا هولوکاست را قبول نداری. اولین بار هم فرانسه قانون گذاشت. سیصد هزار فرانک جریمه نقدی، از دو تا چند سال هم حبس برای کسی که هولوکاست را قبول ندارد و یا حتی شک دارد. گفتم وقتی یک همچین قوانین پارینه سنگی را این ها وضع می‌کنند. با این کار در واقع دارند یک سری از اتفاق های منفعت طلبانه شان را توجیه می‌کنند. از جمله گرفتن یک مملکتی تحت عنوان فلسطین. اصلاً کلمه هولوکاست یعنی چی. به فرهنگ لغات نگاه کرده بودم. کشتار جمعی معنی می‌دهد. پس اتمیک هولوکاست هم داریم دیگر. کشتار جمعی است دیگر، یا هولوکاست در افغانستان هم معنی می‌دهد دیگر. توی عراق و گوانتاناما هم معنی می‌دهد دیگر. گفتند خوب است، منتها صدا و سیما نمی‌تواند در این قضیه ورود پیدا بکند (چون کاریکاتور بود و به صدا و سیما ربطی نداشت) خودتان بروید ببینید چه کار می‌شود کرد. من آمدم با آقای ژاثری صحبت کردم. ایشان آن موقع سردبیر روزنامه همشهری بود. بلافاصله فراخوان آن را اعلام کردیم. یعنی اطلاع دادیم که ما می‌خواهیم همچین کاری نکنیم. نشست خبری برگزار کردیم. می‌شود گفت که از تمام خبرگزاری ها آمده بودند. حدود صد و خرده‌ای خبرنگاران جا بودند. یک خانم ژاپنی الاصل خبرنگار بی‌بی‌سی بود، ایشان آمد و گفت مگر به پیامبر شما توهین نکرده‌اند. شما هم بیابید به پیامبر این ها توهین کنید. من گفتم واقعاً برای شبکه بی‌بی‌سی متأسفم که خبرنگارانی را به خدمت گرفته که حداقل اطلاعات را راجع به مسائل دینی ما ندارند. بعد هم متأسفم که همچین سؤالی مطرح می‌شود. واقعاً شرم‌آور است که یک اتفاق خیلی زشتی که جز نفرت و جدایی و تفرقه ایجاد کردن بین آدم‌ها و دامن زدن به نفرت چیزی ندارد، بیابیم با نفرت جوابش را بدهیم. با توهین به یک بزرگی که برای ما عزیز است. ما این جا آمديم و می‌خواهیم راجع به آزادی بیان صحبت بکنیم. شما می‌گویید آزادی بیان حد و مرزی ندارد و به خودتان اجازه می‌دهید که به اعتقاد و باور میلیون‌ها نفر در دنیا توهین بکنید ولی ما آمديم در ارتباط با هولوکاست مسائلی را مطرح کردیم. شما می‌گویید که برای آزادی بیان حد و مرزی قائل نیستید دیگر. اعلام کردیم که ما دنبال نفی هولوکاست نیستیم. دنبال این هستیم که راجع به هولوکاست می‌شود صحبت کرد. راجع به هولوکاست واقعی سؤال های اساسی داریم. بر فرض محال هولوکاست اتفاق افتاده باشد، چرا باید تاوان آن را مردم مظلوم فلسطین بدهند. این ها را که مطرح کردم یک مقدار پا عقب کشید. اصلی ترین سؤال ها همین بود. بعد که مسابقه برگزار شد. یک اتفاقی افتاد که البته گفتنش خوب نیست. بلافاصله روز بعدش آقای ژاثری را برداشتند. یک نفر از شورای امنیت ملی با من صحبت کرد. حالا اسم نمی‌برم. گفت اسم این جشنواره را هر چه می‌خواهی بگذار، فقط هولوکاست نگذار. گفتم



می‌سود. دیگر خودم یک سه وارد شده بودم. راسری را هم سز نداده بودند. گفتم خودم جلو می‌روم. حالا درست یا غلط من ایستاده‌ام. گفتم من هستم. انشاءالله خدا کمک می‌کند. تمام توان خانه کاریکاتور را برای این ماجرا گذاشتیم. کار را شروع کردیم. خیلی هم فشار روی ما زیاد بود. یکی من بودم. یکی دو نفر مثل آقای نیرومند و حبیب صادقی. کار را شروع کردیم. تبلیغات خیلی جدی در عرصه بین‌المللی انجام شد. با آن شرایط سخت رسانه‌های خارجی وحشت کرده بودند. خصوصاً صهیونیست‌ها که ما داریم هولوکاست آن‌ها را زیر سؤال می‌بریم. میلیون‌ها دقیقه راجع به هولوکاست فیلم ساخته شده است. کلی اسناد جعل کردند که حقانیت اسرائیل را برای غصب فلسطین ثابت بکنند. کار ما این قدر سخت بود که اولین کار خارجی که رسید از طرف یک هنرمند استرالیایی به اسم میشل لینگ بود. موضوع کاری که این بنده خدا فرستاد ضد صهیونیستی بود و هیچ ربطی هم به هولوکاست نداشت. تقریباً می‌شود گفت که تمام نمایشگاه ما ضد صهیونیستی بود. ایمیل زد که آقا من پدرم در آمده. تحت فشار هستم و فلان. این کاریکاتور من را بردارید. آقا ما را می‌گی. یک ساعت توی لاک رفتیم که با این حساب این جور که این ها فضا را ملتهب کرده‌اند در آینده چه اتفاقی می‌افتد. هر کاریکاتوریستی از خارج کار می‌فرستاد، اول می‌پرسیدیم مشکلی ندارد با اسم واقعی‌ات بگذاریم یا برایتان اسم مستعار انتخاب بکنیم. بعضی‌ها که رسماً می‌گفتند با اسم مستعار. یک کاریکاتوریست برزیلی کار فرستاد. با موضوع هولوکاست. بلافاصله حزب لیکود تهدید به مرگش کردند. ایشان عین همان را برای ما فرستاد. صفحه‌ای که از طرف حزب لیکود تهدید شده بود. ما هم روی سایت گذاشتیم. بلافاصله کاریکاتوریست‌های برزیلی برای ما کار فرستادند و گفتند، حالا که هم وطن ما را تهدید به مرگ کردند ما را هم به لیست مرگ اضافه بکنید. اولین خط‌شکنان ما برزیلی‌ها بودند. ما تمام ایمیل‌ها را داشتیم. تمام آدرس‌ها را داشتیم. شب و روز کار می‌کردیم که این‌ها کار بدهند و تأثیر خودش را هم گذاشت. شصت و دو کشور کار فرستادند. نمی‌توانید تصور بکنید که روزهای اول چه تعداد لینک بود. همین جوری می‌آمد. تعداد لینک‌ها این قدر زیاد بود. اکثراً هم کسانی بودند که در معرض یک سری تبلیغات غیر مرتبط قرار گرفته بودند. یعنی یک چیزهایی را به دروغ به ما نسبت دادند. من را تهدید به مرگ کردند. من هم اعلام کردم که ساعت کاری ما زنه تا پنج بعد از ظهر است. هر موقع تشریف بیاورید در خدمتتان هستیم. درهای خانه کاریکاتور هم باز است. یک بار آمدند و سایت را کامل هک کردند. یک بار آمدند کل پهنای باند را گرفتند و پوشاندند. البته نتوانستند به پس‌ورد و یوزرنیم دست پیدا کنند. چون ما

می بینید باور نمی کنید. مگه میشه. بعد کنار چه کسانی عکس دارد. کنار مناخیم بگین، شارون، ملک فهد، انور سادات، موشه دایان تک چشم، با هر چه خناس توی دنیا هست عکس یادگاری انداخته است. بعد بنام این آدم مسابقه می گذارند با جایزه های کلان و از طرف سازمان ملل تأمین مالی می شود. شما از این سازمان ملل چه انتظاری دارید.

■ هولوکاست

بعد از این که ما نمایشگاه هولوکاست را گذاشتیم، یک سری از کاریکاتوریست های ایرانی با برگزاری این مسابقه موافق نبودند. این ها یک جماعتی بودند که تعدادشان هم زیاد نبود. این ها آمدند تحریم کردند. البته این زیاد اثر نداشت. بعد از قضیه هولوکاست مخالفت های روشنفکری شروع شد.

■ حرف حساب جواب نداره

ما گفتیم روزه گارودی آمده و تحقیق کرده. می گوید اگر این ها سه شیفته آدم ها را توی اتاق های گاز می ریختند و می کشتند یا می سوزانند، اولاً که یک تجهیزات خیلی بالایی می خواهد و در ثانی با توجه به امکاناتی که هست پانزده سال طول می کشد. آخه شش میلیون رقم کمی نیست. همین که ما این علامت سوال را ایجاد کردیم، این ها شروع کردن داد و بیداد که این حرف ها باعث می شود که ما در دنیا ال بشویم و بل بشویم. روش ما روش داد و بیداد و جنجال و هیاهو نیست. همه چیز را با منطق جلو می رویم و این ها کم می آورند. می خواهند همه چیز را احساسی و بدون اطلاعات مطرح بکنند. اصلاً روال نق زدن یک روال منطقی نیست. بعد دچار مشکل می شوند. حتی از طرف خودشان.

■ ممنوع الورد

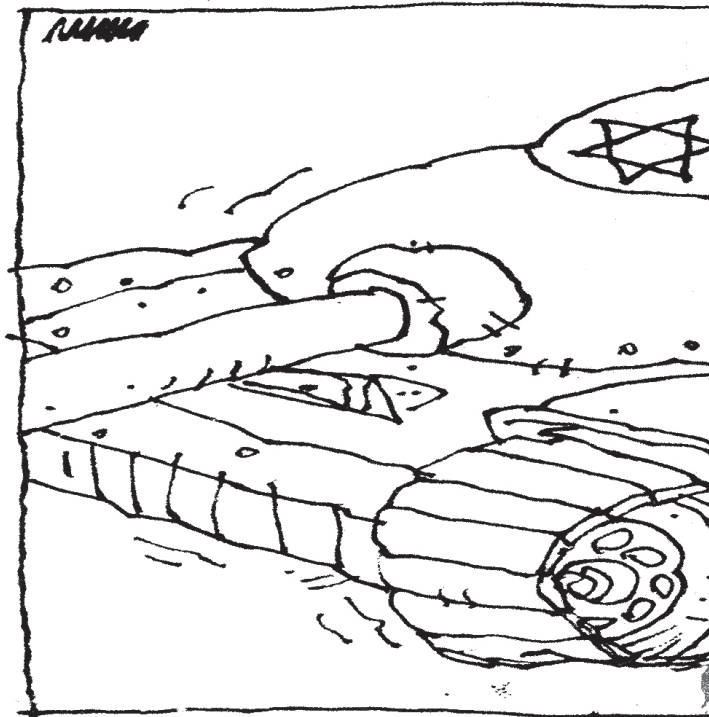
قضیه ممنوع الورد شدن به بیست و دو کشور را از آقای هادی حیدری شنیدم. باور هم نمی کردم. بعد از این که چند مورد تقاضای ویزا کردم و به من ویزا ندادند، متوجه شدم. حتی به من ویزای ترانزیت هم ندادند. البته من پارسال به صربستان رفتم و جایزه ام را گرفتم منتها به من ویزای شینگن نمی دهند. ویزای خود کشور را می دهند. من می خواستم به کوبا بروم، برای یک مسابقه ای در سن آنتونیو. گفتند توجه کار کرده ای که به تو ویزای ترانزیت نمی دهند. آخر سر از طریق روسیه رفتم.

■ سفر یونان

من را به عنوان کسی که سایت ایران کارتون را مدیریت می کند، دو سالانه کاریکاتور را برگزار کرده، دعوت کردند که بروم برایشان یک سایت بزنم. مسابقه جهانی گریک کارتون را برای شان طراحی کنم. یک سایت تحت عنوان گریک کارتون برایشان طراحی کردم. همه کارهایش را انجام دادم. در مصاحبه آخرم هست. این قدر تبلیغات بر علیه من زیاد بود که سه روز بیشتر نتوانستند تحمل کنند و به علت این که من را تهدید کرده بودند من را تحویل سفارت ایران دادند و سفارت هم من را به ایران باز گرداند. روزنامه هایشان نوشتند که من اصلاً هنرمند نیستم.

■ تا آخر هستم

می دانید به ما چه می گویند. در هر دوره ای هر اتفاقی می افتد می گویند، این ها که از خودمان هستند، این ها که مشکلی ندارند. سراغ جذب آن طرفی ها برویم. ولی دیگر کم توجهی هم حدی دارد. واقعاً بعضی موقع ها دل آدم خون می شود. در این قضایای اخیر آقای نیرومند دیگر یک جایی گفت مسعود استعفا بده. گفتم چی استعفا بدهم. گفت نه دیگه، الآن خیلی دارد به تو سخت می گذرد. استعفا بده و بیا بیرون کار هنری انجام بده. گفتم ما از اولش گفتیم یا علی و تا آخرش می ایستیم. مشکلی نداریم. شاید باور نکنید ولی نفس گیر است. تمام دنیای کفر پشت شان است.



خبی حساب سده دار برده بودیم ولی سایب به نمی آمد. به حاصرین به تمام شبکه ها و حتی بگویم فضای ارتش سایبریشان را درگیر این ماجرا کرده بودند که سایت بالا نیاید. ما بلافاصله سایت ایران کارتون را روی سه تا سایت دیگر تصاویرش را گذاشتیم. گفتیم از حالا به بعد هر کدام از این سایت ها را بزنید، به جای یک سایت، سه سایت می زنیم. در اختتامیه جشنواره هم آقایان صفار هرنزی (وزیر اسبق ارشاد)، حسین شریعتمداری، دکتر عسگری و حبیب صادقی خیلی جدی آمدند و صحبت کردند.

■ به شما جایزه صلح می دهیم

در همان ایام کوفی عنان آمده بود تهران. اولین حرفی که زده بود، گفته بود من متأسفم به کشوری سفر می کنم که نمایشگاهی تحت عنوان هولوکاست در آن برگزار می شود. ما هم بلافاصله به او پیغام دادیم که آقای دبیرکل، متأسف هستیم که قبل از این که نمایشگاه را ببینید اظهار نظر کردید. شما هر موقع و هر ساعتی که بگویید ما در خدمت تان هستیم، حتی اگر یک طرح ضد یهود پیدا کردید ما به شما جایزه صلح می دهیم. جواب ما به او همین بود.

■ رانان لوری

در سازمان ملل یک مسابقه ای سالانه برپا می شود. اسم این مسابقه هست رانان لوری. این آقای رانان لوری یک کاریکاتوریست صهیونیست است. وقتی در سایتش وارد می شوید، اولین عکسی که گذاشته، پشت مسلسل در حال تیراندازی است. زیرش نوشته اسپرینگ هزار و نهصد و چهل و هشت. در حال فتح تل آویو. آدم تعجب می کند که با این صراحت می آیند و اشغال نظامی شان را مطرح می کنند. هیچ کس هم نیست انتقاد بکند. حالا از این جالب تر این که آقای رانان لوری، هنرمند خوبی هم نیست. مقلد دست دهم یک کاریکاتوریست خیلی مطرح آمریکایی به اسم دیوید لیواین است که پارسال مرد. کور هم شده بود و در هشتاد و سه سالگی مرد. وقتی کور شد دیگر حقوقش را هم به او ندادند. فرهنگ سرمایه داری این قدر بی رحم است. رانان لوری یک مقلد درجه ده و کپی کار درجه ده دیوید لیواین است. فقط به خاطر لابی های صهیونیستی هر سال یک جایزه از طرف سازمان ملل به اسم ایشان هست. پای لوح تقدیر این جایزه را دبیرکل سازمان ملل امضا می کند. یعنی یک مدت کوفی عنان و حالا هم آقای بانکی مون. موضوعاتی که انتخاب می کنند دقیقاً موضوعاتی است که متناسب با اهداف رژیم صهیونیستی است. اصلاً یک چیز عجیب و غریبی است. وقتی شما



با تمام وجود به ما خدمت می‌کند

گفت‌وگو با پدر و مادر سید مسعود شجاعی

پدر: دوربین سوپر هشت داشتیم. از میدان گمرگ خریده بودم. پایه، سه پایه و پرزگو هم داشت. زمان انقلاب، آقا مسعود بچه بود و با من به راهپیمایی می‌آمد. من از راهپیمایی مردم فیلم برداری می‌کردم. خاطرات زیبایی از زمان انقلاب داریم.

مادر: قبل از انقلاب، محله‌ی ما معتاد زیاد داشت. خیلی می‌ترسیدم. می‌گفتم یک وقت بچه‌های من نروند قاطی این‌ها بشوند. به همین خاطر برای بچه‌ها مان در خانه همه چیز داشتیم. گوسفند، مرغ، کبوتر. اسباب بازی فراوان. گرفته بودیم که این‌ها توی کوچه نروند و قاطی بچه‌های ناباب نشوند. ما این‌ها را این جور بزرگ کردیم.

پدر: ما در خانه مان یک انباری کوچولو داشتیم. وقتی بچه‌ها شلوغ می‌کردند، توی انباری می‌انداختم و درش را هم با چوب می‌بستم. انباری خاصی بود. در را که باز می‌کردی، باید دولای می‌شدی و توی انباری می‌رفتی. راهش هم باریک و باریک تری می‌شد. بچه‌ها می‌رفتند ته انباری قائم می‌شدند و دست من بهشون نمی‌رسید. یک بار مسعود آن قدر رفته بود که از آشپزخانه همسایه سردرآورده بود.

مادر: داداشم گفت: بچه تا کی می‌خواهی انگشت شصت را بخوری. گفتم، هر کاری می‌کنم، از سرش نمی‌افتد و مدام انگشتش را می‌خورد. داداشم گفت: درستش می‌کنم. یک پارچه و سوزن بده. انگشت شصتش را باندپیچی کرد. گفت: من یک ماه دیگر از گرگان می‌آیم. این را باز نکنی ها، والا من می‌دانم و تو، خودم می‌آیم باز می‌کنم. بعد از چند وقت معلمش متوجه شده بود، گفته بود، شجاعی دستت چی شده. مسعود داستان را تعریف کرده بود. معلمش کلی شاکي شده بود و گفته بود دیگر نبینم از این کارها بکنی و بازش کرده بود.

پدر: با خانواده مشهد می‌رفتیم. پسر خاله مسعود هم بود. به نیمه راه رسیدیم که شیطونی مسعود گل کرد. کپسول آتش نشانی کوچک در ماشین داشتیم. پیاده شدیم که بنزین بزنم، مسعود این کپسول را رو

اهل کاشان است، ولی در تهران بزرگ شده است. از کودکی کار کرده تا بتواند روی پای خودش بیاستد. عبدالرضا شجاعی طباطبایی، پیرمرد خوش مشربی، که با ما از پسرش، سید مسعود گفت. اما مادر زهر، یا به قول سید مسعود یک فرشته‌ی به تمام معنا که از کودکی بزرگی را تجربه کرده است. ثمره زندگی شان دویسر می‌باشد. حالا پیرمرد و پیرزن در محله چهارباغ کرج زندگی می‌کنند و مغازه‌ی کوچکی دارند که با آن مشغولند. با سید مسعود شجاعی به دیدارشان رفتیم، به گرمی از ما استقبال کردند و از خاطرات شان برای ما گفتند. متن پیش رو بخش کوتاهی از این گفت‌وگو می‌باشد.

پدر: یک حمام عمومی در گمرگ به نام حمام لادن بود. دوتا پسر را به حمام بردم. به محض این که به خانه رسیدیم، مسعود دنبال یک خودکار و کاغذ می‌گشت. از همان بچگی به نقاشی علاقه عجیبی داشت. همان صحنه حمام را بنا کرد کشیدن. من تعجب کردم. در ذهنم گفتم علاقه عجیبی به نقاشی دارد، برایش یک برنامه‌ای بگذارم. نقاشی را در مدرسه ادامه داد تا این که به این کار علاقمند شد و الحمدلله از کاریکاتورپرست خوبی شد.

پدر: روی در و دیوار عکس‌های بروس‌لی را می‌کشید، خودش هم کارهای بروس‌لی را انجام می‌داد. با بچه‌ها بروس‌لی بازی می‌کرد. خاطرات زیادی با هم داریم. هنوز در ذهن من هست.



هنوز از این ماشین‌ها دارید. زمانی که مسعود به ایران برگشت، در فرودگاه هی نگاه کردم که ببینم میل لنگ دستش هست یا نه. دیدم از میل لنگ خبری نیست. گفتم مسعود جان این میل لنگ چی شد. گفت بابا ولمون کن. میل لنگی وجود نداره.

پدر: سال هزار و سیصد و هفتاد و چهار وقتی که آقا مسعود در جشنواره مطبوعات برنده شد، من را به مکه، خانه خدا فرستاد. سال بعد هم مادرش را فرستاد. آن روزی که به خانه خدا می‌رفتم، گفتم الهی با دست خالی، بدون این که اصلاً ثبت نام کرده باشم، این لیاقت را به من دادی. در سرنوشت من معین شده بود که پسر من این قدر مهر و محبت و وجود داشته باشد که پدرش را به خانه خدا بفرستد. بزرگترین محبت بود. شما نمی‌توانید روی اولاد خوب و با محبت قیمت بگذارید. من به اولاد خودم خیلی علاقمند هستم. چون با تمام وجود ماها را دوست دارند و به ما خدمت می‌کنند.

پدر: اول گفتم این جا را خواربار فروشی کنیم. بعد دیدم خواربار فروشی کار من نیست. من سال‌ها دانشگاه کار کرده‌ام. تصمیم گرفتم لوازم التحریر بفروشم. روی جنس‌هایم پنج درصد بیشتر نمی‌کشم. این شغل را دوست دارم. چون تقریباً شبیه کار مطبوعات می‌ماند. با دفتر، قلم، خودکار و مداد سروکار داشتن خیلی خوب است. بچه‌های کوچولوی مدرسه می‌آیند از من خرید می‌کنند و من با آن‌ها شوخی می‌کنم. این قدر روح بچه‌ها لطیف است و مهر و محبت دارند که من مجذوب محبت‌شان می‌شوم. برخی از بچه‌های محل می‌آیند و مجانی برای من کار می‌کنند و در مقابل به آن‌ها خودکار و دفتر مجانی می‌دهم.

مادر: حسین، پسر همسایه‌مان عین بچه خودمان است. هر کس می‌بیند فکر می‌کند نوه ما است. مادرش هم به حاج آقا، باباجون می‌گوید. تقریباً یک سال است به این جا آمده‌اند. این بچه بیست و چهار ساعته به ما خدمت می‌کند. من هم در مقابل هر چه بخواهد به او می‌دهم.

به پسرخاله‌اش گرفته بود و همه را خالی کرده بود. یک دفعه آمدم و دیدم پسرخاله‌اش مثل گچ فروش‌ها سفید سفید شده. تا من رسیدم مسعود از ترس من فرار کرد.

پدر: مرحوم کافی همسایه ما بود. صبح جمعه‌ها برای دعای ندبه، مهدیه می‌رفتیم. گاهی وقت‌ها دعای کمیل هم برگزار می‌شد. مرحوم کافی در یکی از سخنرانی‌هایش گفت: خدایا صاحب ما را برسان. امام خمینی صدای ما به گوش تان می‌رسد یا نمی‌رسد. آقا تو کجا هستی. ناله‌های مردم زیاد است. به این مردم فقیر و بیچاره این قدر ظلم و ستم می‌کنند. کی دادرس است. بیا به داد این ملت شریف ایران برس.

مادر: اولین باری که آموزشی رفت. همان روز اول رفتیم جلوی پادگان. فکر کردیم رفته به جبهه. دل تو دلمون نبود. مسئول پادگان گفت پسران کی آمده، گفتیم امروز. خنده‌ای کرد و گفت: حالا حالاها اعزام نمیشن. با این کار ما، مسعود توی پادگان شده بود، سوژه بچه رزمنده‌ها.

مادر: بعد از خداحافظی از مسعود به خانه برگشتیم اما دلم طاقت نیاورد. گفتم باید بروم و باز بچه‌ها را ببینم. بدو آمدم سوار تاکسی شدم. دیدم تازه دارند راه می‌افتند. این‌ها می‌رفتند، من هم به دنبال‌شان. هم‌زمان مسعود گفتند: مسعود باز مامانت آمد. مسعود هم می‌گفت: مامان، برو، این قدر دنبال من نیا. گفتم من نمی‌توانم. تقریباً تا هر جایی که فوج این‌ها پیاده می‌رفت، من هم می‌دویدم. این‌ها که سوار اتوبوس‌ها شدند، دیگر به خانه آمدم. به هر حال مادر دلش طاقت دوری فرزندش را ندارد. هر دو تا پسر در جبهه بودند، تا آخر. پدرشان را هم به جبهه بردند. پدر: یک بار که مسعود به جبهه می‌خواست برود من اسباب‌بازی‌های پسرش را در ساکش گذاشتم. وقتی رفته بود آن جا ساکش را باز کرده بود، هم‌زمان از خنده روده بر شده بودند و کلی سربه‌سرش گذاشته بودند. مسعود هم گفته بود فکر کنم کار بابام باشه.

پدر: مسعود برای ما نامه نوشت و از اوضاع فرانسه گفت. گفت این جا نان گران است. ما هم کلی نان خریدیم و برای مسعود فرستادیم. همه نان‌ها تا آن جا برسد خشک شده بود. مسعود هم کلی هزینه بار داده بود. فکر کردیم که داریم کار مهمی انجام می‌دهیم. ما دل‌مان می‌خواست که بچه‌مان در آن جا راحت باشد.

پدر: ژانم را خیلی دوستش داشتم. احتیاج به تعمیر پیدا کرده بود. به کمپانی‌اش رفتم و گفتم میل لنگ ژانم می‌خواهم. گفتند ما فعلاً میل لنگش را نداریم. من خوشحال شدم. پسر من که در فرانسه است، می‌نویسم به کمپانی آن جا برود و میل لنگ بگیرد. مسعود هم با یکی از دوستانش رفته بود کمپانی سیترون در فرانسه و این قضیه را به آن‌ها گفته بود. آن‌ها هم کلی خندیده بودند که مگر شما



درباره سید مسعود شجاعی

کهنه سرباز کاریکاتور انقلاب

گفت و گو با مازیار بیژنی

اومهم ترین کاریکاتور بیست مطبوعاتی جبهه فرهنگی انقلاب است. سال ها در کیهان ستون ثابت داشته است ولی حالا چند وقتی است که نشریه طنز و کاریکاتور بزنگاه را منتشر می کند. مهمترین دغدغه اش تربیت نیروی جوان حزب الهی در عرصه کاریکاتور مطبوعاتی است. مازیار بیژنی کاریکاتور بیست میان سالی که مهمترین وجه تمایزش با سید مسعود شجاعی، مطبوعاتی بودنش است. فکر نمی کردم گفت و گو با او مشکل باشد. در ابتدا خیلی سخت حرف می زد ولی رفته رفته بهتر شد، طوری که در انتهای مصاحبه کلی برای مان از خاطراتش گفت. آن چه در ادامه می خوانید حاصل دوساعت گفت و گو با مازیار بیژنی می باشد.

بیا جایزه ات را بگیر

آن اوایل خیلی در فکر کاریکاتور نبودم. کارهایی که می کردم بیشتر در مایه های طراحی یا تابلوی نقاشی بود. بعد با مجله کیهان کاریکاتور آشنا شدم، یک مقدار بیشتر کنجکاو شدم که روی کاریکاتور کار کنم. دیدم زبان بیانی کاریکاتور هم خوب است. بدون مقدمه یک دفعه کاریکاتور را شروع نکردم. از قبل قصد داشتم ولی این که بخواهم روی بحث کاریکاتور جدی بشوم، از همین سال های هفتاد و سه و چهار بود. یک مسابقه کاریکاتور در نمایشگاه مطبوعات برگزار می شد. آن موقع نمایشگاه مطبوعات با کتاب یکی بود. من هم در این مسابقات شرکت کردم و یکی دو دفعه ای من را برنده اعلام کردند. موجب اصلی و در واقع متهم اصلی قضیه یکیش آقای شجاعی بود. اولین باری که من آقای شجاعی را دیدم، در همین قضیه مسابقات بود. در یکی از همین نمایشگاه های مطبوعاتی، یکی از این مسابقات حضوری اش را برنده شدم. فکر هم نمی کردم برنده شده باشم. یعنی کشیدم و رفتم. بعد آقای شجاعی پیگیر شد و شماره تلفن گرفت و به خوابگاه ما زنگ زد. گفت شما برنده شدی. بلند شو بیا جایزه بهت بدهیم. خلاصه جایزه دادند و ما هم پیگیر شدیم. کاریکاتور هم یک طرحی از عمو سام بود که داشت با طرح کوکا کولا روی ایران مهر می زد. یک همچین چیزی بود. بحث فرهنگ و تهاجم فرهنگی بود.

هولوکاست

جریان روشنفکری بعد از جشنواره هولوکاست رسماً موضع گیری کردند. یعنی جوری که انجمن کلیمیان ایران همچنین موضعی نداشت. یک طوری کاسه داغ تر از آش شدند و از خود یهودی ها داغ تر شدند. ما یهودیان را ندیدیم که نسبت به این قضیه موضع بگیرند. این ها رسماً آمدند سایت زدند و در وبلاگ و روزنامه هایشان مطلب نوشتند. علیه این قضیه یک موج شدیدی راه انداختند. برای برگزار نشدن آن هم کارشکنی کردند. سر این قضیه جشنواره هولوکاست خیلی به آقای شجاعی فشار آوردند. هنوز هم که هنوز گاهی اوقات این طرف و آن طرف می بینم که خط و نشان می کشند. می گویند ما آن قضیه را فراموش نکردیم. داغش هنوز هست.

دل سوز کاریکاتور ایران

خیلی هم پیگیر است. مثلاً اگر شما یک کاریکاتور بیستی را به او معرفی کنید که تازه کار و آماتور است و مجموعه دارد، پوشش می دهد و توی سایتش خبرش را می زند و شخصاً پیگیری می کند و نمایشگاه برایش می زند. خیلی هم برای این کار دل سوزی دارد. من کمتر دیدم کسی را که برای کاریکاتور ایران این جوری دل سوزی کند. آن دل سوزی ای که آقای شجاعی دارد خیلی ها ندارند. من



یک بار به آقای شجاعی گفتم اگر شما بروید تشکیلات اصلاً از هم می پاشد. کسی دیگری نیست که باز بایستد و برایش دل سوزی کند.

نسل ما مدیون مسعود شجاعی است

در جریان هنر انقلابی مسابقات بین المللی ای که داشته مثل مسابقه مقاومت، غزه و هولوکاست، پیگیری ها و انگیزه های خود آقای شجاعی بوده است. شاید بالادستش یا زبردستش هر دو طرف چندان دنبال این کارها نبودند. شاید اگر یک کسی دنبال یک سری منافع مادی یا ریاست و مدیریت بود این کارها را نمی کرد. دنبال کارهای دیگری می رفت. مثل خیلی از آقایان که رفتند استاد دانشگاه شدند یا می روند برای خودشان گالری می زنند، به خارج می روند و کارشان را می کنند. دلیلی ندارد که بیاید این جا و خودش را خراب بکند. مسابقه هولوکاست برگزار کند و به اروپا ممنوع الورد بشود. به هر حال باید یک انگیزه ای داشته باشد دیگر. به نظر من خود آقای شجاعی این وسط محوریت زیادی داشته. خیلی از کاریکاتور بیست های از نسل ماها و دهه هفتاد به بعد واقعاً مدیون پیگیری و دل سوزی و حمایت معنوی آقای شجاعی بودند. والا شاید کسی نبوده خیلی از آن ها را پوشش بدهد. خیلی از این هایی که کاریکاتور بیست معروفی شده اند و به خارج از کشور رفته اند و برای خودشان سایتی دارند و تشکیلاتی یا این جا دارند مطبوعاتی کار می کنند. از دهه هفتاد به خاطر همان کیهان کاریکاتور مشهور شدند. حالا بعضی هایشان یک خرده نمک شناس بودند و بعداً اگر مصاحبه ای کردند و حرفی زدند هیچ اسمی نیاوردند، نه از آقای شجاعی و نه از خانه کاریکاتور و نه از کیهان کاریکاتور. بعضی ها نمک شناسی هم زیاد داشتند. ولی خیلی ها واقعاً مدیون آقای شجاعی هستند. حالا اگر دیدگاه و عقیده اش را هم قبول نداشته باشند.

عملکرد خانه کاریکاتور

وجه مثبتش این بوده که نیروی هایی که آن جا داشته سعی کرده حداکثر ممکن آن ها را نگه دارد. حالا به هر شکلی پوشش بدهد. نمایشگاه بزند. حمایت بکند. در هر حال یک جور جتیری روی آن ها داشته باشد که این ها نروند و مخالف نظام نشوند. البته خیلی هایشان هم بالاخره برپدند و به خارج رفتند، رسماً ضد انقلاب شدند و این ها هم مشکل از خودشان بود. ولی به هر حال تلاش آقای شجاعی این بوده که این مجموعه را یک جوری نگه دارد. خانه کاریکاتور در قدم اولیه اش موفق بوده منتها این کافی نیست. یعنی کافی نیست که ما فقط کاریکاتور بیست تربیت کنیم. ما در جریان دوم خرداد دیدیم دیگر. این همه کاریکاتور بیستی که تربیت شدند کجا رفتند. چون از این طرف کسی نمی آمد این ها را جذب بکند، خیلی ها رفتند.

شجاعی در مقابلشان ایستاد

در جریان دوسالانه جریان روشنفکری گفتند ما تحریمش می کنیم. بیانیه ای هم دادند که ما به خاطر خون های ریخته شده در جریان فتنه عزادار هستیم. مگر کاریکاتور جشن عروسی بوده که عزادار هستند. گفتند ما عزادار هستیم و نمی توانیم کاریکاتور بکشیم. یک بیانیه ای هم برای تحریم دادند. تقریباً حدود صد نفرشان امضا کردند. البته بعضی هایشان بعداً پشیمان شدند و پس گرفتند ولی اکثرشان تحریم کردند و شرکت نکردند. آقای شجاعی هم سر این قضیه ایستاد. به هر شکلی که ممکن بود کارها را جمع کرد، برگزار هم کرد. زیاد فشار آوردند. در اختتامیه به بچه ها گفتم که این جا آقای شجاعی مثل پهلوان ها زنجیر پاره کرد. زنجیر مشارکتی ها را یک تنه پاره کرد. بالاخره آن سال دو سالانه برگزار شد. حالا به کیفیتش خیلی کاری ندارم. همان نفس برگزاریش مهم بود. چون قضیه سیاسی شد آن ها سیاسی اش کردند. چون موضوع دو سالانه اصلاً سیاست نبود. موضوع آن همان چیزی بود که همیشه برگزار می شد منتها آن ها می خواستند از این دو سالانه یک جور استفاده ابزاری بکنند که موفق نشدند.



■ نمایشگاه به سبک مسعود

آقای شجاعی که در برخوردهای تن به تن خیلی دوست داشتنی است. همه دوست دارند که در برخوردهای نزدیک با آقای شجاعی این طرف و آن طرف بروند. چون در برخوردها آدم خشکی نیست و خسته کننده نیست. سفرهایی که این طرف و آن طرف داشتیم، بیشتر سفر کاری بوده. سال هشتاد و سه برای برگزاری نمایشگاهی رفته بودیم جزیره کیش. یک هفته آن جا بودیم. بعد با لنج به بندرعباس آمدیم. آقای شجاعی آن موقع تبریز بود. با هواپیما از تبریز به بندرعباس آمد. آن جا چند روزی یک نمایشگاهی از کارهای آقای شجاعی و من. فکر کنم کارهای آقای نیرومند هم بود. کارهای سه چهار نفر کاریکاتوریست بود که به آن جا برده بودیم. ما در حوزه هنری آن جا نمایشگاه زده بودیم. روزانه از هنرستان ها و مدارس برای بازدید از نمایشگاه به ساختمان حوزه هنری بندرعباس می آمدند. مسؤول حوزه هنری اش به ما گفت از بعد از انقلاب تا حالا اولین کاریکاتوریست هایی که آمده اند شما هستید. مثل این که در این سی سال اخیر هیچ کس از تهران به آن جا نرفته بود. می گفت شما اولین کاریکاتوریست هایی که از تهران بلند شدید و به این جا آمدید. زنگ زدند و گفتند یک هنرستان دخترانه ای هست که می خواهد این نمایشگاه را ببیند. ما نمی توانیم دخترها را بیاوریم. شما بلند شوید و به این جا بیایید. خلاصه با آقای شجاعی رفتیم وانت گرفتیم و این ها را پشت وانت ریختیم و به مدرسه بردیم. ما نمایشگاه را به آن جا بردیم. من بودم و آقای شجاعی. آثار را برداشتیم بردیم. توی مدرسه، کلاس به کلاس می رفتیم و قاب ها را یکی یکی به دست بچه ها دادیم. خلاصه کل مدرسه نمایشگاه را این جوری دیدند.. جالب است که حوزه هنری دو نفر آدم نداشت که بیایند کمک کنند و این کارها را به مدرسه ببرند.

■ اعلام جهاد با صهیونیست ها

آقای شجاعی سر این قضیه هولوکاست در واقع یک جور مبارزه رسمی با صهیونیست اعلام کردند. آقای شجاعی با این کار به مجموعه جهانی بین المللی صهیونیسم اعلام جنگ داد. بالاخره برایش یک هزینه ای هم داشت. به کشورهای اروپایی ممنوع الورد شد و به او ویزا ندادند. مسائل دیگری هم داشت که به من می گفت. در بعضی از کشورهای اروپایی سر این قضیه با او برخوردهای خیلی بدی هم شده بود. همان سال ها برای داوری یکی از همین جشنواره ها به یونان رفته بود که مسائلی که در یونان اتفاق افتاد. آن جا آمدند و علیه او موضع گیری کردند و روزنامه ها علیه او تبلیغات شدیدی کردند. بحث شان همان بحث روشنفکران داخل بود که چرا شما کسی را که مسابقه هولوکاست برگزار کرده، این جا آوردید و داور کردید. خیلی اصرار داشتند که همچین آدمی نباید به این جا بیاید و داور مسابقه ما بشود.

■ کهنه سرباز کاریکاتور ایران

آقای شجاعی هنوز هم با وجود همه این مسائلی که برایش پیش آمده یا پیش آوردند یا حرف و حدیث هایی که بوده و کم لطفی ها و نمک نشناسی هایی که در حقش کردند، اولاً این وسط ایستاده، یعنی میدان را خالی نکرده. شاید اگر خیلی های دیگر بودند خالی می کردند و در می رفتند یا به هر بهانه ای کنار می کشیدند. یعنی فشاری که به آقای شجاعی وارد شد، شاید هر کس دیگری بود میدان را خالی می کرد. به نظر من میدان را خالی نکرد و آن جا ایستاد. در واقع آن رزمندگی خودش را هم حفظ کرده. در واقع یک جور کهنه سرباز حساب می شود.



درباره سید مسعود شجاعی

همان رزمنده دیروز

گفت‌وگو با محمدرضا زائری

من سال هفتاد و سه در آن جا کار را شروع کردم. در حوزه کودک و نوجوان هم‌زمان سه‌تا مجله جدا به زبان انگلیسی، عربی و فارسی منتشر می‌کردیم. در آن دوره کار را خیلی جدی گرفته بودیم. انگار قرار است این مجلات در خارج از کشور فروش برود و با مشابه‌های خودش رقابت کند. طبیعتاً کیفیت کار هنری در این مجلات خیلی تعیین‌کننده بود. انصافاً کیفیت این کارها از جهت عرضه برای مخاطب بین‌المللی کیفیت قابل دفاعی بود. برای این نشریات مدیریت هنری پیش‌بینی کرده بودیم، به سراغ آقای شجاعی رفتیم و مدیریت هنری این سه مجله را ایشان به عهده گرفتند. این موقعیت باعث شد که ارتباط خیلی نزدیک‌تر و رفاقت صمیمی‌تری با سید مسعود پیدا کنم.

■ بسیجی خاکی

ایشان به جهت سنی از ما بزرگ‌تر بودند ولی اولاً به خاطر نشاط، شادابی و روحیه جوانی که داشتند و هنوز هم دارند. ثانیاً به خاطر تواضع، صفای اخلاقی و روحیه انقلابی که دارند به دل من نشستند و سال‌هاست که با هم رفاقت داریم. آقای شجاعی هنوز هم همان‌طور هستند. هنوز همان رزمنده‌ای است که در جبهه عکس می‌گرفته یا کارهای هنری می‌کرده و تابلو می‌کشیده. با همان روحیه بسیجی خاکی باصفای باطراوت.

■ مهارت

معمولاً نشریات به شکل لیات دستی روی کاغذ گریده اجرا می‌شد یا نهایتاً تکنیک‌هایی مثل ایربراش. آن زمان گرافیک کامپیوتری مرسوم نبود. بعضی از تکنولوژی و ابزارهای جدید گرافیکی تازه داشت وارد می‌شد. یادم هست آن موقع آقای شجاعی از جهت تسلطش به این تکنولوژی و ابزارها قابل توجه بود. اولین شماره‌های مجلات بنیاد اندیشه اسلامی که درآمد، واقعاً جزو کارهایی بود که به جهت کیفیت و کار حرفه‌ای، یک سروگردن از کارهای موجود در بازار بالاتر بود.

■ روزنامه و انقلاب

سال هشتاد و پنج سردبیر روزنامه همشهری شدم. طبیعتاً یک انتظاری که از روزنامه همشهری می‌رفت این بود که نسبت خودش را با گفتمان انقلاب تعریف کند. علیرغم این که همشهری یک روزنامه بسیار حرفه‌ای و موفقی بود اما در کنار همه آن درخشش‌ها یک خلا وجود داشت و آن هم این که بالاخره نسبت روزنامه همشهری با انقلاب اسلامی چه است و جایگاه آن در گفتمان انقلاب چه است. این برای من یک مسأله بود و به عنوان کسی که امانتی در دستم قرار گرفته بود، وظیفه خود می‌دانستم که کاری کنم.

■ هولوکاست

وقتی که کاریکاتورست‌های دانمارکی به ساحت مقدس پیامبر اسلام اهانت کردند. عکسی در راهپیمایی یکی از کشورهای اسلامی دیدم که یک نفر پلاکارتی دستش بود با این مضمون

از دوران نوجوانی به حوزه هنری رفت و آمد داشته و برای اولین بار با سید مسعود شجاعی در آن جا آشنا می‌شود و بعدها که وارد عرصه مطبوعات شد با ایشان همکاری می‌کند. محمدرضا زائری این روزها چهره‌ی نام‌آشنایی است و حرف‌های خواندنی در مورد سید مسعود و جشنواره هولوکاست دارد که در ادامه آن را می‌خوانید.

■ آشنایی

آشنایی من با آقای شجاعی از طریق انتشارات برگ بود. یک حال و هوای خیلی شیرین و دل‌نشینی بود. بعد از این که من در آن جا با ایشان آشنا شدم، یادم افتاد که تکنیک و فرم کارها برایم آشناست. دیدم این آدم آدمی است که من از قدیم می‌شناختم. از وقتی که ده یازده سالم بود. اولین چیزی که یادم افتاد دیوارهای فروشگاه مهرآباد و کاریکاتورهای رنگی بسیار زیبا بود و یک سری کارت پستال‌هایی که توسط بخش فرهنگی سپاه چاپ می‌شد. یادم افتاد که این بزرگوار همان کسی است که کارهایش را همیشه در مجلات می‌دیدم. کارهای گروه کاریکاتور کاسنی را در هم در حوزه هنری دیده بودم. بعد کیهان کاریکاتور راه افتاد که من به طور مستمر کارهای آقای نیرومند و آقای شجاعی را دنبال می‌کردم.

■ پایگاه هنرمندان

به حوزه هنری زیاد می‌رفتم. جلسات شعر استاد علی معلم را شرکت می‌کردم. کار گرافیکی مرحوم ابوالفضل عالی و آقای چلیپا و دیگران را می‌دیدم. در حوزه سینما به همین ترتیب. در بخش عکس امثال آقای ناطقی بودند. فضای حوزه به نوعی پایگاهی برای جبهه فرهنگی انقلاب بود. در این فضا طبیعتاً با آقا مسعود شجاعی مرتبط بودم.

■ همکاری

بنیاد اندیشه اسلامی متولی فعالیت‌های مطبوعاتی جمهوری اسلامی برای خارج از کشور بود و



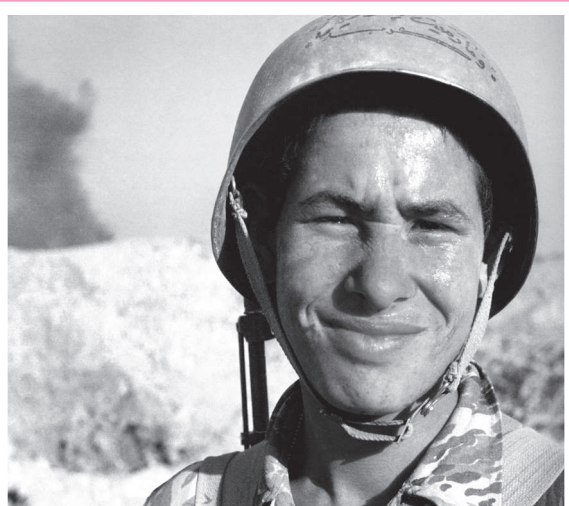
داخلی نسبت به این کارها واکنشی صورت نگرفته است. معلوم می شود چندان اثری هم نداشته است. بالاخره وقتی کاری صورت می گیرد و این جور بازتاب پیدا می کند و نسبت به آن واکنش صورت می گیرد، معلوم می شود این کار اثر داشته و توانسته به یک جایی ضربه بزند.

■ کار بلا تکلیف ندارد

خیلی از کارهای آقای شجاعی برای نسل ما خاطره انگیز است. از آن طرح گوسفندها بگیرد تا کارهایی که با یک کاراکتر ثابت هم نیست ولی یک نمک خاصی دارد. بعضی کارها که خیلی پر حجم و پر کاراکتر و شلوغ است. کارهای آقای شجاعی خیلی به روز است و نسبت به مسائل جاری جامعه مثل اشرافی گری، غرب زدگی، تبلیغات و مصرف گرایی، فوتبال، عشق های کاذب و گستره ی از موضوعات اجتماعی حساسیت دارد. کارهای ایشان صرفاً سیاسی نیست البته روشنفکری و خیلی عوامانه هم نیست. در کارهایش خیلی تنوع هست. یک سری کارها هست که کنارش تکس دارد، بدون تکس نمی شود درکش کرد، در عین حال یک شیرینی، لطافت و جذابیتهای دارد. قلم روان، سایه ها، رنگ ها و فرم کار یک جوری است که ارتباط برقرار می کند. بعضی کارها کاملاً جنبه بین المللی دارد، مثل کارهایی که در مورد آمریکا، صهیونیست و استکبار است. مثلاً فرض کنید تصویر یک سگی که روی قلابه اش بن لادن نوشته و زنجیرش در رفته، این کار بیشتر از چندین مقاله و یادداشت حرف برای گفتن دارد. آشکار و واضح دارد به مخاطب می گوید که این سگ وحشی ای است که آمریکا تربیت کرده، حالا از دستش در رفته و دارد دنبالش می گردد. یا تصاویری که آمریکا به عنوان یک سرباز جنگی سراپا مسلح، یک جا با دستمال سفید و یک جا با شعار نووار به میدان آمده اما معلوم است که می خواهد جنایت کند. شما در کارهای آقای شجاعی عصیت نمی بینید، علی رغم این که موضع هم دارد و اصلاً خنثی نیست. کارها بلا تکلیف و خنثی نیست. کاملاً نرم اما جدی، روان ولی قاطع، پیامش را منتقل می کند.

■ همان رزمنده دیروز

این عکس از آن عکس هایی است که برای من خیلی خاطره انگیز است. در خانه روزنامه نگاران جوان ویژه نامه ای برای شهید فهمیده منتشر کردیم. این کار آقای شجاعی، روی جلد ویژه نامه بزرگ چاپ شد. آن روحی که در عکس های آقای شجاعی مشاهده می شود، در شخصیت امروز ایشان هم وجود دارد، علی رغم همه بیماری ها، خستگی ها و آزردهای بسیار که در زندگی ای ایشان در این سال ها وجود داشته است. دوره ای که سید مسعود شجاعی دور بین دستش است و در جبهه پا به پای رزمنده ها این صحنه ها و این حس و حال ها را ثبت می کند، آن روح هم چنان در کارهایش مشاهده می شود. سید مسعود شجاعی طباطبایی امروز همان رزمنده باصفا، با انرژی، انقلابی، متعهد و جدی دیروز است.



که آیا کسی می تواند به هولوکاست به عنوان چیزی که در نزد شما ارزش دارد توهین کند. این عکس را که دیدم چیزی در ذهنم جرقه زد. با آقای شجاعی در مورد این موضوع صحبت کردیم. ایشان دغدغه داشت که کاری صورت بگیرد. به این نتیجه رسیدیم که یک جشنواره کاریکاتور با همین موضوع برگزار کنیم. یک نشست مطبوعاتی تشکیل دادیم و در حضور رسانه های مختلف این موضوع مطرح شد. این کار مورد توجه رسانه های غربی و دنیای غرب قرار گرفت. حتی وزارت امور خارجه آمریکا رسماً بیانیه داد و نسبت به این مسابقه موضع گرفت. در همین ایام شورای ای کمیسیون روابط خارجی مجلس آلمان به تهران آمدند و از من و آقای شجاعی رسماً دعوت کردند که از موزه هولوکاست بازدید کنیم. در حالی که کشورهای اسلامی به فروش آمده بودند و پرچم و سفارت خانه ها را آتش می زدند. ما این جا یک مسابقه می خواستیم برگزار کنیم وزارت امور خارجه آمریکا موضع گرفت. رسانه های غرب به شکل گسترده در مورد این مسابقه کار کردند. این جا بود که فهمیدیم خوب جایی دست گذاشته ایم. این واکنش ها نشان داد که مسیر، مسیر درستی است.

■ بگذارید زندگی مان را کنیم

بعضی از دوستان و همکاران ما که در روزنامه همشهری تشریف داشتند، علی رغم احترامی که برای کار و شخصیت شان قائل هستم، دیدگاه و نگاه شان با ما فرق داشت. این ها بابت جشنواره هولوکاست خیلی ناراحت بودند. بالاخره داشتند زندگی شان را می کردند، روزنامه همشهری روزنامه ای بود که برای شان درآمدی داشت. کار حرفه ای شان بی سروصدا می کردند و بدنامی انقلابی گری هم برای شان نداشت. حالا با این مسابقه همه چیز به هم ریخته بود. حتی داخل مجموعه شهرداری تهران در سطوح بسیار بالا، با این که اول حمایت جدی می کردند و اظهار همراهی می شد ولی یک مقدار که جلوتر رفتیم، در سطوحی از مدیریت مجموعه شهرداری هم واکنش های منفی شدید شروع شد و می گفتند: دارید در درسر درست می کنید، بگذارید زندگی مان را کنیم. با این ادبیات.

■ شجاعی مردانه ایستاد

آرام آرام فضای تهدید و ارباب شکل گرفت. این جا باید صادقانه اعتراف کنم که در این ماجرا آقای شجاعی خیلی جدی تر از ما ایستاد. روزنامه همشهری برای شهرداری تهران بود و طبیعتاً با این فشارها دوره خدمت من در آن مجموعه به سر آمد و از همشهری جدا شدم، اما آقای شجاعی انصافاً مردانه ایستاد. تهدیدها روز به روز برای ایشان بیشتر شد. روز به روز فشارها بیشتر شد. آقای شجاعی در سطح بین المللی به عنوان یک کاریکاتور نیست حرفه ای شناخته می شد. داور بسیاری از مسابقات بین المللی بود. در بسیاری از کشورها او را به عنوان یک هنرمند حرفه ای می شناختند و با او ارتباط داشتند. سایت ایران کارتون بازدیدکننده جدی داشت، اما به خاطر برگزاری مسابقه هولوکاست موقعیت حرفه ای ایشان خیلی لطمه خورد و هزینه سنگینی داد. به خیلی از کشورها ممنوع ورود شد. ولی ایشان انصافاً با قدرت، ایمان، اعتقاد و با پایداری پای این ماجرا ایستاد. شاید خیلی از رفقا هایش را از دست داد. حالا نه صرفاً به خاطر این موضوع. ایشان در سال های بعد هم به خاطرات موضوعات دیگری مورد توهین ها و بی احترامی ها و آزارهای معنوی و روحی قرار گرفت اما چیزی که برای من جالب بود، ایستادگی و صبر و پایداری ایشان در موضعی بود که داشت. معلوم بود که کارش یک کار مؤثری است.

■ چه کاری اثرگذار است

بعد از انقلاب هزینه های سنگین از بودجه بیت المال صرف بسیاری از کارهای هنری و فرهنگی شده است، مثل جشنواره ها، همایش ها، سمینارها و بسیاری کارهای دیگر، ولی از طرف دشمنان خارجی و منافقین

در مورد فعالیت های هنری سید مسعود شجاعی

هنرمند با حال و دل سوز

■ گفت وگو با بهرام عظیمی

■ مهارت از نوع شجاعی

من با مسعود شجاعی در یک جشنواره خارجی بودم که شاید بگویم سی تا از برجسته ترین کاریکاتوریست های دنیا دعوت بودند. من به عنوان داور و کسی که ورک شاپ انیمیشن برگزار می کرد به آن جا رفته بودم. انیمیشنی بودم. مسعود شجاعی هم به عنوان یک آدمی که در زمینه کاریکاتور مدیر است و می تواند جریان کاریکاتور راه بیندازند. شب شد. همه هم خیر سرمان مثلاً هنرمند هستیم دیگر. ادعا هم داریم و می خواهیم روی هم دیگر را کم نکنیم. ما هم دوتا ایرانی. گفتیم حالا یک حالی از شما بگیریم. منتها چه جوری، فرهنگی، با طراحی. شروع کردیم کار کردن. کشیدن چهره هم دیگر. یک کاریکاتوریستی روس است. خیلی ادعا دارد. در چهره کشیدن با اغراق استاد استاد است و همه به او مستر می گفتند. موقعی که دست به قلم می شد کسی دست به قلم نمی زد. همه توی صف می نشینند که این آقا، چهره شان را بکشد. آقا نیم ساعت یک ساعت گذشت. مسعود شجاعی کار کرد. این قدر این دستش قوی است. یعنی این قدر دستش قوی است که اصلاً باور نکردنی است. با روان نویس کار می کند. همیشه یک دفترچه ای هم توی سفرهایم می آورد که به یه نمه کاهی مانند است و ورق های ضخیم دارد. دیوانه وار کار می کند. از نظر تکنیک، موضوع، هر چی که بگویی. یعنی هر چه بگویی درجه یک. کار به جایی رسید که همه بالای سر مسعود شجاعی آمدند. خدا شاهد است. همه کارهایی را که داشتند می کشیدند کنار گذاشتند، ایستادند که مسعود شجاعی چهره ی این ها را بکشد. این کاریکاتوریست روس وقتی دید همه دور مسعود شجاعی جمع شده اند با عصبانیت مسعود شجاعی را نگاه کرد و تخته شاسی و کاغذهایی رو که دستش بود را به سمت مسعود شجاعی به روی میز پرت کرد و به حالت قهر رفت توی اتاقش و گرفت خوابید. این آدم این قدر آدم غولی بود که همه جا دعوتش می کنند. مسعود شجاعی کاری کرد که عصبانی شد و یک فحش روسی هم داد. خدا را شکر هیچی روسی بلد نبودیم.

■ هنرمند دل سوز

مسعود شجاعی خیلی آدم هنرمندی است. هنرمندی است که دل سوز است و برای همه چیز دل سوزی می کند. مسعود بچه مؤمن و مذهبی واقعیه، ادا اطوار نه ها، واقعی. مسعود شجاعی ذاتاً آدم مذهبی و مؤمن و دل سوز است.

■ مسعود شجاعی با افتخار پذیرفت

سید مسعود شجاعی به بیست و دو کشور ممنوع الورد شد. آره. این اتفاق افتاد. به خاطر جشنواره هولوکاست. خودم در جریان بودم. این که خوب بود، بد بود. همان موقع باید انجام می شد، نمی شد. من شرکت کردم، نکردم. این ها را کنار بگذاریم. چون من اصلاً آدم سیاسی نیستم. اصلاً ولی درباره مسعود شجاعی یک چیزی می دانم. ببینید، اگر به من می گفتند که تو نمی توانی به بیست و دوتا کشور بروی یا ممنوع الخروج شده ای، شاید خیلی برایم سنگین تمام می شد. خیلی بالا و پایین می کردم اما مسعود شجاعی این را با افتخار پذیرفت. اصلاً برایش مهم

مردم او را با انیمیشن هایش می شناسند «سیاساکنی» و کلی انیمیشن دیگر و البته این اواخر، اولین انیمیشن سینمایی ایران با نام «تهران ۱۵۰۰» اما با همه ی این احوال خود را یک کاریکاتوریست می داند. بهرام عظیمی که برای آقای شجاعی بسیار احترام قائل است. وقتی تماس گرفتم برای گفت وگو درباره سید مسعود شجاعی به سرعت قبول کرد و گفت که چه کار خوبی است که برای سید مسعود بزرگ داشت می گیرید، من اگر در این ملکت وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی شوم، هر سال برای او بزرگ داشت می گیرم. حرف جالبی است. راستی چرا این اتفاق تا حالا نیفتاده؟ بگذریم.... دغدغه های خاصی دارد. شاید دغدغه هایش کمتر رسانه ای شده باشد. متن زیر گفت وگوی صمیمی با ایشان در مورد سید مسعود شجاعی است.

■ ببخشید: آقای شجاعی

سال هفتاد و دو به مجله کیهان کاریکاتور رفتم. در همان ساختمان اصلی خود کیهان بود. بین لاله زار و فردوسی. کیهان کاریکاتور تازه راه افتاده بود. در حقیقت آقای شجاعی و آقای نیرومند راه انداخته بودند. به آن جا رفتم. اولین بار آقای شجاعی را آن جا دیدم. کارم را بردم و خیلی مغرورانه گفتم من عظیمی هستم، در ایتالیا دوم شدم. خیلی مغرور شده بودم. همین مغرور شدن بعداً خیلی کار دستم داد. به آن جا رفتم و برای اولین بار مسعود شجاعی طباطبایی را آن جا دیدم. آدم باحالی بود. هنوز هم هست. هر چه به او نزدیکتر شدم احساس کردم خیلی آدم باحال تری است. آن موقع جوان بودم. شلوار جین و آستین کوتاه پوشیده بودم، به موهایم ژل زده بودم، ریش هایم هم این قدر نبود و برای خودم تیبی زده بودم. گفتم الان به آن جا بروم کتک می خورم ولی من را کتک نزدند. رفتم دیدم خیلی آدم های باحالی هستند. قبل از این که وارد اتاق بشوم، گفتم من با آقای شجاعی کار دارم. اتفاقاً صاف می خواستم به سراغ آقای شجاعی بروم که اگر شجاعی نبود با آقای نیرومند صحبت بکنم. آقای شجاعی که آن جا بودند گفتند همین که تو رفتی، سمت چپ یک آقای قد بلند است. بعد دیدم که یک انسان متوسط القدی آن جا است. یک خرده قد بلند. اولین بار مسعود شجاعی را از پشت دیدم. گفتم ببخشید، آقای شجاعی. گفت بله. خیلی خوب برخورد کرد. مسعود شجاعی همیشه لبخند می زند، همیشه. گفتم آقا این طوریه. این قدر خوشحال شد. حالا نه این که بگویم از من بیشتر خوشحال باشد ولی خیلی خوشحال شد. گفت وای، تبریک می گویم. چه افتخاری. آقای فلانی. یک سری آدم های آن جا را صدا کرد. وای چه افتخاری. آقا شما کجا بودی. همین طوری دیگر صحبت شد.

■ بزمن به تخته

مسعود شجاعی آن مدیری که شما فکر می کنید نیست. مدیر کلیشه ای ها. آن چیزی که ما از عموم مدیران مان می دانیم این طوری هستند. یک سال این جا هستند. دو سال آن جا هستند. خدا را شکر. بزمن به تخته مسعود شجاعی همیشه هست. همیشه هست. چون هنرمند است. مسعود شجاعی خیلی هنرمند است.



به خاطر دو سالانه کاریکاتور، مجلات، سایت ایران کارتون و... سایت ایران کارتون هر سال دارد در دنیا مقام اول را به دست می آورد. اصلاً آمارش را بخوانید، آدم فکر می کند چوک است. خنده دار است. هر سال دارد در دنیا اول می شود.

■ مسعود شجاعی یک جریان به وجود آورده

من دوازده سال خانه کاریکاتور درس می دادم. الآن چند وقتی است نمی روم. از همان اول هم مسعود شجاعی مدیرش بوده و یک عالمه از هنرمندان مطرح الآن کسانی بودند که در خانه کاریکاتور پرورش یافته اند. مخصوصاً آن هایی که نسبت به ماها جوان تر هستند. سیستمی که خانه کاریکاتور ابداع کرد، به سمت آموزش صحیح کاریکاتور رفت. برای همین بود که خیلی از کشورها از مسعود شجاعی دعوت کردند که برود همین سیستم را در کشورشان راه بیندازد. برزیل، یونان، چین. چون می دانستند مسعود شجاعی یک جریان به وجود آورده و از این آدم خواستند که برود در کشور آن ها هم همین کار را بکند. حتی پیشنهادهایی با رقم های خیلی بالا. مثلاً ده هزار دلار در ماه. بیاید با بهترین زندگی چند سال در یک کشوری بماند. در حقیقت کاریکاتور تمام شهرهای آن جا را راه بیندازد یک چیزی شبیه خانه کاریکاتور احداث بکند. مسعود شجاعی بالاخره سیستم آموزش را می داند دیگر. اگر قرار بود به غیر از مسعود شجاعی یک آدم دیگری آن جا بود و باز خانه کاریکاتور یک جای مهمی می شد، به نظر من حاج آقا نیرومند بود. یعنی من در این زمینه این دوتا آدم را خیلی قبول دارم. چون هم دل سوز هستند، هم حسود نیستند.

نبود. مسعود شجاعی ای که سالی حداقل ده تا کشور دعوت است. مسعود شجاعی ای که هنرمندان کشورهای دیگر همه قبولش دارند ولی این را به خاطر تفکرش پذیرفت. به خاطر همین که آدم متدین و مذهبی واقعی است. این را پذیرفت. هیچ وقت هم شکایت نکرد. من همیشه می گفتم مسعود نمی توانی فلان کشور و فلان کشور بروی. می گفت خب. می دانید من از جهت چی ناراحت هستم. من به خاطر این ناراحت هستم که مسعود شجاعی طباطبایی نماینده هنری ایران در خیلی از کشورها است. من حالم از این گرفته شد که این بیست و دو کشوری که مسعود شجاعی نمی تواند برود، او می توانست نماینده به حق ما در آن جا باشد. یک هنرمند می تواند ذهنیت یک عالمه آدم هنرمند را نسبت به کشور ما عوض بکند.

■ سرم را برای مسعود شجاعی می دهم

من این آدم را می شناسم. چند بار تا حالا شده که یک سری از مخالفان ایشان مخالفت نادرست کردند. یک وقت هست که انتقاد است. شما یک آدم به من نشان بده که نشود به او انتقاد کرد. اصلاً یک همچین چیزی نداریم ولی انتقاد نادرست و این که بخواهی یک نفر را سرنگون بکنی و خودت قدرت بگیر، این خیلی زور دارد. من یک جایی سرم را برای مسعود شجاعی می دهم. یعنی بوده در جمعی که پنجاه شصت نفر بودند. دو نفر سه نفر ایراد گرفتند. همه را شستم و کنار گذاشتم. یعنی تا این حد. من برای خیلی ها در این حد اصلاً مایه نمی دارم. یکی از ایرادهایی که می گیرند این است. آقا تو چطور از سال هفتاد و پنج تا الآن مدیر خانه کاریکاتور هستی. بابا این هنرمند است. در صورتی که بارها و بارها مسعود شجاعی خودش را کنار کشیده. تازه کنار هم می کشد باز حمایت می کند. یعنی یک بار گفتند دبیر دو سالانه ایران شجاعی نباشد. یک سری ها گفتند شجاعی نباشد. گفتیم باشه. شجاعی نباشد. کی باشد. یکی از دوستان خودمان که خیلی بچه باحالی است مسئول شد. مسعود شجاعی به شدت از این آدم حمایت می کرد. بدترین دو سالانه کاریکاتور ما همین بود. مسعود شجاعی برای خودش کسی است. زحمت کشیده. اعتبار دارد و او را می شناسند. شما نمی توانید اعتبار او را به این راحتی زیر سوال ببرید.

■ ماهمگی مدیون کیهان کاریکاتور هستیم

کیهان کاریکاتور اولین نشریه تخصصی کاریکاتور ایران است. تمام ماها که کار بین المللی می کنیم، به واسطه کیهان کاریکاتور بوده. دهه هفتاد مگر اینترنت بود، مگر مجله ای تخصصی کاریکاتوری بود. کیهان کاریکاتور از این طرف و آن طرف منابع گیر می آورد و چاپ می کرد. می گفت سه ماه دیگر در اسپانیا فلان جشنواره کاریکاتور است. موضوعش این است. قطع کارتان باید این طوری باشد. آدرسش این است. همه ما مدیون کیهان کاریکاتور هستیم. خیلی نمک شناسی است اگر آدم بخواهد این طوری از مسعود شجاعی ایراد بگیرد.

■ مسعود شجاعی در هر دوره ای مسعود شجاعی بوده است

همین پریورها یکی از این خبرگزاری ها باز همان آدم ها، دو سه تا آدم قدرت طلب بی هنری که هستند. درباره مسعود شجاعی مطلب دادند دوباره گیر دادند. چرا فلان و چرا فلان. بابا جان این آدم در هر دوره ای مسعود شجاعی بوده ولی شماها در دوره آقای فلانی، فلانی شدید. متوجه هستید. چهار سال اسم تو را همه شنیدند. به واسطه فلان کسانی که از تو حمایت کردند ولی این آدم دارد از سال شصت و شصت و یک کار می کند. سال هفتاد و یک دیگر به اوج رسید. به خاطر چی به اوج رسید. به خاطر جریانی که برای مملکت راه انداخت.



درباره آثار سید مسعود شجاعی

قاب ماندگار

■ گفت و گو با بهرام عظیمی

■ رزمنده یعنی همان که مسعود شجاعی تصویر کرده

موقعی که شما مجموعه عکس های مسعود شجاعی را نگاه می کنید، حس و حال آن فضا دستت می آید. همه چیز دستگیرت می شود و یک حس واقعی و رئالی دارد. یعنی مسعود شجاعی صبر نمی کند که حالا این آدم بیاید این جا بایستد یا فلان فیگور را بگیرد. حالا کاردم خوشگل شد، نور هم خوب است و عکس بگیرد. شاید بعضی ها این حرف من را قبول نداشته باشند. یعنی بگویند یک عکاس حرفه ای یعنی کادربندی و فلان و فلان. ممکن است بعضی عکس ها از این روش خیلی جواب بدهد ولی مسعود شجاعی الآن عکس دارد. مثلاً طرف دارد توی دوربین نگاه می کند. یک ترکیب بندی معمولی است. ولی در این عکس چه حسی دارد. ما همه اش دهانمان را باز می کنیم و می گوئیم شهدا فلان هستند و ما مدیون خون شهدا هستیم. موقعی که می گوئیم شهید اصلاً نمی دانیم. موقعی که می گوئیم جیهه، اصلاً هیچی نمی دانیم. همیشه آدم های گنده و مهم توی ذهن ما می آیند. شهید یعنی فلان. آقا جان ما مدیون این آدم هستیم. یعنی یک آدمی که ممکن است شما بگویید یک رزمنده است. یک سرباز است یا هر چیزی. یک آدم معمولی ولی ما مدیون این آدم هستیم. بعد حس دارد. این آدم یک زمانی بوده. این آدم لبخند می زده. این آدم زندگی می کرده. پدر داشته، مادر داشته. مجموعه عکس های مسعود شجاعی این طوری است. لحظات را گرفته و واقعیت را ثبت کرده. انگار توش هیچ دست کاری نکرده. حتی اگر یک جا توی عکسش سوتی هست، این جزو خاصیت عکسش است. نشسته همه چیز را ثبت کرده. با این ها زندگی کرده. بعد یک دفعه می آید یک عکس این طوری می اندازد. یک آدم هایی که نه اسمشان را می دانیم. نه مطرح هستند. نه چهره خیلی سینمایی دارند. بعضی از شهدای ما هستند. حقیقتش این است که عکس هایی که مسعود شجاعی می اندازد، یک سری آدم ها را تصویر می کند که تو این آدم ها را می شناسی. فیگور نگرفته اند. نورپردازی نکرده. دنبال قاب خوشگل نبوده. دنبال این نبوده که بگویند وای چه عکاسی. در آن موقع بین چه عکسی انداخته. عجب زاویه ای. یک سری عکس رئال. البته تمام چیزی هایی که می گویم را هم رعایت کرده ها ولی واقعیتی که توی عکس هایش هست و آدم هایی که توی عکس هایش هستند خیلی حس خوبی به آدم می دهد. من عکس های این طوریش را خیلی دوست دارم. مسعود شجاعی سراغ عکسی می رود که توش روح داشته باشد و این به نظر من خیلی قابل ستایش است. عکس های شجاعی حس عکس جنگی ندارد. جنگی که اخبار و تلویزیون و سینما و سریال به خورد ما داده ها. من خودم زمان جنگ سرباز بودم. پشت خاک ریز بودی. توی سرو و کله هم دیگر می زدی. شوخی می کردی. قهر می کردی. آقا زندگی عادی را می کردی. بعد همه بلند می شدید و آن طرفی تیر می زدید. همه با جانیشان را به خاطر هم دیگر می دادند ولی این طرف داشتنی زندگی می کردی و زندگی یعنی همین. کمپوت می خوردی. شوخی می کرد. این توی سران می زد. این تفنگ آن را برمی داشت. این طرف داشتنی زندگی را می کردی. منتها توی سینما که این را نشان نمی دهند. توی سریال ما این را نشان نمی دهند که. یک سری آدم های خاصی که فقط برایشان

■ مسعود شجاعی تک خوری نمی کرد

شاید من خیلی خوشحال نشوم که یک نفر کاریکاتور است که رفیقم هستیم، هی جایزه بگیرد و هی مطرح شود. حداقلش این است که شرایط را برای آن آدم خیلی مهیا نمی کنم، ساده اش این است. مثلاً الآن برای من یک نامه می آید، می گویند مثلاً دو ماه دیگر یک جشنواره کاریکاتور در فرانسه هست. من این را نگه می دارم و خودم کار می فرستم. ولی مسعود شجاعی و نیرومند این را در کیهان کاریکاتور چاپ می کردند تا همه هنرمندان مطلع شوند و کاریکاتور است های سراسر ایران این را ببینند. خودشان هم برای همان جشنواره کار می فرستادند. نیرومند کار می فرستاد، مسعود شجاعی کار می فرستاد و مقام نمی آورد ولی به واسطه این آگهی که در فلان مجله زده بودند، بهرام عظیمی در آن کشور دوم می شد. من خودم در این حد جنبه ندارم. یعنی این قدر بساط را مهیا نمی کنم که همه مطلع شوند. نه. در این زمینه این قدر عرق ندارم. یک جایی دوست دارم تک خوری نکنم. این ها تک خوری نمی کردند.

■ یک عالمه آدم هستیم که مدیون مسعود شجاعی هستیم

مسعود شجاعی یک مشکلی دارد که هر سال چند بار گریبان گیرش می شود و باعث می شود که به بیمارستان برود. اولاً نمی گذارد هیچ کس بفهمد. یک بار من به بیمارستان رفتم. منی که به عیادت این آدم رفتم، توی فضای سبز نشستم، خانواده اش بودند، پنج دقیقه نتوانستم تحمل بکنم. یعنی آدم هایی که آن جا بستری بودند را می دیدی، باور نمی کردی. یعنی انگار توی یک دنیای دیگر رفتی. انگار داری کابوس می بینی. می گفتی مگر می شود آدم یک ساعت این جا زندگی کند. مسعود شجاعی یک ماه و دو ماه در آن بیمارستان بستری می شود. امیدوارم که یک اتفاقی بیفتد که این مشکل این آدم برطرف بشود و همیشه سالم و سلامت باشد. هم هنرمند است، هم مدیر است، هم با معرفت است، هم آن کاپشن بد رنگه را می پوشد و هم عکس زیاد می گیرد. این کارها را دارد ولی یک چیزی که هست، انشاء الله سلامتی اش را به دست بیاورد. چون امثال این آدم باعث شدند که شما اسم من را بدانی و با من مصاحبه کنی. یعنی اگر این آدم ها نبودند، اگر این ها کار من را چاپ نمی کردند، اگر این ها به من پرو بال نمی دادند، من خودم الآن در این جایگاه نبودم. در زمینه انیمیشن و کاریکاتور یک عالمه آدم هستیم که مدیون مسعود شجاعی هستیم. انشاء الله خدا به خودش و خانواده اش سلامتی بدهد.

■ شجاعی ایرانی تراز همه ما است.

مسعود شجاعی خیلی خوش قیافه است. آبروی ما است. یک بار من، مسعود شجاعی و یک آقای که تهیه کننده کارمان بود به یک جشنواره ای رفتیم. مسعود شجاعی قدش از ما بلندتر، باحال، مو مشکی، چشم و ابرو باحال و خوش تیپ. من بور، لاغر، زاغ. آقای دیگری که با ما بود عین هندی ها بود. خارجی هایی که آن جا بودند دوتا چینی بودند، خب چینی بودند دیگر. دوتا فرانسوی بودند، فرانسوی بودند. آن هایی که از یک جا آمده بودند همه شبیه هم بودند. ده نفر به ما گفتند شما واقعاً ایرانی هستید. پس چرا این این شکلی است، این این شکلی است و این این شکلی است. خدا کند همه ما شبیه مسعود شجاعی باشیم. چون او ایرانی تراز همه ما است.





یک هاله نور گذاشته‌اند. رزمنده نشسته. قشنگ شش تیغه، خوشگل، چشم‌های زاغ، میزون، بعد آن یکی رزمنده کمپوتش تمام شده و این گریه می‌کند به خاطر کمپوت او که تمام شده. ما هم می‌گوییم که این‌ها چقدر فلان.

بابا این اصلاً دروغه. بعد وقتی که آن جوری جبهه و جنگ را به خورد شما می‌دهند. توقع داری عکس‌های شیک و پیک ببینی. مثلاً طرف اسلحه‌اش را گرفته و دارد به نور ماه نگاه می‌کند. احساس می‌کنی رزمنده یعنی این. در صورتی که رزمنده اصلاً این نیست. رزمنده یعنی همان که مسعود شجاعی تصویر کرده. دارد زندگی می‌کند. شما همان کارهای شهید آوینی را نگاه بکن. تصویربرداری دارد می‌دود. بغلش گلوله می‌خورد. قاطی آن‌ها است ولی فیلم‌های دیگر را نگاه بکن. دوربین ثابت. یک نفر می‌آید تیر می‌اندازد و برمی‌گردد. خیال می‌کنی انگار فیلم ساخته‌اند. جبهه است ها. واقعاً توی جبهه هم بوده. توی جنگ بوده. ولی آن تیم آدم‌هایی که یک سری شان این دوربین را بردار. او دارد با اسلحه نشانه می‌گیرد و تو با دوربینت نشانه بگیر. این تیبی است. برای همین است که یک دفعه آوینی، آوینی می‌شود و فیلم‌هایش فیلم‌های خاصی می‌شود و روی تو تأثیر می‌گذارد. یعنی امکان ندارد که شما از تیم شهید آوینی یک مستند از آن موقع ببینید و به یک کانال دیگر بزنید. یعنی این قدر زنده است و این قدر جان دارد و این قدر حس دارد ولی ممکن است تیم دیگری کار کرده باشد و شما فکر کنید که این الآن بازسازی است. یعنی دوربین این قدر ساکن است. این قدر همه چیز شیک و پیک است.

■ طرح‌هایش نمک دارد

من همه کارهای مسعود شجاعی را دیدم. یک عالمه کار درباره جنگ دارد که این کارهایش خیلی موفق است و کارهایش را خیلی هم تحویل می‌گیرند. ذهنیت‌های خیلی خاص دارد. یک عالمه از این کارها دارد. یک کاری هم دارد که اول شده بود. مسعود شجاعی چون قدرت دستش بالا است و یک نمکی توی طراحی‌اش دارد، یک چیز ساده، یک سگی که دارد پارس می‌کند، یک دانه سربازی که درب و داغون است. این را هم که می‌کشد خیلی با نمک و جذاب می‌شود. حقیقتش این است که مسعود شجاعی را در دنیا به عنوان یک کاریکاتورست سیاسی حرفه‌ای می‌شناسند. چون خیلی از کاریکاتورست‌ها هستند که برای مطرح کردن خودشان به سراغ کارهای سیاسی می‌روند. ولی شجاعی همه این کارهایی که کرده عقیده داشته. مسعود شجاعی از قدیم این طور بوده. همیشه همین طوری بوده. یعنی این طور نیست که بامد و این چیزها پیش برود.

■ کاریکاتورهای دیوار فرودگاه

کارهایی که روی دیوار فرودگاه و در مسیر فرودگاه کشیده بود، شاهکار بود. من دیده بودم. یک عالمه کارهای بزرگ باحال، رنگی، چه کارهای خوشگلی بود. یک کمیک استریپ‌های خاصی که در هر کدامش یک موضوعی است.

سیدمسعود به روایت زوج هنری اش

کاریکاتور است انقلاب

■ گفت و گو با محمدحسین نیرومند

با اضافه شدن اعضای جدید، گروه کاسنی شکل گرفت.

■ کیهان کاریکاتور

زمانی که گروه کاسنی شکل گرفت، احساس کردیم که باید یک نشریه داشته باشیم که این نشریه بتواند دیدگاه‌های ما را به عنوان یک گروهی که در حوزه کاریکاتور حرفی برای گفتن دارد منتشر بکند و مهم‌تر از آن، این که کارهایمان را آن جا منتشر کنیم. چون واقع امر این بود که این نوع کارهایی که ما می‌کردیم در مطبوعات خیلی استقبال نمی‌کردند، حالا یا به دلیل این که تمایل نداشتند یا به دلیل این که می‌ترسیدند. به هر دلیلی کارهای ما را چاپ نمی‌کردند. کار ما نهایتش در نمایشگاه‌ها ارائه می‌شد و یک عده محدودی آن‌ها را می‌دیدند. نیاز پیدا کردیم که کاریکاتورهایمان را به مطبوعات ببریم. چون به هر حال خاستگاه اصلی کاریکاتور مطبوعات است. در همین دوران یک نشریه‌ای به نام ویتنی ورلد به دست ما رسید. این نشریه یک نشریه آمریکایی بود. اولین بار بود که ما یک نشریه تخصصی کاریکاتور می‌دیدیم. ما دنبال این بودیم که یک نشریه تخصصی داشته باشیم که فقط کاریکاتور داشته باشد. یعنی زبان آن زبان تصویر باشد. از همین نشریه ویتنی ورلد که پروفیسور جان لنت جزو دبیران اصلی این نشریه بود، الگو گرفتیم و یکی از گرافیست‌هایمان یک نشریه‌ای را به صورت ماکت تهیه کرد، که ببینیم چه می‌شود. چون ما به هر کس توضیح می‌دادیم نمی‌فهمید یعنی چی. نیاز بود که آن را ملموس کنیم. ما ماکت نشریه را به آقای زم ارائه دادیم. گفتیم ما یک نشریه داریم، این هم ماکت‌ش است، پشتیبانی کنید این چاپ بشود، به نظر ما برای حوزه هنری اعتبار می‌آورد. آقای زم به ما اعتماد نداشت. طبیعی هم بود. به دلیل این که ما را خیلی جوان می‌دانست. کار طنز هم خیلی حساس است. اگر یک اتفاقی می‌افتاد پاسخگویی‌اش دشوار بود. متأسفانه قبول نکرد. ماکت را پیش عباس آقای سلیمی بردم. به ایشان گفتیم ما چنین قصدی داریم، بیا حمایت کن تا کیهان یک نشریه این طوری داشته باشد. ایشان پسندید. با آقای اصغری که آن موقع مدیر مؤسسه کیهان بود صحبت کرد. آقای اصغری هم پسندید و با مدیر مسئولی آقای سلیمی و سردبیری من در سال هفتاد و یک نشریه‌ای به نام کیهان کاریکاتور شکل گرفت که عمده اعضای تحریریه و هنرمندانش اعضای گروه کاسنی بودند. نشریه‌ای که قاعدتاً من نباید در مورد آن صحبت بکنم ولی شما می‌توانید تاریخ کاریکاتور ایران را در دو مقطع مطالعه کنید. یکی قبل از کیهان کاریکاتور و یکی بعد از کیهان کاریکاتور. اصلاً قابل مقایسه نیست.

■ جذب استعدادها

نشریه کیهان کاریکاتور فضایی را برای جوان‌ها فراهم کرد که توانستند کاریکاتور کار کنند. بسیاری از هنرمندانی که امروز هستند، حالا چه هنرمندانی که در ایران هستند و چه هنرمندانی که متأسفانه رفتند، شاید آثار آن‌ها برای اولین بار در کیهان کاریکاتور چاپ می‌شد یا آن‌جا مطرح شدند. بدون تردید رونق هنر کاریکاتور به ماهو هنر کاریکاتور از کیهان

اوسال‌ها با سیدمسعود شجاعی رفاقت داشته است. حالا بعد از سال‌ها برای هم مثل برادند. حضورش در کنار سیدمسعود، باعث دل‌گرمی اوست و اگر در یک مقطعی حمایتش از سیدمسعود نبود، اتفاقات جبران‌ناپذیری برای کاریکاتور انقلاب می‌افتاد. محمدحسین نیرومند که سال‌ها مدیرمسئول کیهان کاریکاتور بوده است و از هنرمندان برجسته کشور می‌باشد، از بی‌تفاوتی مسئولین به هنرمندان انقلاب می‌گوید. چند سال پیش نمایشگاه کاریکاتوری برپا کرد با نام "خدا حافظی" بلکه مسئولین به خودشان بیایند و از این کهنه سرباز هنر انقلاب احوالی ببرند، اما ظاهر کارهای دارند این مسئولین دغدغه مند. حالا چند صبحی است که به دفتر مطالعات آمده تا تجربه‌ی سال‌ها فعالیت فرهنگی هنری‌اش را در اختیار جوان‌ترها بگذارد. در ادامه خاطرات ایشان را درباره سیدمسعود می‌خوانیم.

■ اولین آشنایی

در دانشکده هنرهای زیبا در رشته نقاشی یک پروژه‌ای هست بنام نقاشی دیواری. دانش جویان باید چند واحد نقاشی دیواری بگذرانند. اگر شما به محوطه دانشکده هنرهای زیبا بروید یک نقاشی دیواری پشت دانشکده معماری می‌بینید. برادری که این نقاشی را کار کرد بعداً شهید شد. سیدمسعود کنار این شهید بزرگوار (احمد اسماعیلی) ایستاده بود و در کشیدن نقاشی دیواری کمک می‌کرد. اولین آشنایی من با آقای سیدمسعود شجاعی طباطبایی در این‌جا بود. ولی بهانه آشنایی ما این بود که هر دوی ما در در نشریات کاریکاتور کار می‌کردیم. البته سیدمسعود هم مثل من پاسدار بود. شاید این هم یکی از دلایلش بود.

■ کاریکاتور انقلاب

من، مسعود شجاعی و کفشچیان مقدم ابتدا در دانشکده هنرهای زیبا نمایشگاه کاریکاتور برگزار کردیم. مسئولین جهاد دانشگاهی وقتی دیدند کارهای خوبی ارائه شده و مورد استقبال قرار گرفته از ما خواست این آثار را در سالن تالار مولوی ارائه کنیم. آن‌جا نمایشگاه هویت را گذاشتیم. نمایشگاه خیلی مورد توجه واقع شد. نمایشگاه که گل کرد بچه‌های جدید اضافه شدند. شاید بعد از انقلاب اولین جریان جدی کاریکاتور توسط این تیم اتفاق افتاد.

■ کاسنی

ما چند نمایشگاه در تهران و شهرستان‌ها برگزار کردیم و کارهای ما مورد توجه و استقبال مردم و هنرمندان قرار گرفت. یک روز آقای حبیب صادقی که در حوزه هنری بود، به نمایشگاه آمد. وقتی کارها را دید پسندید. چون ایشان، هم نقاش حوزه هنری بود، هم برای روزنامه اطلاعات کاریکاتور کار می‌کرد. از ما خواست که بباییم و در حوزه هنری کار بکنیم. ما هم دنبال پاتوق می‌گشتیم. چون دانشکده یک فضای دانش جویی بود و خیلی نمی‌توانستیم کاری بکنیم. پذیرفتیم و به حوزه هنری رفتیم. و بدین ترتیب

کاریکاتور است. یعنی اگر شما تاریخ این هنر را منصفانه مطالعه نکنید، می بینید که تأثیر آن واقعاً بی بدیل است. اصلاً قابل مقایسه با چیزهای دیگر نیست.

■ سید مسعود تا آخر ایستاد

وقتی قرار شد آقا سید مسعود نمایشگاه هولوکاست را برگزار کند، بانی نمایشگاه هولوکاست در ابتدا روزنامه همشهری بود اما بعد زدند زیرش. در جشنواره هولوکاست اصلاً بحث خود هولوکاست نبود. بحث این بود که یک چیزی به نام هولوکاست انسانی دارد توی غزه و فلسطین اشغالی صورت می گیرد و دنیا سکوت کرده است، اما این ها حاضر نیستند همین قدر بحث را هم در این موضوع داشته باشیم. واقعاً یکی از پاشنه آشیل های غرب و نظام سرمایه داری بحث هولوکاست است. مسعود هولوکاست را با این دید برگزار می کرد. جریان روشنفکری شروع کردند به موضع گرفتن. حتی من یادم هست که خانم کاندولیزا رایس هم نسبت به این جشنواره موضع گرفت. یعنی این قدر حساس هستند. برای سید مسعود خیلی ایمیل های تهدیدآمیز آمد که چرا این کار را می کنی ولی سید مسعود تا آخر ایستاد.

■ تحریم کاریکاتور است انقلاب

سید مسعود بعد از برگزاری جشنواره هولوکاست به تعدادی از کشورهای که اسم شان را کشورهای آزاد دنیا گذاشته اند، ممنوع ورود شد. الان اسم آقای شجاعی در لیست سیاه است و نمی تواند به این کشورها وارد بشود. به نظر من این سوژه ی رسانه ای است. در هر جای دنیا بود، به شدت رسانه ایش می کردند که شما ادعای آزادی دارید و سید مسعود شجاعی ما را راه نمی دهید. چرا؟ به خاطر این که یک آدمی از شما این سؤال را کرده. آدم باید خیلی پای مرد باشد که هم پای تهدید بایستد، هم پای این تحریم ها.

■ زوج هنری

رفاقت من با مسعود رفاقت خاصی است. روزی یکی از مستندسازان ما را یک جادید و گفت؛ من تصمیم گرفتم یک مستندی از زوج های هنرمند بسازم. یکی دو نفر دیگر را هم گفت. بعد گفت بکیش هم شما و سید مسعود هستید. می خواهم از شما مستند کار کنم. سید مسعود خیلی بچه ویژه ای است. در واقع روحیات خیلی خاصی دارد. سید مسعود برای من برادر است.

■ عاشق کاریکاتور

من کمتر آدمی دیدم که به معنای واقعی عاشق کار خودش باشد. من هم کاریکاتور کار می کنم ولی خاطر کاریکاتور حاضر نیستم از خیلی چیزها بگذرم. حتی گاهی وقت ها مسعود را به زعم خودم نصیحت می کنم. می گویم؛ سید مسعود احتمالاً وقتی نکیر و منکر در آن دنیا از ما سؤال می کنند، از کاریکاتور سؤال نمی کنند از چیزهای دیگر سؤال می کنند. لازم نیست به خاطر این هنر این قدر خودمان را فدا کنیم ولی مسعود واقعاً عاشق است و این کار را می کند. خیلی پای این هنر است.

■ عزت شاهی کاریکاتور ایران

وقتی ایشان جشنواره هولوکاست را برگزار کرد، تهدید شد. به ایشان

ایمیل های تهدیدآمیز زده می شد. مسعود واقعاً پای کار است. گاهی وقت ها آدم غبطه می خورد که یک نفر این قدر به کار حساس است. مثلاً وقتی شما قصه احمد احمد یا عزت شاهی را می خوانید، غبطه می خوردید که این ها چقدر شجاع هستند و پای کارند، تا تهش هستند. احساس می کنم که اگر مسعود قبل از انقلاب بود این طوری بود، پای کار می ایستاد.

■ فتنه و کاریکاتور

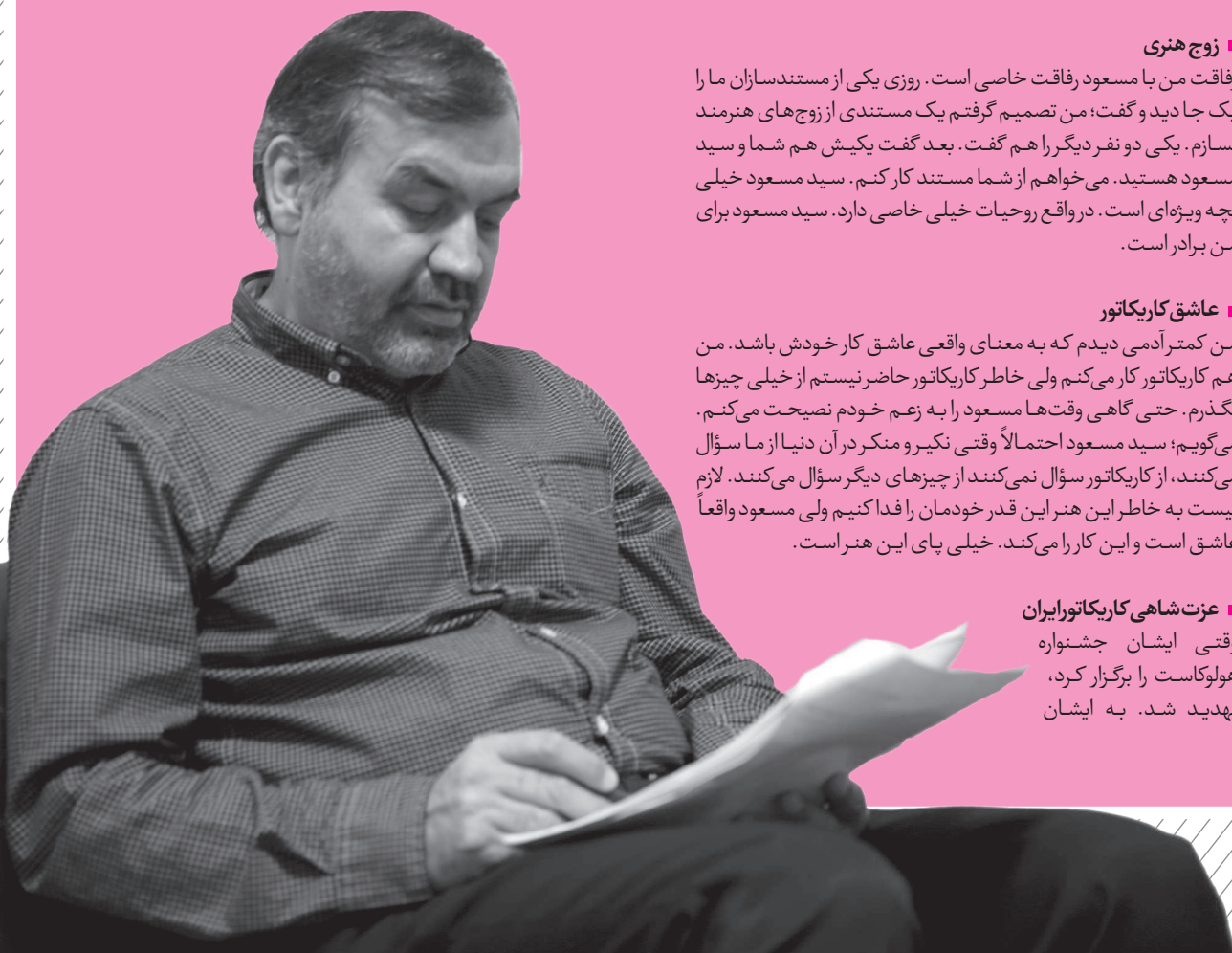
در شرایط فتنه هشتاد و هشت، جشنواره کاریکاتوری که ایشان دبیرش بود، خیلی ها تحریم کردند. حتی از کسانی که ادعا دارند، حتی از بچه مسلمان ها ولی ایشان پای کار ایستاد که جشنواره برگزار بشود. چون حساب کرد که اگر ما جشنواره را برگزار نکنیم یعنی پذیرفتیم که فتنه حق است. با این که به او خیلی بد و بی راه گفتن، خیلی به او ناسزا گفتند، خیلی اذیتش کردند ولی پای کار ماند و این جشنواره را برگزار کرد.

■ چهره آقا بشاش شد

در همان ایام فتنه ۸۸ جلسه ای خدمت مقام معظم رهبری رسیدیم. وقتی که سید مسعود گزارش جشنواره هولوکاست و دو سالانه کاریکاتور را می داد، چهره آقا بشاش شد و خیلی مسرور شدند. به طوری که اسم ایشان در ذهن شان بود. جلسه بعد که خدمت ایشان رسیدیم، آقا، سید مسعود را به اسم صدا زد. معلوم بود حرف های سید مسعود خیلی به دل آقا نشست است.

■ قدر سید مسعود

متأسفانه فضای فرهنگی ما قدر سید مسعود ها را نمی داند. اگر سید مسعود را حذف نکنیم، بخش عمده ای از فعالیت های فرهنگی حوزه کاریکاتور در سیستم فرهنگی کشور حذف می شود. مثلاً اگر یک روز مسعود تصمیم بگیرد که دیگر در این حوزه فعال نباشد، من می توانم تقریباً به



ما هم دنبال پاتوق می‌گشتیم. چون دانشکده یک فضای

دانش جویی بود و خیلی نمی‌توانستیم کاری بکنیم. پذیرفتیم و به

حوزه هنری رفتیم. و بدین ترتیب با اضافه شدن اعضای جدید،

گروه کاسنی شکل گرفت.

بدون تردید رونق هنر کاریکاتور به ماهو هنر کاریکاتور از کیهان

کاریکاتور است. یعنی اگر شما تاریخ این هنر را منصفانه مطالعه

بکنید، می‌بینید که تأثیر آن واقعاً بی‌دلیل است. اصلاً قابل

مقایسه با چیزهای دیگر نیست.

نمی‌توانند کار خاصی انجام بدهند. چرا؟ چون نمی‌شود یک عاشق را از میدان به در برد. آدمی که عاشق است حسش را به دیگران منتقل می‌کند. آن جماعتی که شاید به لحاظ فکری مسعود را قبول نداشته باشند اما مسعود را به عنوان یک عاشق هنر کاریکاتور قبول دارند و این خیلی مهم است. چون می‌دانند که ایشان یک آدمی است که دارد در این مملکت صادقانه کار می‌کند. دارد در این مملکت عاشقانه کار می‌کند و از این جهت خیلی قابل احترام است.

■ خون دل

مسعود شجاعی با خون دل خانه کاریکاتور را مدیریت می‌کند. یک نفره محتوای سایت ایران کارتون را را تأمین می‌کند. عاشقانه کار می‌کند. این قدرکار می‌کند که گاهی مریض می‌شود. من همیشه گفتم مسعود بابا حدی نگه دار. این قدر برای این کار جوش می‌زند که گاهی وقت‌ها حالش بد می‌شود. من به او می‌گویم مراقب باش. برای این کاره‌ایت حدی قائل شو، ولی او عاشق است دیگر. من درک نمی‌کنم ولی او عاشق است و کار می‌کند.

■ سید مسعود و هنرمندان

حوزه مدیریت فرهنگی حوزه رفاقت است. حوزه ارتباط حسی و دلی است. مسعود به دلیل روحیه‌اش خیلی می‌تواند این ارتباط حسی را داشته باشد. خیلی‌ها مسعود را دوست دارند. به خاطر آن پاکی و زلالی و حس مثبتی که دارد. به یک معنا مدیریت نمی‌کند، با بچه‌ها رفاقت می‌کند و کارش را پیش می‌برد. اگر می‌بینید که ایشان در سخت‌ترین شرایط فرهنگی می‌تواند چنین فعالیت گسترده‌ای انجام بدهد، به خاطر همین رفاقتی است که با اهل هنر ایجاد کرده. اهل هنر هم همراهی‌اش می‌کنند. می‌دانند که او دارد صادقانه کار می‌کند.

■ اگر سید مسعود در عرصه کاریکاتور نبود

اگر شما ده‌تا جریان مهم کاریکاتور ایران را در این سی سال اخیر فهرست کنید، اصلاً امکان ندارد در این ده‌تا جریان مسعود یکی از ارکان تأثیرگذار آن نباشد. در نتیجه اگر مسعود را حذف کنیم خیلی از این فعالیت‌ها از بین می‌رود. قدر این طور آدم‌ها را کسانی می‌دانند که درست رصد می‌کنند. در حوزه هنر کاریکاتور به عنوان یک شاخه‌ای از هنرها، تأثیر مسعود بی‌بدیل است. اصلاً قابل مقایسه به هیچ کسی نیست.

■ یک جمله در مورد سید مسعود شجاعی

افتخار می‌کنم که با او رفیق هستم. من ایشان را مثل یک برادر دوست دارم. فکر می‌کنم او هم همین طور. این احساس برادری مهم‌تر از هر چیز دیگری است.

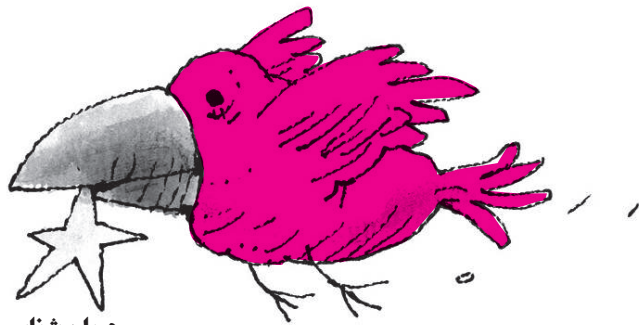
شما قول بدهم که بخش مهمی از کاریکاتور انقلابی ما از فضای فرهنگی رخت بر خواهد بست. این یک فاجعه فرهنگی است. به دلیل این‌که به این آدم‌هایمان اهمیت نمی‌دهیم. مسعود به لحاظ روحی گاهی وقت‌ها کسالت پیدا می‌کند و مدتی از فضای فرهنگی غیبت می‌زند، در خانه استراحت می‌کند یا بیمارستان است. من مخصوصاً رصد می‌کنم. می‌بینم نهادهای فرهنگی اصلاً متوجه نیستند که یک عنصر فعال فرهنگی برای یک مدت غیب شده و نیست، به سراغش نمی‌روند احوال او را بپرسند. این خیلی بد است. چه بلایی سر مرحوم ابرآویز آمد؟ احساس خود من این است که سرنوشت سید مسعودها نهایتاً در این شرایطی که من الآن می‌بینم مثل آقای ابرآویز می‌شود. چرا؟ چون مدیریت فرهنگی به نیروهای خودی‌اش اهمیتی نمی‌دهد. یعنی نمی‌داند مسعود شجاعی یعنی چی. خیلی سال‌ها زمان لازم است تا در حوزه هنر و مشخصاً هنر کاریکاتور یک کسی مثل مسعود پدید بیاید. خیلی شرایط می‌خواهد ولی کسی نیست این را بفهمد و درک بکند. زمانی درک می‌کنند که بچه‌ها حضور فعال ندارند، یعنی نباشند. آن موقع می‌فهمند که چی هست. البته آن موقع هم آن‌هایی که قبلش بی‌تفاوت بودند، بعدش هم بی‌تفاوت هستند ولی فضای فرهنگی متوجه می‌شود که نبود این‌ها یعنی چه.

■ سرباز کاریکاتور نیست

به هر حال سید مسعود شجاعی یک عاشق است و یک کسی که فداکارانه برای این انقلاب کار می‌کند. چه زمان جنگش که شما مجموعه عکس‌هایش را دیدید. و چه در جریان‌های سیاسی که من همواره دیدیم توی خط مقدم است. شاید مهمترین ویژگی‌اش هم همین ولایت‌مداریش باشد. همیشه آقا را به عنوان علمدار جلوی خودش حس کرده و به عنوان یک سرباز پشت سر ایشان حرکت کرده است.

■ سید مسعود و مخالفانش

در این سی سال گذشته برای هنر کاریکاتور چند حادثه مهم اتفاق افتاده که این‌ها بسیار تأثیرگذار بوده است. یعنی یک مورخ هنر منصف حتماً نظر من را تأیید می‌کند که شکل‌گیری کیهان کاریکاتور که مسعود در آن نقش درجه یک دارد، شکل‌گیری دو سالانه بین‌المللی کاریکاتور تهران که باز سید مسعود نقش درجه یک دارد، تداوم این جشنواره که ایشان چند دوره دبیر این جشنواره بوده و نقش درجه یک دارد، خانه کاریکاتور به عنوان یک مرکزی که به هنرمندان و جوان‌ها آموزش می‌دهد، برای این که کاریکاتور نیست بشوند. باز سید مسعود اصلی‌ترین نقش را دارد. یعنی در همه این‌ها مسعود حضور فعال داشته. طبیعی است که آدم‌هایی که این طوری هستند و تأثیرگذار هستند، به خصوص وقتی که عقیده‌مند باشند، یک سری آدم‌هایی که مخالف عقیده او هستند موضع می‌گیرند. اصلاً داستان فتنه چه بود. داستان فتنه این بود که یک عده که متأسفانه برخی از آن‌ها اصلاً به اعتقاد من کاریکاتور نیستند، در فتنه یک موقعیتی فراهم شد که یارگیری کنند. چون این‌ها همیشه اقلیت بودند اما متأسفانه بخشی از این جوان‌های ما در فتنه تحت تأثیر احساسات به جهتی گرایش پیدا کردند و این‌ها توانستند از آن‌ها استفاده بکنند و یارگیری بکنند. یک دفعه آمار آدم‌هایی که این‌ها یارگیری کرده بودند بالا رفت. روی صد و چهل پنجاه تارفت. گفتند دیدید ما اکثریت کاریکاتور کشور هستیم. در صورتی که فضای فتنه باعث شده بود که این‌ها در یک مقطعی با آن‌ها هم‌سو شوند. این‌ها خیلی مسعود را اذیت می‌کنند. حتی ناجوان‌مردانه مصاحبه می‌کنند، توی مصاحبه‌ها حرف‌های بی‌خودی می‌زنند تحلیل‌های کودکانه‌ای ارائه می‌دهند. آن آدم‌هایی علیه مسعود صحبت می‌کنند که به شدت سیاسی هستند و خیلی‌هایشان بی‌هنر،



جریان شناسی هنر کاریکاتور در ایران

نبض کاریکاتور، دست بچه های انقلاب

گفت و گو با محمد حسین نیرومند

■ نبض کاریکاتور، دست بچه های انقلاب بود

ما جلوتر از روشنفکرها نقد می کردیم. یعنی نقد ما خیلی نقد تندتری بود، به اصطلاح شمشیر را از رو بسته بودیم. هر چقدر حرف داشتند، حرف شان از ما نقادانه تر و تیزتر نبود ولی احساس ما این بود که داریم به تکلیف عمل می کنیم. آن کسانی هم که معمولاً این حوزه ها را رصد می کردند، باور داشتند که یک سری آدم های معتقد دارند این کار را می کنند و با ما هیچ مقابله ای نمی کردند. در واقع نبض کاریکاتور در دست بچه های انقلابی بود.

■ تابوی روشنفکران

یکی از تابوها در فضای روشنفکری ما پرداختن به موضوع آمریکا است. در فضای روشنفکری ما اصلاً کسی جرأت نمی کند از آمریکا سؤال بکند. آیا شما در تلویزیون فیلمی می بینید که علیه آمریکا باشد؟ شما لانه جاسوسی را دیدید. پایش می رویم مترو است. آیا یک نمادی هست که بگوییم این جا لانه جاسوسی است. بانی کشتاری که در هشتم بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و هفت در میدان بیست و چهار اسفند صورت می گیرد هائیز آمریکایی است، خب برو ببین در این میدانی که ساختند، یک نماد ضد آمریکایی هست. الان در جامعه فرهنگی و هنری ما اصلاً کسی جرأت نمی کند علیه آمریکا صحبت بکند.

■ کاریکاتور و نقد درون گفتمانی

کاریکاتور هنر خاصی است. می دانید که اوایل انقلاب فضای نقد خیلی جدی نبود. اصل ماجرای کاریکاتور هم به هر حال نقد است. ما آغاز یک نوع انحرافات جدی را می دیدیم. احساس می کردیم که بخشی از جامعه و بخشی از کسانی که دستی توی انقلاب داشتند، کم کم دارند تغییر موضع می دهند و تغییر ماهیت پیدا می کنند. این بود که شروع به کار کردیم. اگر شما آثار را دیده باشید خیلی نقدهای تندی است. خیلی ها تعجب می کردند که چطور این کارها دارد انجام می شود. چون فضا یک فضای ویژه ای بود. کمتر انتقاد می شد. وقتی دیدند که ما این طوری با جسارت نقد می کنیم، خیلی ها به ما پیوستند. چون ما خودمان را صاحب انقلاب می دانستیم، نمی ترسیدیم از این که نقد کنیم باکی نداشتیم. چون منتقد واقعاً باید دل سوز باشد. منتقد باید خودش دل در گروی آن تفکری داشته باشد که مورد نقد قرار می دهد. ما مخالف نبودیم، ما عاشقی بودیم که فکر می کردیم آن چیزی که ما دوست داریم دارد از مسیر اصلی اش

منحرف می شود. وظیفه خودمان می دانستیم که با کاریکاتور جلوی این کار را بگیریم. به نظرم آن موقع آثار خیلی با جسارتی تولید شد. نمونه هایش هم هست. ما انتظار نداشتیم که مسؤولین را توی ماشین های آن چنانی ببینیم که دارند با اسکورت حمایت می شوند. یکی از کاریکاتورهایی که سید مسعود دارد در مورد همین موضوع است. ماشین یکی از مسؤولین با اسکورتش دارد روی توده مردم حرکت می کند. چه بسا همین چیزها باعث شد که بین مسؤولین و مردم فاصله بیفتد. وقتی داخل ماشین ضد گلوله رفتی، شیشه اش دودی بود، اسکورت ها از کنارت عبور می کردند و تو نمی توانستی توده مردم را ببینی که آن طرف دارد چه اتفاقی می افتد، دیگر به صورت طبیعی فراموش می کنی که یک مردمی هم هستند. این جاست که واژه مستضعف به اقشار آسیب پذیر تبدیل می شود. این گونه است که این تفکرات خطرناک شکل می گیرد.

■ حوزه هنری پاتوق هنرمندان

حوزه هنری آن موقع مثل الان نبود. آن موقع پاتوق هنرمندان بود. الان شده ساختمان کارمندان و یکی از آفت های بزرگ نهادهای فرهنگی همین است. وقتی نهاد فرهنگی شکل می گیرد، ابتدا با هنرمندان شکل می گیرد ولی بعداً یک گروه می آیند که از هنرمند پشتیبانی نکنند، گروه کارمندان شکل می گیرد. بعد این گروه پشتیبانی به دلیل این که پول دارند احساس قدرت پیدا می کنند و خودشان را هی بزرگ می کنند و هنرمندان هم کم می شوند. بعد آن نهاد فرهنگی یک نهاد کارمندی می شود و دیگر کار فرهنگی انجام نمی شود. چون کار فرهنگی توسط هنرمند انجام می شود.





بررسی آثار اجتماعی سید مسعود شجاعی

بازگشت دایناسورها

گفت و گو با محمد حسین نیرومند

■ بازگشت دایناسورها

کاریکاتور را اسناد تاریخی تصویری یک کشور می‌گویند. شما در مورد واقعه‌ای یک متنی را می‌خوانید که در آن موقع نوشته شده، الآن که مراجعه می‌کنیم، می‌فهمیم که این متن در چه فضایی نوشته شده است. کاریکاتورهای اجتماعی هم چنین ماهیتی را دارند. این کاریکاتور سال هفتاد و سه کار شده. الآن یک نفر آدمی که توانایی تحلیل داشته باشد، می‌تواند از این کار سید مسعود شجاعی فضای فرهنگی سال هفتاد و سه را کاملاً مشاهده کند. چهار پنج سال است جنگ تمام شده. گروهی به اسم سازندگی روی کار آمده‌اند. این گروه قبل از این که دل شان به حال جامعه و ملت بسوزد، دنبال زراوندی هستند اما چون مسئول هستند باید بهانه‌ای داشته باشند و اسم آن را سازندگی می‌گذارند ولی تپش را که نگاه می‌کنید، در واقع دارند خودشان را می‌سازند. حالا نمی‌خواهم زحماتی را که خیلی‌ها در آن ایام کشیده‌اند نادیده بگیرم ولی چطور می‌شود یک نفر با پیکان به تهران بیاید و شش هفت سال بعد یک دفعه به یک بانک دار

تبدیل شود. امام ادبیاتی را در کشور به وجود آورد که در دوران سازندگی باید این ادبیات تغییر بکند. مستضعف می‌شود اقشار آسیب‌پذیر. ما که باعث استضعاف کسی نمی‌شویم، این قشر آسیب‌پذیر است. جنگ تمام شده. حالا دوران شکوفایی است و ما باید اقتصاد کشور را فعال کنیم. ما باید ژاپن شویم. خب که چی. امام آمد که ایران را ژاپن بکند؟ شما می‌توانید انعکاس تمام سیاست‌های فرهنگی آن ایام را این‌جا ببینید. حالا من برای شما تحلیل می‌کنم. مثلاً در حوزه سینما، جریان‌های دنبال این است که تفکر قبل از انقلاب را در سینما احیا بکند. رد پای فیلم‌های قبل از انقلاب دوباره در سینما دیده می‌شود. یعنی فیلم‌هایی که به اسم فیلم‌فارسی می‌شناسند. مسعود این‌جا آمده یک فیلمی به نام دزد و پلیس را که این‌جا دزد و پاسبان نوشته را نقد کرده. دزد و پلیس فیلمی است که قبل از انقلاب ظهوری ساخته است. یک نمادی از فیلم‌فارسی است. این نقدی بروجعیت سینما است که هشدار می‌دهد سینمای قبل از انقلاب دارد جان می‌گیرد. این‌جا نوشته بازگشت دایناسورها. یعنی چی. یعنی به

که آقا، خدای نکرده منظور که آقای هاشمی نیست. نه بابا. سید مسعود شجاعی طباطبایی در محلات پایین شهر تهران می نشیند، در محله هاشمی، حالا به واسطه این که توی آن اتوبوس ها سوار می شود این را گذاشته انقلاب-هاشمی. یعنی این آقایان که امروز این قدر دم از آزادی بیان می زنند و صحبت می کنند که فضا باید آزاد باشد و مردم گفتمان داشته باشند، یک کلمه ای که شما روی اتوبوس نوشته اید، به نام انقلاب - هاشمی را بر نمی تابیدند و سید مسعود آن را به انقلاب - آزادی تغییر داد. از این قسمت یک ماشین پاجیروی دارد وارد می شود که این پاجیرو یک آدم را زیر گرفته. در این پاجیرو سگ وجود دارد. در واقع این سگ به عنوان یک هم نشین نسل نوپا دارد حضور پیدا می کند که امروز دیگر یک چیز عادی شده. توی ماشین ها پراز این سگ ها است. هم نشین توبه باید/ تا تو را عقل و دین بیفزاید. هم نشین آن ها سگ شده است.

بعد آلکاپون های فرهنگی که دست آن ها ساز است ولی به واقع درون آن اسلحه است. یک فضای بلبشویی که به لحاظ ترکیب بندی خیلی هنرمندانه و درست کار شده و یک موتوری که دارد عبور می کند. این موتوری خود سید مسعود شجاعی است. چون مسعود آن موقع یک موتور هوندای صد و بیست و پنج داشت که از لای این ماشین ها می رفت. این جا است که می تواند نمادی از خودش باشد.

شما می بینید که سید مسعود چقدر درک درستی از زمان خودش دارد و چه تحلیل درستی از وضعیت زمان خودش می دهد و چقدر خوب اظهار می دهد که مراقب باشید. جامعه ای که انقلاب کرده، جامعه ای که هدف غائی آن این بوده که انسان بنده خدا باشد، به جامعه ای تبدیل نشود که انسان ها همه اش دنبال زرق و برق زندگی و مادیات و گرفتاری های مادی باشند. این خطاری است که مسعود آن موقع به همه کسانی که دل در گروی انقلاب داشتند داد و متأسفانه برخی نفهمیدند.

البته به آن ها حق می دهم. چون آن ها می فهمیدند دارند چه کار می کنند. ثروت انبوه امروز آن ها حاصل آن فضایی است که آن ها بوجود آوردند و یک جریان بوجود آوردند که حاصل آن فتنه هشتاد و هشت شد. آدم هایی که یک روز انقلابی بودند و به واقع هم انقلابی بودند. یک روز تاپای مرز شهادت ایستادند. مثل همه آن چه که در تاریخ تکرار می شود. این کاریکاتور در واقع یک خطر است که سید مسعود دارد با اثرش اعلام می کند، اما خیلی ها این را نمی فهمند. ما امروز می فهمیم که مسعود چقدر درست زمان خودش را بازنمایی و رصد کرده.

■ دنبال سوراخ موش

این کاریکاتور در نشریه طنز پارس در زمان جنگ عراق علیه ایران منتشر شده است. صدام توی یک زیرزمینی مخفی شده و در حالی که محاصره شده است تهدید هم می کند. حالا آن موقع منظور سید مسعود این است که این اسلحه ها برای ایرانی ها است و ما صدام را توی این سوراخ موش خواهیم گرفت. اما دقیقاً عین این تصویر برای صدام اتفاق افتاد. سید مسعود به عنوان یک هنرمندی که حس قوی دارد می تواند آینده یک دیکتاتوری مثل صدام حسین را پیش بینی بکند. به نظرم این یکی از کارهایی است که باید قاب گرفت. هنرمندی که نسبت به کارش تعهد داشته باشد، خداوند رگه هایی از این پیش بینی یا درک درست زمانه را به او عنایت می کند.



لحاظ فرهنگی یک تفکری دارد شکل می گیرد. این ها دایناسور هستند. در واقع این ها پیشینه چند ده ساله قبل از انقلاب دارند و یک تفکر و اندیشه ای دارند و می خواهند دوباره از طریق فرهنگ ورود پیدا کنند. یا این جا نوشته سلطان قلب ها برمی گردد. سلطان قلب ها فیلم بسیار مورد توجه قبل از انقلاب است که فردین بازی می کند. حالا ایشان ری ترن انگلیسی می آورد که یعنی رد پای مدرنیته هم دیده می شود. یعنی آن سلطان قلب ها است ولی مدرنش است. دیگر مثل گذشته نیست. این جا انگلیسی روی پرده سینما می آید. در محصولات بازار ما یک باره بیگانگان و سائلشان را ریختند که ما را دنیازده و مصرف گر کنند. تجلی مصرف گرایی در سیستم سازندگی کاملاً در این کار مشهود است. عروس مقوایی، موبایل نمکی چی پز، مک دونالدی که می خواهد ورود پیدا کند، ساعت، همه جا پراز تبلیغات است. کلینیک ترمیم خط چشم، جریانی که دنبال ظاهر سازی است. یعنی شکل گیری یک طبقه نوکیسه ای که حالا از این فضای اقتصادی استفاده می کنند. این ها قبلاً یک آدم معمولی بودند، حالا در بی تخته خورده و دلان آن یک دفعه چهارصد میلیارد تومان سو استفاده می کنند. حالا این آدمه که قبلاً گشنه گدایی بوده حالا یک ثروت باد آورده ای به دست آورده و یک نوکیسه شده که باید برود در کلینیک ترمیم خط چشم، خانمش خط چشم بکشد. بعد در اتوبوس های دو طبقه ای که این جا هست، اتوبوس های فانوسی می آید. انبوهی از آدم های مستضعف، فشرده داخل آن قرار گرفته اند اما در یک فضایی به شدت تبلیغی و مصرف گرانه. یعنی شما این جایک کنتر است بسیار شدیدی می بینید. سید مسعود در محله هاشمی می نشست. روی اتوبوس نوشته بود انقلاب - هاشمی. بعضی ها همان موقع گوشه دادند



بررسی شکل گیری جریان کاریکاتور انقلاب

مسعود عمار یاسر انقلاب است

■ گفت وگو با دکتر کفشچیان مقدم

■ کشتی سواری اش هم خوب

فاورا هم با مسعود آقا رفتیم. شاید بیست و نه روز سی روز آن جا بودیم. مدام می رفتیم و می آمدیم. اهواز، شلمچه، دوباره فاو. از چیزی که خیلی خوشمان می آمد، آن ایستگاه های صلواتی اش بود. مسعود می گفت کشتی سواری اش هم خوب است. البته عکس هایمان را هم می گرفتیم. من در عکاسی خیلی موفق نبودم اما مسعود عکس های خیلی خوبی گرفت.

■ سفر مکه

سال شصت و پنج با مسعود به مکه رفتیم. خیلی خوب بود. این که با هم بودیم. آن جا هم با هم شاهد اتفاقات شیرین و تلخ زیادی بودیم. تا جایی که حتی با هم جرو بحث هم داشتیم. سربیک ماجرای من از دست یکی ناراحت شدم و هر چی معذرت خواهی کرد او را نبخشیدم. مسعود از دست من دل خور شد. گفت مرد حسابی حاج آقا دارد معذرت خواهی می کند، کوتاه بیا. من تمام ناراحتی هایم را سر مسعود خالی کردم. دیواری کوتاه تر از مسعود ندیدم. گفتم تو به جای این که از من دفاع کنی داری از این دفاع می کنی، این نماینده مردم است. دارد با مردمش این جور صحبت می کند. من دیگر با مسعود حرف نزدیم و به طرف غار حرا رفتیم. به غار حرا رسیدیم. مسعود بزرگواری کرد و باز پیش من آمد. جریان را فراموش کرد.

■ هویت

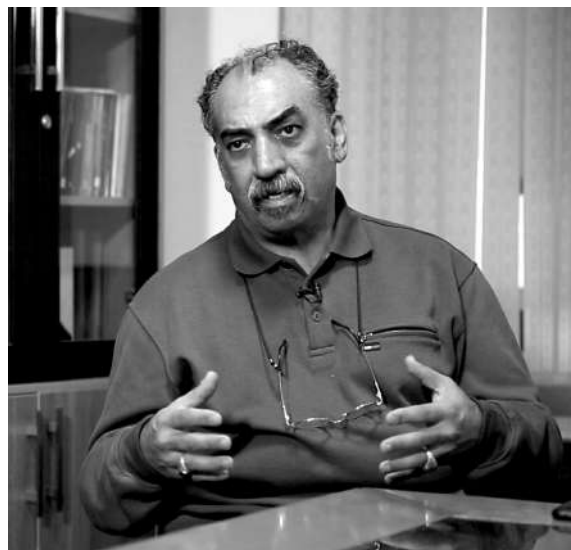
به تالار مولوی رفتیم. در محوطه جلوی خود تالار، داخل سالن دومین نمایشگاه مان را گذاشتیم با نام هویت. استقبال خیلی خوب شد. جهاد دانشگاهی هم هزینه هایش را داد. ما مجموعه آثارمان را چاپ کردیم البته نه بصورت کتاب. هر کس آثار ما را می خواست برایش کپی می گرفتیم و یک تومان هزینه می گرفتیم. این اتفاق برای اولین بار بود که در نمایشگاه های هنری می افتاد. دیگر ما را شناخته بودند و جاهای مختلف از ما دعوت می کردند. یک نمایشگاه به اصفهان رفتیم. آن جا هم خیلی استقبال خوبی شد. بعد از این قزوین از ما خواست که کارها را فرستادیم. بعد اگر اشتباه نکنم ساری بود که باز کارها را فرستادیم و خودمان نرفتیم. مشهد را برنامه ریزی کردیم و سمن نمایشگاه از آثارمان را با نام کورسو در مشهد برگزار کردیم. آن قدر شلوغ شد که من اصلاً باورم نمی شد. آن جا بسیار استقبال شدیدی ش، من تا به حال ندیده بودم. هنوز هم نمی بینم. به نظر می رسید هم کارهای مسعود، هم کارهای حسین نیرومند، هم کارهای من برد اجتماعی اش قوی شده بود. بدون این که جنبه منفی ایجاد بکند در واقع یک جور نقد درون گفتگویی بود.

■ کاسنی

اولین گروه کاریکاتور بعد از انقلاب بودیم. سروصدایش هم کمایش به افراد سابقه دار رسیده بود. در مورد این سه نفری که تازه شروع کرده بودند

غریبال‌های مختلفی انجام شده تا مسعود به اینجا رسیده. این قدر این سرند تکان خورده و مسعود شجاعی مانده. خیلی‌ها ریزش کردند. این جور نیست که جامعه بتواند یک نفر را به راحتی چندین دوره برگزارکننده نمایشگاه کاریکاتور بداند. اگر یک بار ناموفق باشد اصلاً جامعه پس می‌زند.

شما بخواهید یک مدیر دیگر مثل مسعود شجاعی بار بیاورید، باید میلیاردها تومان خرج کنید. آقای مسعود شجاعی نشان داده که نه در ایران بلکه در خارج هم می‌تواند حرفی برای گفتن داشته باشد. ما اگر یک نفر از خارج بیایید تا کمر برایش خم می‌شویم. چرا ما این کار را می‌کنیم. ما که نمونه‌اش را داریم. کم توفیق جهانی هم که نداشته ولی متأسفانه نگاه مسئولین ما نگاه درستی نیست.



آزمون اعزام با هم شرکت کردیم. من سال قبلش هم در آزمون شرکت کرده بودم و قبول نشده بودم. سال بعد من و مسعود قبول شدیم. این جا به کلاس‌های زبان فرانسه رفتیم. کلاس‌ها را این جا گذراندیم و بعد هم با هم به فرانسه رفتیم. وارد فرانسه که شدیم، زبان‌های ما تقریباً هر سه در یک سطح بود. به سختی توانستیم آدرس سفارت را به راننده تاکسی بدهیم. خلاصه رسیدیم سفارت ولی اصلاً ما را تحویل نگرفتند حتی در راه روی ما باز نکردند تا این که من اسم یکی از بچه‌های انجمن اسلامی را دادم. سریع در را باز کردند. ما فکر می‌کردیم یکی از کارهای مهم سفارت همین ارتباط با مردم خودش است. بعداً هم دیدیم با افرادی که قبل از انقلاب فرار کرده بودند، خوب ترند، اتفاقاً فقط با ماها بد هستند.

■ مسعود صد درصد یک مدیر توانمند است

غریبال‌های مختلفی انجام شده تا مسعود به این جا رسیده. این قدر این سرند تکان خورده و مسعود شجاعی مانده. خیلی‌ها ریزش کردند. این جور نیست که جامعه بتواند یک نفر را به راحتی چندین دوره برگزارکننده نمایشگاه کاریکاتور بداند. اگر یک بار ناموفق باشد اصلاً جامعه پس می‌زند. حتی اگر بخواهند به زور شما را نگه بدارند. در حالی که می‌دانیم جشنواره‌های که مسعود برگزار کرده، توی جشنواره‌های کاریکاتور یکی از موفق‌ترین جشنواره‌ها بوده و توسعه بین‌المللی پیدا کرده است. بنابراین مسعود صد درصد یک مدیر توانمند است، اما مشکل این است که ما هر روز داریم به این مدیر توانمند نیش ترمی‌زیم. یک مدیر این جوری در کشورهای دیگر پیدا بشود، برندش می‌شود. اما کار مسعود را پاک می‌کنند. در واقع سعی می‌کنند چهره‌ها را بزدایند. یعنی یک مدیر موفق پیدا کرده‌اند و نگهش نمی‌دارند. ما در واقع جواهر پیدا می‌کنیم و به یک شکلی توی چاه می‌اندازیمش. می‌خواهیم از بین ببریمش. هی زمین جوشیده و جوشیده تا این جواهر بالا آمده. فقط یک مدیر سرمایه‌گذاری نکرده، یک ملت سرمایه‌گذاری کرده و شده یک مسعود شجاعی، یک شهید همت، یک باکری، یک آوینی. این سرمایه مملکت است. مفت به دست نیامده. یعنی حتی به لحاظ رقم مادی هم حساب کنید مفت نبوده. شما بخواهید یک مدیر دیگر مثل مسعود شجاعی بار بیاورید، باید میلیاردها تومان خرج کنید. آقای مسعود شجاعی نشان داده که نه در ایران بلکه در خارج هم می‌تواند حرفی برای گفتن داشته باشد. ما اگر یک نفر از خارج بیایید تا کمر برایش خم می‌شویم. چرا ما این کار را می‌کنیم. ما که نمونه‌اش را داریم. کم توفیق جهانی هم که نداشته ولی متأسفانه نگاه مسئولین ما نگاه درستی نیست.

نظرات مثبت و منفی داشتند. به این فکر افتادیم که نمایشگاه بعدی را شروع کنیم. این دفعه دوست داشتیم هم از افراد صاحب نظر و مشهور باشند، هم بتوانیم جوان‌های دیگری را که استعداد دارند جذب کنیم. اولین کاری که کردیم پوسترمان را به حسین خسروجردی سفارش دادیم و از او خواستیم در نمایشگاه شرکت کند. قبول کرد. بچه‌های دیگر مثل آقای قاضی زاده، دکتر اقبالی، آقای حسینی، آقای فارسی، آقای اسدالله بیناخواهی و آقای جهان شاهی هم شرکت کردند. فکر می‌کنم نه نفر یا یازده نفر شدیم. دنبال این می‌گشتیم که چه اسمی برای نمایشگاه بگذاریم. دفعه اول کاریکاتور بود، بعد هویت، دفعه سوم کورسو. این دفعه دنبال یک عنوان بودیم. موضوع را به مجید رزازی گفتیم. از بچه‌های قدیمی ادبیات است. مجید رزازی لطف کرد و آن شعر خواجه عبدالله انصاری را پیدا کرد. اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است. کاسنی را با این قطعه پیشنهاد کرد. همه خوششان آمد. ما به عنوان هدیه پانصد تومان به آقای رزازی دادیم و از او تشکر کردیم و کاسنی عنوان نمایشگاه ما شد. پوستر آن هم بسیار پوستر خوبی شد. نمایشگاه خیلی خوبی شد. آقای دکتر حبیب‌الله صادقی بزرگواری کرد و آمد به ما پیشنهاد کرد که بیایید در حوزه هنری یک واحد به اسم کاریکاتور ایجاد کنید. با حسین و مسعود صحبت کردیم. هر سه به این رسیدیم که بد نیست. اما با یک شرایطی. شرایط این بود که موضوعات را ما خودمان پیشنهاد می‌کنیم که چی کار بکنیم. ضمناً کسی غیر از خودمان حق دخالت در کار را ندارد. حبیب صادقی گفت خیلی خوب، قبول می‌کنم. بالاخره یک اتافی به ما دادند. ما همه دوستان را جمع کردیم و گروه کاسنی شکل گرفت.

■ کیهان کاریکاتور

هم‌زمان دنبال تولید مجله تخصصی کاریکاتور هم بودیم. بیشتر زحمتش را هم مسعود و حسین نیرومند کشیدند. به هر حال یک مقدمه و طرح کلی را نوشتیم. به حوزه هنری پیشنهاد برای یک نشریه کاریکاتور دادیم. این قدر طولانی شد که من که رفتم، بعد شنیدم که بچه‌ها گفتند موافقت نشده ولی کیهان موافقت کرده است. این را هم فکر می‌کنم سلیمی نمین مسببش شد. چون آن زمان مدیرمسئول نشریه کیهان هوایی بود. ما قبلاً با کیهان هوایی کار می‌کردیم. کاریکاتور می‌دادیم.

■ سفر تحصیلی به فرانسه

وقتی ما می‌خواستیم به فرانسه برویم، همه کارهایمان را با هم کردیم. در

از مشهد، از تهران و همه جای ایران در عرصه کاریکاتور رشد پیدا کرده‌اند. انگار این اندیشه این قدر سیال بوده که برای همه یک عدالت نسبی ایجاد کرده است، همه را رشد داده، نیامده فقط روی یک نفر انگشت بگذارد. خانه کاریکاتور تحولی که به لحاظ اندیشه ایجاد کرد بسیار خوب بوده، توسعه‌ای که داده عالی بوده است. خیلی از کاریکاتوریست‌های امروز نمی‌توانند بگویند ما دینی به این حرکت‌ها نداریم، حتی آن‌هایی که ممکن است الآن در تقابل با مسعود شجاعی باشند. نمی‌توانند نقش مؤثر آن را نادیده بگیرند.

■ مدیر بدون شناسنامه

متأسفانه ما برای مدیران مان شناسنامه نداریم. یعنی فرض کنیم آقای شجاعی نباشد، کی و با چه شرایطی می‌تواند بیاید و جایگزین او شود. مثلاً فکر کنید خود آقای شجاعی بگوید می‌خواهم بروم، یا اصلاً باز نشست شد. ما چه کسانی را تربیت کردیم که هم مهارت داشته باشند و هم تعهد اجتماعی. مشکل این است که بچه‌ای بزرگ کرده‌اید و نمی‌دانید کجای این جامعه ره‌ایش کنید.

■ مسعود تبدیل به یک برند شده

تا آن جایی که من می‌دانم مسعود این جور نیست که حب مسند داشته باشد. مسعود اصلاً از این جنس نیست که دنبال مقام و جایگاه و پستی باشد. چون الآن مسعود در کشور ما برند شده. یک لیبل افتخارآمیز برای فرهنگ مردم ما است. من به دولت هم کاری ندارم. اگر دولت به طرفش آمد به نفع دولت شده. مثل این است که این گنجینه را برای خودش گرفته. اگر نگیرد دولت ضرر می‌کند، مجموعه فرهنگ ما ضرر می‌کند، میراث بشری ایران ضرر می‌کند.

■ مدیر صادق

بهترین کاری که مسعود در مدیریتش دارد، روانی و سیالی او است. یعنی صادقانه برخورد کردن او در مدیریتش است. شاید این نوع مدیریت، بعضی وقت‌ها به خودش لطمه زیادی می‌زند. چون یکی از آداب مدیریت این است که هر چه فکر می‌کنی نگو. مسعود این جور نیست. هر چی که فکر می‌کند همان را می‌گوید و اجرا می‌کند. این صداقت بیش از حد، هم می‌تواند به او ضربه بزند، هم کار را خوب پیش ببرد. یعنی با افراد زیردستش کار خوب جلو می‌رود اما همین افراد زیردست ممکن است در واقع فرش را از زیر پایش بکشند. چون این قدر روان و سیال است و هیچی پشت پرده ندارد. مهمترین چیزی که مسعود دارد سلامتیش در مدیریت است. قطعاً توصیه‌ای که می‌کند و برنامه‌ای که می‌دهد، پشت آن برنامه دیگری وجود ندارد. همه‌ی برنامه همانی است که دارد به تو می‌گوید.

■ خانه کاریکاتور جامعه کاریکاتور ایران را احیا کرد

ما در کشورمان خانه کاریکاتور، خانه سینما، خانه هنرمندان و چندین انجمن هنری داریم، اما اگر برآیند فعالیت‌های این‌ها را نگاه کنیم، خانه کاریکاتور خیلی موفقیت جهانی داشته است. گرچه دولت چشم‌هایش را بسته و به حوزه تجسمی نگاه نمی‌کند. اگر یک سینماگر و یک بازیگر آن طرف یک جایزه دست دهم بگیرد، بیست بار توی تلویزیون نشانش می‌دهند، خانه کاریکاتور توانسته جامعه کاریکاتور ایران را احیا کند. ما افراد کاریکاتوریست داشتیم اما جامعه کاریکاتور نداشتیم. ایران حرفی برای گفتن نداشت ولی افراد داشتند. خانه کاریکاتور باعث شده جامعه خلق بشود. یعنی بگوید من یک اندیشه کاریکاتور برایش دارم. برای این کار یک تفکر دارم، یک دفعه می‌بینید یک نفر از علی‌آباد کتول، از همدان،



درباره هنر انقلاب

جشنواره‌ای برای ساختن انسان

گفت‌وگو با دکتر کفشچیان مقدم

■ جشنواره‌ای برای ساختن انسان

در جشنواره مردمی فیلم عمار، این شجاعت، این خلوص، این پرکاری بچه‌ها خیلی ارزشمند است. اگر بشود این انرژی را مدیریت کرد که بتواند پنجاه سال بماند نه پنج سال خیلی اتفاق خوبی می‌افتد. من فکر می‌کنم اگر اساس جشنواره‌های ما ساختن انسان است، می‌خواهیم آدم‌ها را اهلی بکنیم، نمی‌توانیم با خنجر و زور و پشتوانه‌های خاص این کار را انجام بدهیم. در واقع باید با اهلی شدن خودمان جلو برویم.

■ ارزش هنرمند

حتی در همین دوره اخیر که خیلی تعادل و خیلی هم روشن‌فکرانه است. شما ببینید وقتی آقای روحانی از هنرمندان دعوت می‌کند، تعداد هنرمندانی که حضور پیدا می‌کنند از چه گرایش‌هایی هستند. تعداد بازیگرها بیشتر است؟ نویسنده‌ها بیشتر است؟ کارگردان بیشتر است؟ موزیسین بیشتر است؟ نقاش بیشتر است؟ مجسمه‌ساز بیشتر است؟

کدام‌ها بیشتر هستند. اولین سؤال این است که برای چه نقش بازیگرها این قدر پررنگ است. مگر یک بازیگر چقدر کنج‌ایش علمی دارد. چرا این دعوت می‌شود. از کنارش چه می‌خواهید. یا حتی شخصی که علیه نظام هم رفته تبلیغ کرده، چی می‌تواند عایدتان بند. اگر مسأله علمی است که باید در حوزه علمی باشد. اگر مسأله تبلیغ است، خب در جای خودش ارزش استفاده بکنید.



■ مسعود این جوری مسعود است

با اصل برگزاری جشنواره هولوکاست موافق نبودم و به این جشنواره خیلی اعتقادی نداشتم. ولی در کنار مسعود بودم. همان جوری که او به اعتقاد من احترام می‌گذارد، من هم به او احترام می‌گذارم. مسعود این جوری مسعود است دیگر. من همان ابتدا گفتم، مسعود سیال است، در واقع آب روان است، یعنی ته چشمانش را هم می‌شود دید. خیلی پاک است.

■ مسعود عین اسمش می‌ماند.

مسعود پاک و زلال است. برای من نه مدیریتش مهم است، نه کاریکاتوربست بودنش، نه درسش، نه سمتش، هیچ‌چیز برای من مهم نیست جز ایثار و صداقتی که دارد. من هر وقت مسعود را می‌بینم لذت می‌برم. همین. یعنی وقتی او را می‌بینم کیف می‌کنم. چرایش را هم نمی‌دانم. احساس می‌کنم یک دری از این جهان باز شده و دارم وارد یک جهان دیگر می‌شوم. اصلاً دیگر ربطی به این صنعت و این دغدغه‌های زندگی وجود ندارد. او همیشه با لبخند آمده، حتی وقتی عصبانی است لبخند می‌زند. این خیلی جالب است. هر وقت هم اخم می‌کند، می‌گویم بیشتر خنده‌دار شدی. زیباتر شدی. به نظر من مسعود عین اسمش می‌ماند. مبارک است. انشاءالله که همیشه صحیح و سالم باشد و نگذارد این حاشیه‌های سیاسی او را از مسیری که دارد دور بکند.

■ مسعود عمار یاسر است

ممنوع ورود شدن مسعود به ۲۲ کشور اصلاً مهم نیست. نه برای مسعود مهم است، نه برای کسی که می‌فهمد. کشورها در واقع ملک آدم‌ها که نیست. به نظر من این‌ها برای مسعود اهمیتی ندارد. اگر رفته، به نظر من به آن‌جا افتخار هم داده. مگر اصلاً ما سر خود جایی می‌رویم. تا حالا هر جا رفته دعوتش کرده‌اند. حالا به هر دلیلی این منع، نه چیزی از مسعود کم می‌کند و نه زیاد می‌کند. یک خبر سیاسی است. مثل خیلی از خبرهای دیگری که بیرون می‌آید. وقتی ناجی علی را کشتند، چه اتفاقی برای ناجی علی افتاد. ناجی علی آزاد و رها شده. دردش برای ماها است. یعنی ناجی علی با رفتنش همان کاری را کرده که با کشیدن کاریکاتور می‌کرده. برای ناجی علی اتفاقی نیفتاده. او مسیر زندگیش را درست رفته. مسعود هم همین طور است. مسعود یک عمار یاسر است برایش هیچ اهمیتی هم ندارد.

■ جشنواره مسئولانه

همه جشنواره‌هایش مسئولانه بوده. مثل بعضی از مسئولین جشنواره نیست که فقط توی جلسات شرکت کند. مسعود به جشنواره‌هایش مثل این که بچه‌های خودش هستند نگاه می‌کند. چون مسئولیت‌شناسی او را از قبل می‌شناسم می‌گویم. مسعود تمام توانش را می‌گذارد. حتی با خیلی از مدیران جل می‌کند که حقوق هنرمندان ضایع نشود. برای هنرمندی که از خارج دعوت می‌کند همان قدر سرمایه‌گذاری می‌کند که برای هنرمند ایرانی. مثل خیلی از جشنواره‌ها خودباخته خارجی بودن آن‌ها نمی‌شود. این یکی از نکات مثبت مسعود است.

همه را پاک کردند

گفت و گویا دکتر کفشچیان مقدم

■ دیوار فرونگاه

مسعود خیلی فعال بود. کلی کاریکاتور در خیابان آزادی که به سمت فرودگاه می‌رود کار کرد. موضوعاتش عموماً در رابطه با جنگ ایران و عراق بود و دخالت کشورهای آمریکا، انگلستان، روسیه در این جنگ که در واقع بر مردم ایران تحمیل شده بود. نشریات خارجی زیادی هم حتی از کارهایش عکس گرفته بودند و روی جلد و توی جلد برایش متن نوشته بودند. رسانه‌های بیگانه از مسعود به عنوان یک نیروی هنری جنگ که سیاست‌های استکباری جهان را به چالش کشیده یاد می‌کردند. در دوران سازندگی، با بدسلیقگی شروع کردن این کاریکاتورها را پاک کردن کردن. شاید به لحاظ سیاست خارجی فکر می‌کردند چون حالا روابط دارد حسنه می‌شود، نباید تصویر بد از دشمن ارائه بدهیم اما این بدسلیقگی به این انجامید که آثار سید مسعود را پاک کنند. در حالی که این دیوارها پیش ساخته بود و به راحتی می‌توانستند تغییر مکان بدهند و این‌ها را به عنوان آثار دوره جنگ حفظ کنند. ما امروزه خیلی از پیام‌هایمان را از دست داده‌ایم. مگر خود آمریکا از دست می‌دهد. حتی شما به فرانسه که می‌روید، شعارهای روبسنر هنوز وجود دارد. نمی‌آیند آن‌را از بین ببرند که. مدیران آن مقطع چون آینده‌نگری نداشتند، اولین چیزی که به ذهنتان آمد، پاک کردن بود. راحت‌ترینش هم بود. هزینه هم زیاد نداشت. بنابراین سریعاً می‌توانستند به مقصد هم برسند. آقا این دیگر وجود ندارد. حداقل یک کتاب از آن چاپ می‌کردید. این آثار را ثبت می‌کردید. با هنرمندش و با مردم صحبت می‌کردید و یک آرشیوی درست می‌کردید. بعد پاک می‌کردید.

■ آن را هم پاک کردند

من و آقا مسعود برای دیوارنگاری به گرگان رفتیم. یک دیوار را با هم مشترکاً کار کردیم. یک دیوار را هم خود ایشان تنهایی کار کرد. تصاویر مربوط به انقلاب بود. به اسم مردان حق و باطل. قسمت باطلش را آقای شجاعی با بزرگواری کشید، قسمت حقش را هم من کشیدم. قسمت مسعود خیلی زیبا شده و قسمت من خیلی خشونت دارد. مسعود بعد از این کار رفت، یک کار دیگر هم انجام داد. هفت سال بعد شنیدم آن را هم پاک کردند. کارهای بوکان را هم پاک کردند.

■ مسئولیت‌شناسی مسعود

من با کارهای قبلی مسعود خیلی عجین هستم. در واقع به قولی بیشتر با کارهای اجتماعی‌اش حال می‌کنم. طنز مسعود به عنوان یک مصلح کاریکاتور وارد جامعه فرهنگی می‌شود. من در این مجموعه این کاری را که شما هم به دیوار زده‌اید بسیار مفید می‌دانم. یک کاری است که توش روشن‌گری دارد. فکر می‌کنم طنز جایی عمل می‌کند که در واقع یک مسئولیت بزرگی پشت آن وجود دارد و راه‌کاری به جز طنز برای نشان دادنش وجود ندارد. شما نه می‌توانید در موردش کتاب بنویسید، نه نقاشی بکنید، نه فیلم بسازید، هیچ کاری نمی‌توانید بکنید. درست مثل بعضی از ضرب‌المثل‌های ایرانی‌ها. مسعود به یک جایی می‌رسد که در واقع ضرب‌المثل‌هایش آن نیش لازم را دارد. مسعود دیده در یک جایی دارد به انسان ظلم می‌شود و از سر مسئولیت کار کرده. اصلاً به نظر من مسئولیت‌شناسی بخشی از هنر است. آقا من فقط مسئول آدم‌های توی ایران نیستم. مسعود دارد این را می‌گوید.



گفتاری از حجت الاسلام مهدی همزاده

نمادپردازی حقیقت‌گرا و نسبت ذاتی صور با معانی؛

تکریمی فلسفی از آثار سید مسعود شجاعی طباطبایی

■ مقدمه

برخی از صاحب‌نظران مطرح، قُرم‌های مدرن هنری را از این‌رو که بازتاب‌دهنده افق معرفتی و شخصیتی انسان مدرن هستند، فاقد قابلیت لازم برای پردازش مفاهیم قدسی و دینی می‌دانند. در نظرایشان، مادیت و انانیت انسان مدرن در آفرینش‌ها و دستاوردهای او نیز جلوه کرده و قالب‌ها و قُرم‌های هنری جدید هم از این قاعده مستثنی نیستند.

و برخی از این نظریه‌پردازان در توضیحی فنی‌تر، دیدگاه فوق را این‌گونه تبیین کرده‌اند که هنر مدرن به دلیل سروکار داشتن با شخصیت‌های متفرد زمینی و فضا-زمان مادی و این جهانی، فاقد امکان و ظرفیت نمایش شخصیت‌ها و ماجراهای عالم ماوراء مادی (عالم مثال) اند؛ «عالم قصص و رومانس یا میت [اسطوره]، عالمی مثالی است که با انسان‌های زمین و متعارف سروکار ندارد. اگر شاعر یا قصه‌گویی چون حافظ و سعدی و هومرو سوفوکل از فرد انسانی سخن می‌گویند، این فرد همان انسان خیالی و مثالی است. وقتی حافظ از صوفی و زاهد یا هومراز هرکول و رومانس‌نویس قرون وسطایی از جان شوالیه سخن می‌گوید، به انسان مثالی برمی‌گردد.

اما در رمان، چنین انسان‌های مثالی وجود ندارند. ما در آن‌ها با افراد این جهانی با استخوان و گوشت و پوست و افکاری زمینی روبرویم. در رمان جدید با انسان‌هایی روبه‌رو می‌شویم که تأویل‌گر حیات این جهانی بشر هستند. در حقیقت افق ادبیات در دوره جدید از جهانی به جهان دیگر منتقل شده.»^۱

عالم مثال، عالم واسطه فراتر از عالم ماده و فروتر از عالم مثل (حقایق مجرّد) است که از یک سو تجسّم یافته حقایق عالم مجرّد ماورای خود است و از سوی دیگر لطیف‌تر و مجرّدتر از تنزیلات مادی در عالم محسوس. هر موجود مادی را حقیقتی علوی در عالم مثال هست و حقیقتی اعلی در عالم مثل که این حقیقت اعلی را سهروردی، ربّ‌التّوَع نامید و در واقع، همان ایده‌ها یا مثل افلاطونی است؛ صورت کلی و مجرّد انواع موجودات طبیعی. یکی از تفاوت‌های اساسی «مثل» با «مثال» (مناظر)، این است که اولی معقول [مجرّد] است، و دومی مرئی، محسوس، ملموس، مذوق و مشموم. عالم مثال، عالمی حسّی است. در حالی که عالم عقل و از جمله عالم مثل، از اوصاف حسّی، مجرّد است.^۲

اما وجه شباهت میان مثل افلاطونی و موجودات عالم مثال، این است که هم صور خیالی در عالم مثال و هم صور عقلی در مثل افلاطونی، مجرّد و قائم به ذات خود هستند. اشتراک لفظ «مثال» در این دو معنا، اشتراک

معنوی است و نه لفظی؛ زیرا در هر دو، «مثال» به معنای نمود و نمودار است. هر دو مثال، نمودی برای مرتبه بالا و نموداری برای مراتب پایین می‌باشند.^۳

مثال عقلی (مثل افلاطونی) را از آن جهت، «مثال» می‌گویند که نمودی از اسماء و صفات الهی و نموداری برای عالم مثال است. عالم مثال را نیز «مثال» می‌گویند، یا بدان جهت که نمودی از عالم عقل است و یا چون نمونه و الگویی برای عالم ماده است. روایت منسوب به امام صادق علیه‌السلام، این مطلب را تأیید می‌کند؛ آن‌جا که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ مُلْكَةً عَلَى مِثَالِ مُلْكُوتِهِ وَأَسَّسَ مُلْكُوتَهُ عَلَى مِثَالِ جَبْرُوتِهِ، لَيْسَتْ دَلُّ بِمُلْكَةٍ عَلَى مُلْكُوتِهِ وَبِمُلْكُوتِهِ عَلَى جَبْرُوتِهِ.»^۴

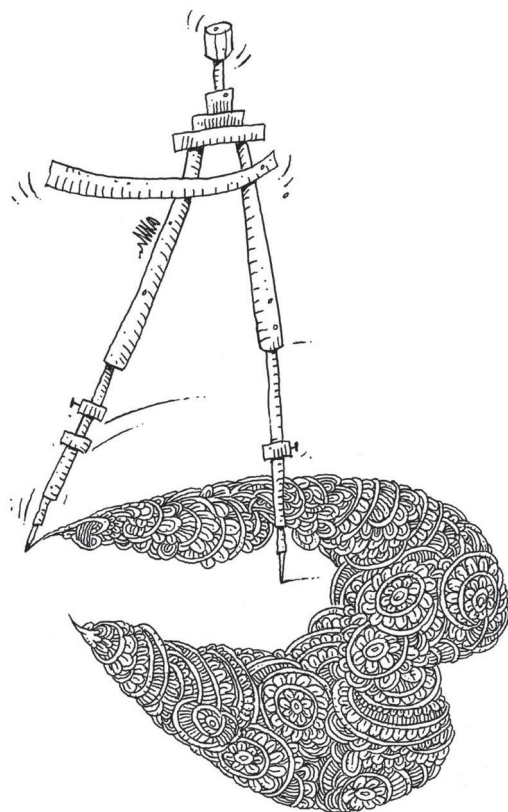
حال آن دسته از نظریه‌پردازان مذکور - که طیفی وسیع و تأثیرگذار در کشور ما را تشکیل می‌دهند - بر ضرورت الگوگیری از حقایق مثالی در هنر تأکید دارند. در نگاه ایشان، هنری می‌تواند قدسی و متعالی باشد که بازتاب‌دهنده حقایق مثالی (ربّ‌التّوَع‌ها یا آرکتایپ‌ها) و برگرفته از آن‌ها باشد:

«هنرمند با تأسّی به نمونه اصلی و نقش و نگارهای عرشی (archetype) اثر هنری که در گذشته ابداع شده و "صورت نوعی ازلی" آثار هنری محسوب می‌شود، سعی در تقرّب به این نمونه دارد.»^۵

بیان منسجم‌تر و آکادمیک‌تر از این دیدگاه که توسط اسلاف «سنت‌گرایان»، بر تناظر صورت‌های هنری با حقایق مثالی به عنوان شرط اصلی هنر قدسی تأکید دارد، نوعی سلوک معنوی در آفرینش هنری و ادراک زیباشناختی را نشان می‌دهد. در نگاه ایشان، صورت‌های هنری، مراتب اصیل و علوی حکمت را در وجهی محسوس به نمایش می‌گذارند و آن را به زیست جهان اُمت، انتقال می‌دهند. و این موضوع، جنبه بسیار مهمی از بحث درباره هنر را می‌گشاید؛ یعنی همان "سریان طریقت باطن بر شریعت ظاهر با وساطت صور محسوس":

«صورت‌ها، حتی بی‌اهمیت‌ترین آن‌ها فقط به شیوه‌ای ثانوی و تبعی، کار دست بشر است. این صورت‌ها اوّل از همه و قبل از هر چیز، از همان منبع فوق بشری‌ای سرچشمه می‌گیرند که سرچشمه‌ی همه سنت‌هاست و این، تعبیر دیگری از این معناست که هنرمندی که در یک عالم سنتی بدون شکاف و شقاق به سر می‌برد، در واقع تحت انضباط یا الهام نبوغی مقدّم بر خویش عمل می‌کند.»^۶

بنابراین، تصویرگری و صورت‌بندی هنرمند سنتی و سنت‌گرا، نوعی مناسک به حساب می‌آید که در پی بازتاب و تجلّی دَم گرم سنت در کالبد احجام و



■ نمادپردازی مثالی؛ لازمه هنر قدسی

سنت‌گرایان، نمادپردازی را خصیصه ذاتی هنر در تمدن‌های دینی می‌دانند؛ چرا که این هنرها در لسان رمز و تمثیل، حاکی از حقایق دینی و حکمی‌ای هستند که بر آن تمدن، حکمفرماست و نمی‌توان اهمیت واقعی چنین هنری را با تجزیه و تحلیل‌های صرفاً تاریخی مبتنی بر صور خارجی و جوانب ظاهری - که نسبت به معنای حکایت‌شده به وسیله این هنر، بی‌تفاوت باشد - به دست آورد. در نظرایشان، این مطلب همان قدر که در مورد تمدن‌های دیگر سنتی مانند تمدن چین و هند صدق می‌کند، در مورد تمدن اسلامی نیز صادق است.^{۱۱}

هنرمند سنتی در نگاه این دسته از نظریه‌پردازان، نه در پی حکایت جزئیات محسوس و شبیه‌سازی مادی از موضوعات خارجی، بلکه به دنبال پردازش هیئت‌های کلی (صور نوعی) بوده است؛ صور نوعی‌ای که کلی و غیرمتشخص هستند:

«در هنرهای سنتی دیده شده که در تمثال‌های افراد - به هر منظوری که ترسیم شده باشند - به ندرت شبیه‌سازی - آن‌طور که ما شباهت را تعریف می‌کنیم - رعایت شده و کوشش هنرمند بیشتر معطوف به نمایش یک نوع (type) بوده است. مبنای نمایش انسان در این هنر سنتی، کارکرد اوست نه ظاهر و جلوه صوری‌اش. بنابراین تمثال‌ها به نمایش شئون و جایگاه افراد می‌پردازند... نه فلان بن فلان.»^{۱۲}

مثل افلاطونی، قانون رمزپردازی در نظر سنت‌گرایی را بنا می‌نهند: «باید حق را به افلاطون داد که معتقد بود هنر، نوعی محاکات از مثل است.»^{۱۳} بدین ترتیب نمادهای هنر سنتی، جهانی و فرازمان هستند و اشاره به معانی ماورائی و جاویدان را القاء می‌کنند؛ معنایی برخاسته و برگرفته از صور ازلی (حقایق کلی اشیاء) که به باور افلاطون، مورد شهود تمامی انسان‌ها در رتبه قبل از هبوط به این عالم قرار گرفته و اکنون، یادآوری می‌شوند.

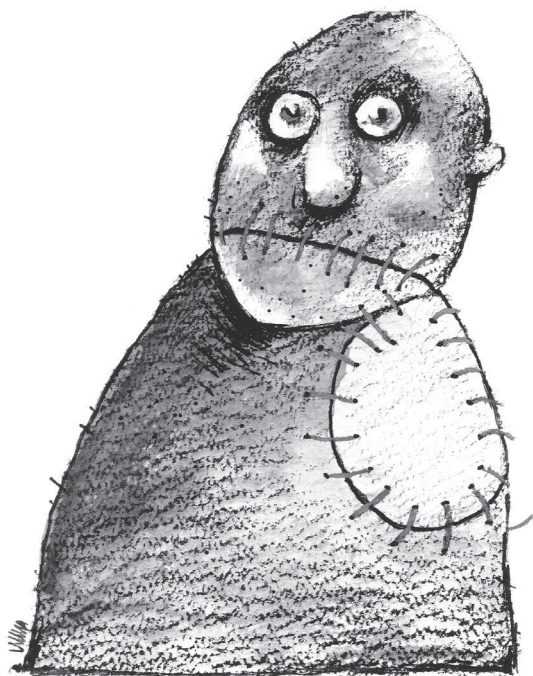
اشکال و اصوات است. تصویر - چه در ذهن و چه در اثر - فقط وسیله‌ای برای کسب معرفت و نه ذاتاً خود معرفت است:

«هنر در ذهن هنرمند، وحدت تجزئی ناپذیر صورت و معنا یا وحدت عناصر صوری و تصویری در نظر اوست؛ هنر در اثر هنری، تجسیم این وحدت با مصالح و مواد خاص است. عناصر تصویری و صوری، پیکره هنرند؛ ولی این عناصر، روح یا جان مایه‌غایی هنر نیستند.»^{۱۴}

و نه فقط آفرینش هنری توسط هنرمند سنتی، بلکه مواجهه با آن توسط مخاطب سنتی هم به نوعی تهذیب باطن و سلوک معنوی می‌انجامد: «شان نزول آثار هنر سنتی، کمک به تفکر عمیق، برآورده شدن نیازهای روحانی، اصلاح کیفیت تحریف‌شده اندیشه، و نهایتاً انطباق و هماهنگ کردن آن با صورت کیهانی است. به گفته افلاطون، در فرایند این انطباق - یعنی «ادراک کننده» در مسیر جذب به سوی موضوع قابل درک - و در مسیر تشبیه به آن، سرانجام انسان به بخشی از آن برترین مراتب حیات دست خواهد یافت که به وسیله خداوند برای او مقرر گشته است.^{۱۵} این تعاریف البته به روشنی با تعبیر و تفاسیر فلسفه مدرن هنر، به نزاع برمی‌خیزد و آن را به نحو تحقیرآمیزی، رد می‌کند. خود ایشان هم از تصریح به این تحقیرات، ابایی ندارند:

«به راستی در روزگار مدرن، چه چیزی به فهم ما از "هنر" افزوده شده است؟ (اگر اصلاً چیزی افزوده شده باشد!)... اصطلاح aesthetic و این باورمان که هنر ذاتاً امری مربوط به احساسات و هیجانات است، ما را در زمره جاهلان جای می‌دهد، اگر گفته کوئینتیلیان را بپذیریم که "فرزندگان، معنای تألیف موسیقیایی را در می‌یابند، حال آن‌که ناپخردان از آن لذت می‌برند."»^{۱۶} به اعتقاد شوان، زیبایی‌شناسی راستین، چیزی جز علم به صورت نیست و بنابراین باید هدفش چیزی عینی و واقعی باشد، نه ساحت ذهنی به معنای دقیق کلمه. «تناظر صورت‌ها و تعلقات شهودی!» همه هنر سنتی در وسیع‌ترین معنای کلمه، بر این تناظر، بنیاد شده است. بدون عنصر «حقیقت»، فقط یک التذاذ کاملاً ذهنی، یا می‌توان گفت تجملات، باقی می‌ماند.^{۱۷}

و نکته این جاست که فرم‌ها و مدیوم‌های هنر مدرن نیز توسط این گروه تأثیرگذار از فیلسوفان هنر، یکسره نفی می‌شوند؛ چرا که در نظرایشان، هنر مدرن به تمامه، قالب‌هایی هستند که نه توسط اولیاء و رازوران سنت، تأسیس شده‌اند و نه ظرفیت پردازش صورت نوعی مثالی را دارند. و طبیعتاً هنرهایی مانند کاریکاتور و انیمیشن نیز از این موضع‌گیری انکارآمیز، مستثنی نیستند.



البته انسان مدرن که استحاله شده و از سنخیت با آن مفاهیم علوی به در آمده است، قادر به مفاهیم با نمادهای هنر سنتی نیست و نیاز به آموزش در این زمینه دارد:

«نمادها زبان جهانی هنر هستند؛ ... زبانی که زمانی در همه جوامع، جاری و همواره ذاتاً قابل فهم بود، ولی امروزه حتی افراد تحصیل کرده و فرهیخته آن را نمی فهمند. ... ارجاعات اشکال نمادین به دقت نمادهای ریاضی هستند. چون نمادها تناسباتی باطنی داشتند و تابع عرف های رایج نبودند، بدون تحریف از نسلی به نسل دیگر منتقل می شدند و با خود، معارف کیهانی را حمل می کردند. ... به سخن دیگر، هنر در خدمت "انسان کامل" یا "انسان مقدس" است، نه آن انسانی که قوت او نان است و بس. تغییر ماهیت هنر، نتیجه اجتناب ناپذیر استحاله انسان است. ... به گفته مولانا جلال الدین رومی، شمشیر، همان شمشیر است، لیکن انسان همان انسان نیست»^{۱۴}

در نتیجه، اثر هنری - که همان آفرینش آدمی است - به دلیل عقلانی بودن فاهمه هنرمند و بیش از آن، به سبب اختلاف جوهری اش با موضوعات ظاهری و محسوس، تمثیلی و نمادین است. چارچوب نگرش سنتی به هنر، به دنبال بازتاب و تجلی حقایق متعالی و باطنی است؛ نگرشی که با سبک ناتورالیستی و محسوس محور، فرسنگ ها فاصله دارد. به اعتقاد فریتوف شوان، زیبایی در تصاویر ناتورالیستی، از آن همان قطعه از طبیعت است که تصویر، حکایت گر آن است؛ یعنی خود تصویرگری، واجد هیچ زیبایی هنری نیست:

«در مورد زیبایی در هنر طبیعت گرایانه باید گفت که این زیبایی در اثر هنری، در حد ذات خود مقام ندارد؛ بلکه این زیبایی صرفاً متعلق به شیئی است که آن اثر، روگرفت آن است. حال آن که در هنر رمزی و سنتی، خود اثر هنری است که زیباست. ... یعنی همان واقعیت باطنی که این اثر، متجلی می سازد.»^{۱۵}

او سپس با شدت بیشتری به ناتورالیسم می تازد و می نویسد:

«طبیعت گرایی، به وضوح اهریمنی است. به این حیث که می خواهد از آفریده های خداوند تقلید کند. ... طبعاً آدمی باید از "فعل خلّاقانه" و نه از "شیء خلق شده"، تقلید کند. و این همان کاری است که هنر رمزی بدان مبادرت می کند و نتایج آن، آفریده هایی است که نه رونوشت های بعدی آفریده های خداوند، بلکه بازتاب آن ها بر طبق نوعی تمثیل واقعی است که ابعاد متعالی اشیاء را عیان می سازد.»^{۱۶}

کوماراسوامی نیز در تفسیر سخن ارسطو و هماهنگ سازی آن با دیدگاه سنت گرایی، بر همین گزاره کلیدی، تکیه می کند:

«گرچه هنرهای سنتی، تقلیدی هستند ولی نه تقلید از ظاهر مرئی و ناپایدار طبیعت یا "تأثیرات موقتی نور"؛ بلکه تقلید از آن فرم معقول. تقلیدی که در فرآیند انجام آن، نیازی به شبیه سازی نیست»^{۱۷}

و منظور او از "تأثیرات موقتی نور"، اشاره ای است که به سبک های مدرن نقاشی و تندیس تراشی دارد. در نتیجه، ناتورالیسم و طبیعت گرایی در نظر وی، کمترین پیوندی با محتوای اصلی اثر ندارد.

سنت گرایان بین مدرنیته و از دست رفتن بنیاد معنوی هنر، ارتباطی وثیق می بینند که لاجرم به انحراف آثار هنری از رسالت اصلی شان، ختم می شود. در نظرایشان، پیوند مهم میان هنر قدسی و تأویل، مستلزم حضور و رونق تعقل شهودی و عرفان است. بنابراین، به تعبیر شوان، طبیعت گرایی نمی توانسته خون رمزپردازی هنر قدسی را بریزد، قبل از آن که او مانیسیم، خون تأویل و همراه با آن، خون عرفان را ریخته باشد. توافق یک تصویر با طبیعت فقط تا بدان جا مشروع است که جدایی میان اثر هنری و الگوی بیرونی آن را از میان نبرد، بدون این جدایی، چنین تصویری فلسفه وجودی خود را از دست می دهد؛ زیرا هدفش این نیست که صرفاً تکرار

چیزی باشد که از قبل موجود است.^{۱۸}

مشخص است که طبق مبنای فوق، هرگونه تلاش در جهت طبیعت گرایی از جمله پرسپکتیو و ژرف نمایی و اندام سازی و ... نه تنها از سنخ هنرمندی و مطلوب هنر سنتی نیست، بلکه به نوعی فریب کاری و عدم صداقت، منجر می گردد. اینان خاطرنشان می سازند که عدم استفاده هنر سنتی از تکنیک های حجم نمایی و اندام نمایی، ناشی از ناتوانی هنرمندان سنتی از اجرای این تکنیک ها یا عدم اطلاع آن ها از این فنون نبوده است. در نتیجه سخن از «تکامل» یا «پیشرفت» هنر، به واسطه ظهور و به کارگیری ژرف نمایی و اندام سازی و حجم نمایی پرسپکتیو و ... را حاصل غفلت از غایات هنر می دانند که نزد هنرمندان سنتی، چنین غفلتی قبیح بوده است. پس نباید به خود بیاییم و بگوییم آن ها هیچ چیز درباره علم تشریح (اندام شناسی) نمی دانسته اند، یا اشکال کنیم که از قواعد منظره، مغفول مانده اند؛ و از یاد ببریم که احتمالاً دل مشغولی های طبّی یا موضع نگاشتی (جغرافیایی) ما انسان های معاصر، هیچ اهمیتی برای افراد مورد بحث، پیدا نمی کرده اند.^{۱۹}

نمادپردازی در مرام سنت گرایی، ناظر به صور معقول و ایده های افلاطونی است و خاستگاهی حقیقی در عالم غیر محسوس دارد. در حالی که سمبولیسم مدرن، به جای رجوع به معقولات مجرّد و حقایق علوی، ذهنیت و خیال بافی درونی هنرمند را مرجع سمبول سازی قرار می دهد. این مکتب که به تبع سوپرتیویسم افراطی در ایده آلیسم آلمانی شکل گرفت، "هنر برای هنر" را سرلوحه کار خویش قرار داد و هرگونه رسالت تعلیمی و افاده معانی از سوی قالب ها و صورت های هنری را خارج از تعریف هنر دانست.

■ نسبت ذاتی نمادها با حقایق

روشن است که ارباب سنت گرایی باید تا چه اندازه با این برداشت از هنر

مخالف باشند. مسئله «حقیقت» در هنر، مسئله‌ای اساسی و ماهوی است که آن را نمی‌توان به خلاقیت ذهنی سوبژکتیو هنرمند، فروکاست. صورت‌های هنری در نزد سنت‌گرایان، باطنی ذاتی دارند و نه قراردادی؛ یعنی واقعاً تنزل یافته حقیقتی جاودان هستند و نه ظروف خنثایی که به خواست و سلیقه هنرمند، برای انعکاس معنا انتخاب شده باشند. صاحب‌نظران سنت‌گرایی هم با وقوف بر این معنا، سنخ رمزپردازی در آفرینش را یادآور شده‌اند:

«رمزپردازی بر تشابه میان مراتب مختلف وجود، مبتنی است. از آن جا که وجود مطلق، یگانه است، هر چیزی که از هستی بهره‌ای دارد (یا موجود است)، باید به نحوی منبع سرمدی خود را منعکس سازد.»^{۲۰}

و به بیان میرفندرسکی:

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی

این مسئله، اول از همه بر حقیقت عینی صورت مبتنی است. ذهن‌گرایی، خواه هنری باشد و خواه فلسفی، همین که خود را عینی سازد، در حقیقت خودش را نفی می‌کند. زیرا دعوی حقیقت داشتن – یا دعوی بهره‌مندی از هر ارزش دیگری – مساوی با قبول معیارهای عینی است.^{۲۱}

«هنر سنتی، هنری است که در آن خالق هنری همان هنرمند به یاری فنون سنتی به ابزاری برای بیان پاره‌ای نمادها و ایده‌ها – به معنای افلاطونی کلمه – تبدیل می‌شود؛ نمادها و ایده‌هایی که فرافردی است. سرچشمه صورت‌ها، نمادها، قالب‌ها و رنگ‌ها در هرگونه هنر سنتی نه روان فردی هنرمند بلکه عالم مابعدالطبیعی و معنوی است که به هنرمند، تعالی می‌بخشد و ریشه تفاوت بزرگ میان هنر سنتی و هنر مدرن نیز از همین جاست.»^{۲۲}

طبیعتاً براساس چنین نگرشی، نقش هنرمند در تلقی نیکو و هرچه تمام‌تر این حقایق ملکوتی و ابراز مؤثرتر آن‌ها بازمی‌گردد و خلاقیت و نبوغ او – خارج از این نقیذ به صورتی – امری مذموم و ناپسند است:

«ما با نگرش مدرن خود به نبوغ بها می‌دهیم و آن را وجهی رشد یافته از شخصیت هنرمند می‌دانیم که باید کشف و استخراج شود. لیکن در فلسفه سنتی، "نبوغ"، چیزی نیست مگر "روح باقی" که بدون آن، شخصیت فرد به هیچ میل می‌کند... "ایده‌ها" را نمی‌توان ساخت بلکه فقط می‌توان آن‌ها را کشف کرد و به پروردنشان پرداخت. مهم نیست چند بار پیش از این، ایده به وسیله دیگران به اجراء گذاشته شده باشد، ولی هر بار که فردی خود را با آن ایده تطبیق می‌دهد و در نتیجه آن را از آن خود می‌سازد، کاری اصیل پدید می‌آید. اما اگر ابراز و بیان فرد، منعکس‌کننده نظریات و تصورات فردی او باشد، آن‌گاه نمی‌توان کار تولیدشده را اصیل نامید.»^{۲۳}

در نظر کوماراسوامی، «نبوغ» یا «نوآوری» هنرمند، صرفاً در چارچوب پردازش همان حقایق ثابت و خارجی معنا دارد و الا این‌گونه که در فلسفه و هنر مدرن، برای انسان و برای هنرمند، چنان آزادی و مجالی قائل شده‌اند که می‌تواند تمامی مرزهای حقیقت و عینیت را مخدوش سازد و واقعیتی ذهنی و توهمی را پرورش دهد، تنها می‌تواند به «عصیان» و «کفر» تشبیه شود و میان «بداهه‌پردازی» هنرمند سنتی در حال وجد و جذب به حقیقت مثالی با «بدعت‌گذاری» هنرمند مدرن، تفاوتی عظیم است:

«آیا دعوی آزادی و تفوق بر نظم و قاعده‌مندی، و به الوهیت رساندن و فوق انسان شمردن کسی که انسان است، و ستایش استقلال و عصیان – چنان‌که در دوران مدرن، نبوغ بشری را به خدایی رسانده‌اند و بوالهوسی‌های آن را بر می‌تابند – آشکارا ناپرخردانه یا به قول مسلمانان، "کفرآمیز" نیست؟ غایت آزادی بداهه‌سازی در هنر آسیایی، به راستی فقط در چنان تجلی بی‌کوششی قابل درک است که در طی آن، هنر و هنرمند به کمال برسند. هر آن چه بدین‌گونه امکان وقوع نمی‌یابد، دیگر اصلاً هنر

سیمبولیسم مدرن، به جای رجوع به معقولات مجرد و حقایق

علوی، ذهنیت و خیال بافی درونی هنرمند را مرجع سمبول سازی

قرار می‌دهد. این مکتب "هنر برای هنر" را سرلوحه کار خویش

قرار داده.

این‌گونه که در فلسفه و هنر مدرن، برای انسان و برای هنرمند،

چنان آزادی و مجالی قائل شده‌اند که می‌تواند تمامی مرزهای

حقیقت و عینیت را مخدوش سازد و واقعیتی ذهنی و توهمی را

پرورش دهد، تنها می‌تواند به «عصیان» و «کفر» تشبیه شود.

نیست. راه رسیدن به بداهه‌پردازی، هیچ ربطی به عصیان‌گری عمدی یا بدعت و نوآوری سنجیده ندارد. دست‌کم با "بیان حال خویش" (Self Expression) [که اساس هنر مدرن است] کمترین نسبتی ندارد.»^{۲۴}

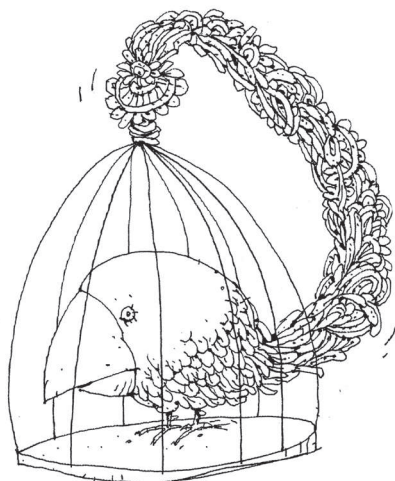
در واقع، این‌گونه نیست که در هنر سنتی، نیاز به ضمیمه کردن شخص هنرمند به اثر هنری اش داشته باشیم تا نمادها را – که برساخته درونیات اوست – برای مخاطبینش توضیح دهد:

«ما همیشه گفته‌ایم که بهترین کارهای هنری همواره در خود کیفیتی انتزاعی دارند... اما در این میان یک چیز را نادیده گرفتیم و آن این‌که: قواعد انتزاع برای هنرهای سنتی، ابزار و آلات طبیعی کار به شمار می‌رفته؛ این قواعد نه اختراعات فردی و توافقات منطقه‌ای بلکه زبان مشترک جهان بوده‌اند. حاصل گرایش دنیای مدرن به انتزاع، علاوه بر مقولات محتوایی و تغییر در توان ارتباطی، حذف مشخصه "قابل فهم بودن" بوده است... نمادپردازی شخصی، شیوه‌ای از نمادپردازی است که در آن، نماد با اصل طبیعی خود مطابقت ندارد؛ بلکه بر افکار و ایده‌های خصوصی فرد استوار است. نتیجه اینست که برای درک آثار انتزاعی مدرن، هر هنرمند انتزاعی کار را می‌بایست مستقلاً شناخت.»^{۲۵}

■ الهامی به سوی آثار شجاعی طباطبائی

طبیعتاً درباره نقد دیدگاه فوق، می‌توان به اندازه چندین کتاب، تحقیق و گفت‌وگو داشت و مجال کار نیز دارد. اما آن‌چه در مورد تجلیل از هنرمند عزیز و متعهدمان، سیدمسعود شجاعی طباطبائی برای نگارنده مهم است، نوع خاصی از پرداخت نمادگرایانه هنری در قالب کاریکاتورهای ایشان بود. البته بخشی از کارهای شجاعی طباطبائی، علی‌الظاهر به یک زمان – مکان خاص اشاره دارد و نمایش یک فضای تشخص یافته و متفرد، علی‌القاعده با پرداخت نمادین متفاوت است. راجع به این بخش از کارهای ایشان، به زودی سخن خواهیم گفت. اما بخش دیگری که برای بنده جلوه بیشتری داشت، نمادپردازی خاص مؤلف بود.

ذکر این نکته را در همین جا مغتنم می‌دانم که فرم هنر کاریکاتور، همچون برخی دیگر از هنرهای مدرن مانند پویانمایی (انیمیشن)، فرم و قالبی است که اقتضاء پردازش تمثیلی را به نحوی نیکو داراست. یعنی برخلاف هنرهای مدرنی مانند رمان و سینما که لاجرم دارای فضا – زمان دنیایی و مادی است و امکان پرداخت فضا – زمان و ماجراها و شخصیت‌های عالم مثال را ندارد، قالب کاریکاتور و انیمیشن، کاملاً همراه و سازگار با چنین



اما آن چه در مورد تجلیل از هنرمند عزیز و متعهدمان، سید مسعود شجاعی طباطبایی برای نگارنده مهم است، نوع خاصی از پرداخت نمادگرایی هنری در قالب کاریکاتورهای ایشان بود.

عالم کاریکاتور و انیمیشن در میان هنرهای مدرن، عالمی است که اقتضای نمایش جسم لطیف و ارباب انواع (آرکتایپ ها) را به خوبی دارد و مقتید به چارچوب زمانی - مکانی تفرد یافته همواره در نظر حقیر، مثال نقضی برای نفی یکسره هنرهای مدرن توسط صاحب نظران سنت گرا یا فردیدگرای وطنی بوده است.

علاوه بر جواهر، قائل به حقیقت مثالی در هر دو عالم مثل و مثال منفصل شده است. و به خوبی می توان این قبیل آثار سید کاریکاتور ایران را الهامی از حقایق عالم مثال دانست؛ با رعایت همان فضا و مشخصه های مثالین. عالمی که شکل و بُعد وجود دارد، اما جرم و وزن نیست (جسم لطیف). زمان و مکان مادی وجود ندارد و نوعی زمان و مکان متروّج (روح زمان و رو مکان)، جاری است؛ زمان و مکانی که قابل اشاره حسی و جهتی نیست. و مهم ترین که حقایق کلی (مثل یا ایده های افلاطونی) را قاعدتاً بدون دربرداشتن اوصاف جزئی ساز و تفرد بخش، به عنوان تجلی مثالین آن حقیقت مجرد کلی، در بردارد.

و در بخش دیگری از همین رویکرد نمادپردازانه و کل گرا در آثار وی، نمایش زمان - مکان این جهانی، دیده می شود؛ چنین آثاری از شجاعی طباطبایی را نمی توان کاملاً واجد مشخصه های عالم مثال و متعلق به آن عالم دانست. در این نمونه ها ما با فرآورده ها و دستاوردهای انسان مدرن روبه روییم و به نقد آن نشستیم. واضح است که شخصیت ها و درگیری های موجود در این نمونه ها را نمی توان به ربّ التّوَع و حقیقت کلی انسان نسبت داد. آن انسان فربه و شکم باره در گود زورخانه ای که مجهز به وسایل سرمایش و گرمایش مدرن بوده و پراز تبلیغات نوشیدنی های مضرّ جدید است، انسان امروز ماست با انعکاسی از یک صفت و ماجرای کلی که در تک تک افراد همین انسان دوره جدید می توان یافت؛ تعمیمی زمان مند و محدود که با لحاظ مکان مندی و زمان مندی مادی، اتفاق می افتد؛ و نیز آن انسان سوار بر ماشین پرنده که با یک بنزین حجیم خودرو خویش را به بشکه بزرگ زاپاس بنزین، ضمیمه کرده است؛ و نیز آن تلویزیون تهی که اعتراض وسیع اجتماعی را از قاب نمایش خویش حذف کرده است؛ و نیز آن سرباز جنگی مجهز به سلاح مدرن که به یک عروسک شلیک کرده و خون از جسد عروسک، جاری است. و نیز آن انسان محصور در قفسه مانیتور رایانه اش؛ و نیز آن مجمع کله گاو ها در سازمان ملل متحد؛ و نیز آن انسان فرورفته در تلویزیون؛ و نیز ... تمام این ها در عین این که به نحوی فضا - زمان مادی را حفظ کرده و به دوره زمانی خاص نیز محدود شده است، اما عمومیت و شمول نمادین خود را نیز در بردارد.

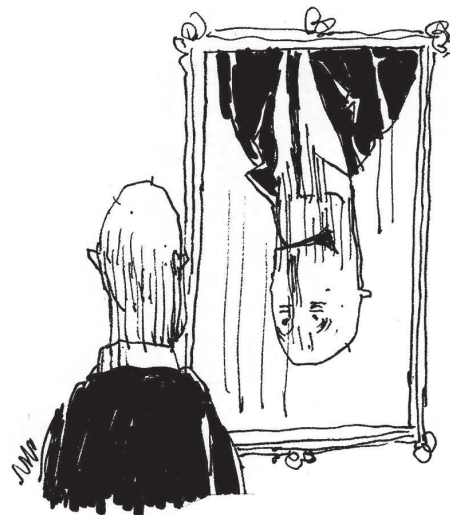
در ادامه همین قبیل آثار، زمان و مکان مادی وجود دارد و بلکه علی الظاهر موضوعیت نیز دارد. کاریکاتوری از خیابان انقلاب با آن جمّعی سینماهای کنار هم که فیلم های زرد نمایش می دهند و تبلیغات وسیع مصرف گرا بر دیوارهای خیابان و سودجویی های دلالان اقتصادی و ... باید همان خیابان انقلاب باشد و نه هر خیابانی ولو در دوره جدید. و یا تقاطع خیابان آزادی که در لابلای هیاهوی ترافیکی خشونت بار، انواع تبلیغ های انتخابات سیاسی خودنمایی می کنند، همان خیابان آزادی در تهران امروز است. اما

فضایی است. عالم کاریکاتور و انیمیشن در میان هنرهای مدرن، عالمی است که اقتضای نمایش جسم لطیف و ارباب انواع (آرکتایپ ها) را به خوبی دارد و مقتید به چارچوب زمانی - مکانی تفرد یافته این جهانی نیست. و این همواره در نظر حقیر، مثال نقضی برای نفی یکسره هنرهای مدرن توسط صاحب نظران سنت گرا یا فردیدگرای وطنی بوده است.

و برخی از آثار سید بزرگوار ما، نمایش گر همین فضای نمادین و مثالین است. شخصیت های کاریکاتوری او، گاه به ربّ النوع هایی می مانند که به وجودی فراگیر، در تمامی افراد و مصادیق پر شمار مادی خود حضور دارند. فضایی که برخی از کاریکاتورهای سید عزیز ترسیم می کند، هیچ زمان و مکان مشخص و یکتایی را در این جهان به تصویر نمی کشد و در عین حال، گویی نمونه مثالین زمان - مکان ها و ماجراهای مکرّر این جهان است و در تمام آن ها حضور و جریان دارد. حتی آن جا که از ترسیم حالت یا صفتی در نوع انسان - از ازل تا ابد - کوتاه می آید و به نقد انسان مدرن و ترسیم وضع او می پردازد - که بسیاری از آثار او را شامل می شود - باز نوعی تمثیل گونگی و رمزورگی در اثر موج می زند؛ تو گویی که الگوی مثالی این انسان و ماجراهای مربوط به اوست که جلوه کرده است. اوایی که با همه و در همه انسان های مدرن هست و به طور خاص، هیچ یک از آن ها نیست. اما در بخش دیگر که به یک زمان - مکان خاص می پردازد نیز در بسیاری موارد، قابل انتزاع و تعمیم است؛ گویی که آن زمان و مکان خاص، موضوعیتی ندارد. حال چه فضای کاریکاتور، به وضوح لازمائی و ناکجایی را نشان دهد و چه در عین زمان مندی و مکان مندی، کلیّت و فراگیری را تضمین نماید، همین اقتضای فرمی هنر و مهارت اجرایی هنرمند، برای نمایش نمادین را گوشزد می سازد.

بخش قابل توجهی از آثار شجاعی طباطبایی، آشکارا زمان و مکان ندارد و صرف ترسیم یک حقیقت کلی است که بسیار به نمادپردازی تمثیلی نزدیک است. آن انسان ایستاده بر لبه پرتگاه با سایه ای که در آستانه سقوط است؛ و نیز آن انسان ایستاده بر دو طرف شکاف یک درّه که از زیر پای او باز می شود؛ و نیز آن شامپانزه کره المنظر و سیاه که از پیش چشم انسانی زشت و اما سبز، عبور می کند؛ و نیز انسانی سیاه در زمینه ای قرمز که مگس ها گرد او جمع شده اند؛ و نیز سنگ های تراشیده از چهره هایی سخت و سرد؛ و نیز ... همگی انسان ها و ماجراهایی را نشان می دهند که در تعلیق از هرگونه زمان متعیّن، حقیقتی نوعی و کلی را در فرمی نزدیک به مشخصه های عالم مثال، پیش چشم ما می گذارد؛ حقیقتی متعلق به ذات انسان در تمامی ادوار که گویی آرکتایپ یک ماجرا و وصف عارض بر انسان را نشان می دهد.

خوب است به یاد بیاوریم که صدرا المتالّهین، برای اعراض و اوصاف نیز



بخش قابل توجهی از آثار شجاعی، زمان و مکان ندارد و صرف
ترسیم یک حقیقت کلی است که بسیار به نمادپردازی تمثیلی
نزدیک است. آن انسان ایستاده بر لبه پرتگاه با سایه‌ای که در
آستانه سقوط است؛ و نیز سنگ‌های تراشیده از چهره‌هایی
سخت و سرد؛ و نیز... همگی انسان‌ها و ماجراهایی را نشان
می‌دهند که در تعلیق از هرگونه زمان متعین، حقیقتی نوعی و کلی
را در فرمی نزدیک به مشخصه‌های عالم مثال، پیش چشم ما
می‌گذارند.

اصیل «هنر انقلاب اسلامی» هم دانست؛ هنری این زمانی و این مکانی که
از تجرید و انتزاع به درآمده، اما در عین حال، جلوه‌ای از همان حقایق ازلی
و جاودان است در صورتی مادی و این جهانی. و این چنین است که دوباره
به همان تجرید و انتزاع، عود می‌کند. هنری برای "تنزیل" حقایق علوی
در قوس نزول و تبدیل به صورت مادی، و سپس ادراکی زیباشناسانه در
"تأویل" و بازگشت همین صورت به آن حقایق متعالی در قوس صعود. تنزیل و
تأویلی که در نسبت و ارتباط ذاتی صورت با معانی نهفته است و به هیچ وجه
در گرو قرارداد یا سلیقه هنرمند و آفرینش‌گر خود نیست...

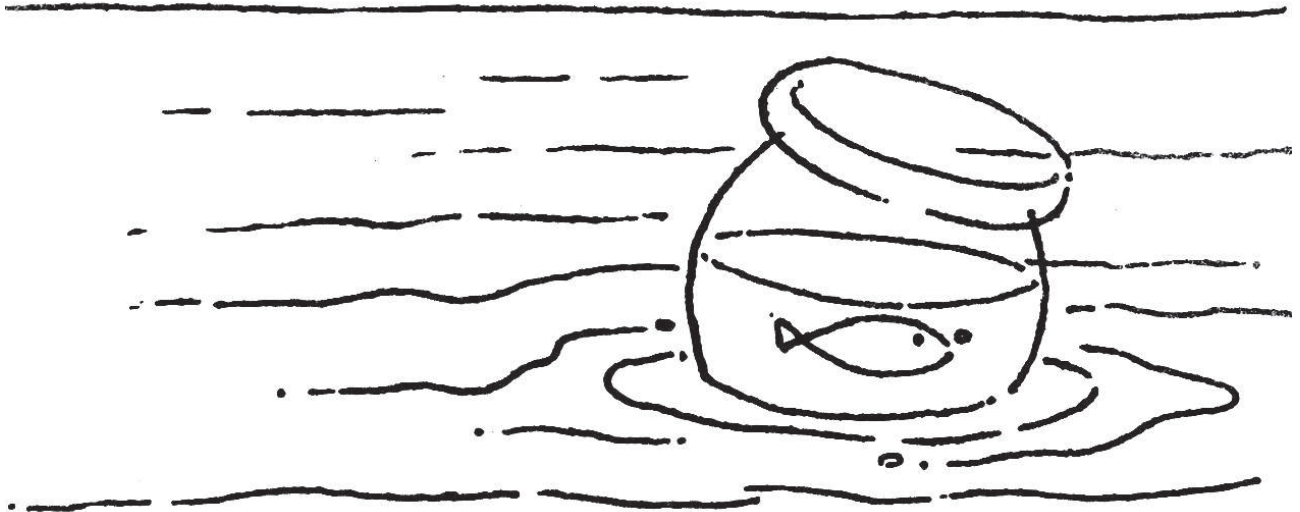
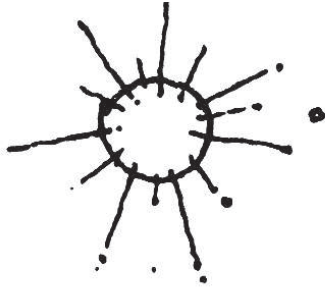
حتی در این سنخ آثار سید مسعود نیز گویی صرفاً با نمونه واضح، طرف
هستیم. این خیابان انقلاب و آزادی و در اثری دیگر، میدان نیاوران، فقط
نمونه برجسته وضعیتی هستند که به مراتبی پایین‌تر در بسیاری دیگر از
نمونه خیابان‌ها و میادین شهرهای این دوره، می‌توان یافت. آن خشونت
و بیگانگی و تشنّت و سودجویی و مصرف‌بارگی و شلوغی درگیرانه و... البته
با همان جلوه‌های خاصی که در این آثار سید می‌بینیم، مختص همان
خیابان‌ها و میادین مذکور در اثر هستند و یا لاقلاً مختص مکان‌هایی
معدود. اما با جلوه‌هایی دیگر و چه بسا خفیف‌تر، به تمامی یا غالب
شهرهای مدرن، قابل تعمیم است.

این قبیل پردازش موضوع را می‌توان سنخی از نمادپردازی دانست که با
سایر قالب‌ها و فرم‌های هنر مدرن نیز سازگاری دارد؛ یعنی حتی در قالب‌ها
و مدیوم‌هایی که الزاماً برای شخصیت‌ها و ماجراهای این جهانی، بسته
شده و فضا-زمان مادی را به عنوان لازمه فرمی خویش در بر دارند، چنین
راهبردی را می‌توان مؤثر در نمادپردازی هنری دانست. این که یک نمونه
برجسته با اوصافی همه‌گیر در میان یک قشر وسیع، انتخاب شود و بر
نمایش همان نمونه متفرد و زمانی-مکانی، تمرکز گردد، راهکاری مؤثر در
انتقال مفاهیم عام و فراگیری است که بین این نمونه برجسته و سایر افراد
و ماجراهای مشابه، وجود دارد.

با این رویکرد، در زمان و سینما هم می‌توان حقایق کلی و مثالی را در
جلوه‌ای زمان‌مند و مکان‌مند نشان داد که خود، منخل از این زمان و
مکان، به مخاطب منتقل می‌شود. و چرا چنین پردازش و نمایشی را نتوان
ذیل هنر قدسی گنجاند، وقتی طبق حکمت متعالیه، حقایق مجرد مثل،
موجود به وجود سعی هستند و به همان وجود واحد و مجرد، در تمامی
افراد و مصادیق و ماجراهای مادی، حضور دارند؟ اگر نمایش صورت مثالی
این حقیقت کلی-از آن جا که ارجاع و اشاره به آن حقیقت متعالی دارد
- قدسیت اثر را تأمین می‌کند، چرا نمایش همان حقیقت کلی در صورت
فردی مادی که دقیقاً همان وجود یکتا و مجرد را در بردارد، هبوط از
قدسیت به انانیت باشد؟ سخن در این باره بسیار است، اما نه این مجال و
مقال، گنجایش بحثی عمیقاً فلسفی و تخصصی را دارد و نه موضوع و انگیزه
نگارش، چنین بوده است.

به هر حال و در خاتمه این سیاهه، باید متذکر شد که حقیقت‌گرایی در
رمزپردازی و تقابل با سمبولیسم غربی - که بر محور درونیات هنرمند و
خوداظهاری او استوار است - موضع مشترک هنر اشرافی است که در آثار
شجاعی طباطبایی هم نمودی درخور دارد. حقیقت‌گرایی در رویکردی
نمادپردازانه - به معنای فلسفی و حکمی آن - که منحصر در شیوه‌ای
خاص نمانده و با استفاده از طرق مختلف استخدام فضا و شخصیت‌ها و
ماجرها، اشارتی بدان حقیقت عینی و اُبزکتیو دارد. و این را می‌توان راهبرد

۱. ر.ک. مددیور، محقق، حقیقت و هنر دینی، تهران، سوره مهر، چاپ دوم، ۱۳۸۷، صص ۳۰۰ و ۳۰۱
۲. چیتیک، ویلیام، عوالم خیال، ترجمه قاسم کاکایی، تهران، هرمس، چاپ پنجم، ۱۳۹۰، ص ۱۱۳
۳. ر.ک. جوادی آملی، عبدالله، ریح مختوم، قم، نشر اسراء، ج ۲، بخش اول، ص ۳۶۹
۴. حسن‌زاده آملی، حسن، عیون مسائل نفس و شرح آن، ترجمه ابراهیم احمدیان و دیگران، قم، قیام، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸
۵. مددیور، محقق، حکمت اُنسی و زیبایی‌شناسی عرفانی هنر اسلامی، تهران، سوره مهر، چاپ دوم، ۱۳۸۶، ص ۴۶۶
۶. شوان، فریتوف، «درباره‌ی صورت‌ها در هنر»، در: هنر و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳، صص ۴۵ و ۴۷
۷. گوماراسوامی، آناندا، «درباره‌ی طبیعت در هنر»، ترجمه صالح طباطبایی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴، صص ۱۷ و ۱۷
۸. همو، فلسفه هنر مسیحی و شرقی، ترجمه امیرحسین ذکری، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶، ص ۱۵
۹. همو، هنر و نمادگرایی سنتی، ترجمه صالح طباطبایی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۹، ص ۴۰
۱۰. ر.ک. شوان، فریتوف، «زیبایی‌شناسی و رمزپردازی در هنر و طبیعت»، در: هنر و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳، صص ۷ و ۸
۱۱. نصر، سیدحسین، «عالم خیل و مفهوم فضا در مینیاتور ایرانی»، در: جاودان خرد، به اهتمام سیدحسین حسینی، تهران، سروش، ج ۱، ۱۳۸۴، صص ۱۰۴ و ۱۰۵
۱۲. گوماراسوامی، آناندا، استعلاهی طبیعت در هنر، ترجمه صالح طباطبایی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴، صص ۷ و ۷
۱۳. دادا، ارنست، «رویکرد سنت‌گرایان به هنر اسلامی»، در: جستارهایی در چسب‌های هنر اسلامی، به اهتمام هادی ربیعی، تهران، مؤسسه متن و فرهنگستان هنر، ۱۳۸۸، ص ۱۹۷
۱۴. گوماراسوامی، آناندا، فلسفه هنر مسیحی و شرقی، ترجمه امیرحسین ذکری، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳، صص ۱۳ و ۱۳
۱۵. «درباره‌ی صورت‌ها در هنر»، در: هنر و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳، ص ۵۳
۱۶. همان، ص ۶۰
۱۷. فلسفه هنر مسیحی و شرقی، ترجمه امیرحسین ذکری، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶، ص ۱۲۱
۱۸. شوان، فریتوف، «اصول و مهارت‌های هنر»، در: هنر و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳، صص ۱۱ و ۱۱
۱۹. گوماراسوامی، آناندا، «درباره‌ی آموزه‌ی سنتی هنر»، در: هنر و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳، ص ۴۹
۲۰. بوکرهارت، تیتوس، «ارزش‌های جاویدان در هنر اسلامی»، در: هنر و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳، ص ۲۲
۲۱. ر.ک. شوان، فریتوف، «زیبایی‌شناسی و رمزپردازی در هنر و طبیعت»، در: هنر و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳، صص ۷ و ۷
۲۲. نصر، سیدحسین، «در جست‌وجوی امر قدسی»، گفت‌وگو با رامین جهانگیرلو، ترجمه سیدمصطفی شهرآزینی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵، ص ۳۵
۲۳. گوماراسوامی، آناندا، فلسفه هنر مسیحی و شرقی، ترجمه امیرحسین ذکری، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶، صص ۶ و ۶
۲۴. استعلاهی طبیعت در هنر، ترجمه صالح طباطبایی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴، ص ۳۵
۲۵. گوماراسوامی، آناندا، فلسفه هنر مسیحی و شرقی، ترجمه امیرحسین ذکری، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶، ص ۱۰۸



من مجموعه‌ای جدید از کاریکاتورها را به آقا مرتضی نشان دادم. در این مجموعه، کاری وجود داشت که یک ماهی را در تنگ به تصویر می کشید. شهید آوینی این تصویر را دید و نسبت به آن ابراز خرسندی کرد. او ماهی را استعاره از انسان خاکی به دور از اقیانوس معرفت دانست و عنوان کرد که این تنگ مانع ورود ماهی به اقیانوس معرفت شده است. در حالی که انسان می تواند با اندکی تلاش خود را به این اقیانوس برساند. به این ترتیب این کاریکاتور مورد توجه ایشان واقع شد و با آن که به لحاظ گرافیکی در چند خط ساده طراحی شده بود، در مجله سوره منتشر شد. تصور من از کشیدن آن طرح این بود که پرنده عشقم، بدنم را همچون قفسی می پندارد که در باغ نهاده اند، همچون یک ماهی زیبا در تنگ کوچک آب در دل اقیانوس... اما شهید آقا مرتضی آوینی وقتی برای بار اول طرح را دید، پیشانی ام را بوسید و گفت: «می بینی سید جان! چقدر تنهاییم، کمی تلاش کنیم با یک جست می توانیم خود را به اقیانوس عشق برسانیم. عشق را می بینیم، فاصله مان با آن، تنها یک جداره نازک شیشه‌ای است اما...»



دبیر تحریریه: محمد مهدی رحیمی
تحریریه: اسماعیل هاشم آبادی، محمد اصغر زاده، طاهره اکبری
عکاس: احمد طاهری، مهدی جعفری، سعید کریمی
گرافیک: مهدی یادیه پیمما

چهار چوب کار نگارنده انقلاب
دوره ۱۳۸۳/۱

